

فتاویٰ ہند

شمارہ سو و پانچدہم



Serial Number 111

January, 1972

HONAR va MÂRDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations
Ministry of Culture & Arts

300, Avenue Iranshahr Shomali Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, Iran.



روی جلد : نمونه‌ای از خوشنویسی قرن سیزدهم
از مجموعه احسانی

بهر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

دیماه ۱۳۵۰

دوره جدید - شماره صد و نازدهم

در این شماره :

۲	تداوم در معماری ایران
۱۸	آرمان شهریاری ایران باستان
۳۳	«دستوا» در خوزستان ، «دستی» در ری
۳۶	نفوذ و تأثیر زبان و فرهنگ فارسی در جهان
۳۰	رموز قصه از دیدگاه روانشناسی
۳۴	نگاهی به زندگی و آداب و سنن در ایلات هفت تنگ و چهار تنگ
۴۸	دبیری و نویسندگی
۵۷	مدرسه در ادبیات فارسی
۶۰	شیراز ، در ترانه‌های محلی
۶۲	خوانندگان و ما

مدیر : دکتر ا. خداپنده‌لو
 سردبیر : عنایت‌الله خجسته
 طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان ایرانشهر شمالی شماره ۳۰۰ شماره تلفن ۸۳ - ۸۳۱۴۷۸

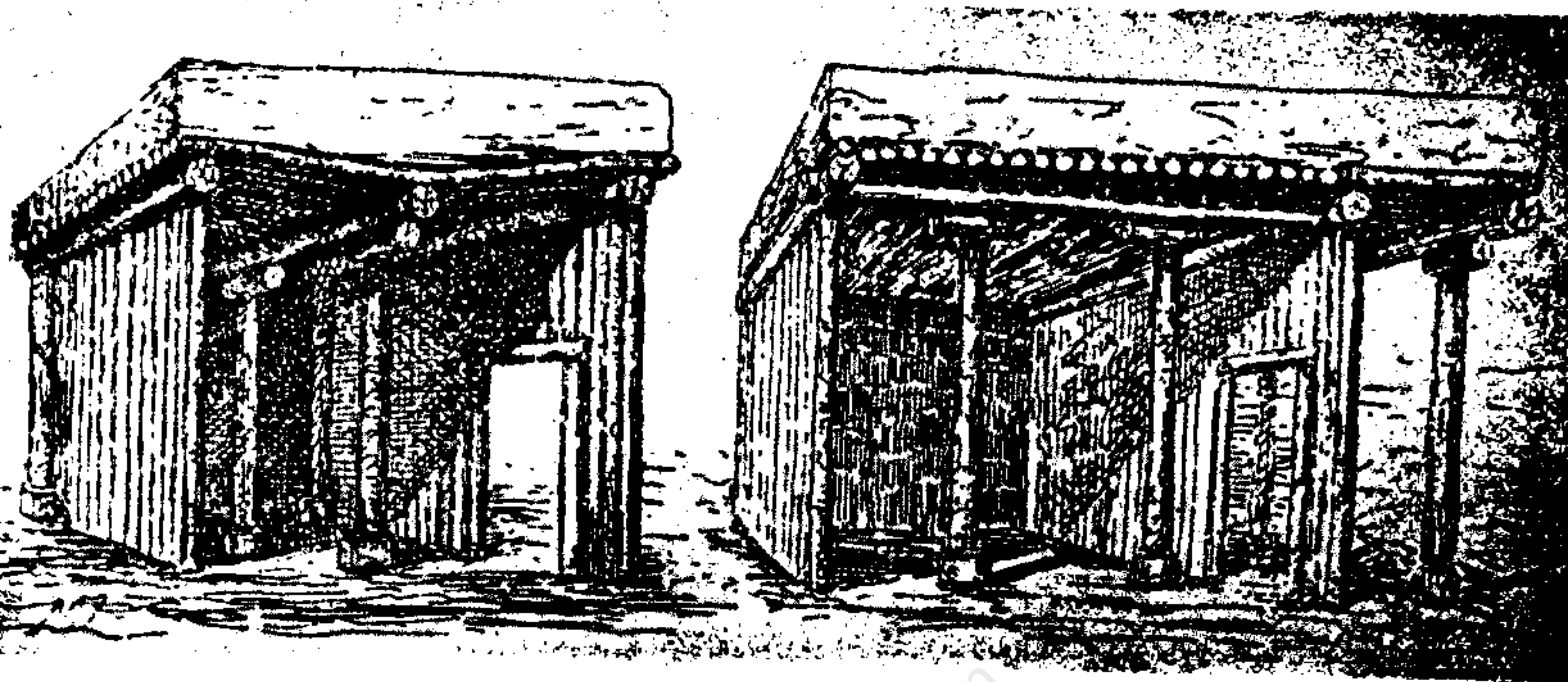
تداوم در معماری ایران

اکبر تجویبی

از نظر شناخت و مطالعه باستانشناسی ایران و نمایش قدمت فوق العاده تمدن در کشور ما جاذب کمال اهمیت است ولی از آنجا که در این روزگاران معماری ایرانی هنوز مراحل تکامل خود را نپیموده بود و شکل های خاص خود را ابداع نکرده بود نمیتوان بدرستی پیوندهای آنرا با دورانهای شکوفان فرهنگ و تمدن ایرانی که در طی آن شاهکارهای اصیل بوجود آمده است باز یافت. از سوی دیگر آثار ساختمانی دورانهای بسیار کهن ایران بعزت فرسایش آنچنان باقی نمانده است که بتوان بخوبی شیوه های ساختمانی آنها را تمیز داد و درباره آن اظهار نظر نمود و اگر بخواهیم در این گفتار وارد مسائلی که خاص باستانشناسان است شویم از هدف اصلی دور خواهیم ماند. کهن ترین نمونه قابل ذکر از میان بناهای باستانی که در کشور ما شناخته شده است معبد عیلامی چغازنبیل واقع در خوزستان است. این پرستشگاه باشکوه که در سیزده قرن پیش از میلاد بنیاد گشته است نمونه بسیار باشکوهی از یک معماری تکامل یافته بشمار میرود. ساختمان این معبد که دارای شکلی چهار گوشه است دارای پنج طبقه است که هر یک از آنها نسبت به بخش زیرین خود کوچکتر ساخته شده است و در نتیجه به ساختمان شکل هرمی داده است. بر روی آخرین طبقه ساختمان مرکز اصلی معبد بنیاد گردیده و دیگر طبقات تأسیسات وابسته بدانرا تشکیل میداده است. مصالح اصلی ساختمانی معبد عبارتست از آجرهای پخته بسیار مرغوب که با مالات محکم بهم پیوسته شده اند و در درون دیوارها و مواردیکه منظور پر کردن صدف های بنا بوده است از خشت استفاده شده است. آنچه در این بنای باشکوه از نظر بحث ما قابل اهمیت است وجود طاقهای متعدد ضربی با طرح نیم دایره است که آنچنان بامهارت ساخته شده که پس از گذشت بیش از سه هزار سال هنوز بوضع شگفت انگیزی سالم مانده است. این طاقها که بر روی دالانهای طویل و برفراز پلکانهای داخلی معبد بنیاد گشته حکایت از پیشرفت فوق العاده فن ساختمان در دورانهای چنین کهن در کشور ما مینماید. بر رویهم معماری این معبد عظیم که

معماری ایران چون بسیاری دیگر از مظاهر فرهنگی ما در طول تاریخ حیات خود از تداوم کم نظیری برخوردار بوده است. البته چنین نیست که قوم ایرانی از آغاز تمدن شهرنشینی خود همواره به ساختن بناهایی کاملاً مشابه هم و بی هیچ تغییری در زمینه طرح و بنیاد پرداخته باشد، بلکه منظور آنست که از هنگامیکه فن ساختمانی پس از طی یک دوره ابتدائی مراحل تکامل خود را پیمود و شیوه خاص خود را پی ریزی کرد دیگر آن خصوصیتی را که معماری سرزمین ما بدانها باز شناخته میشود در طی قرون متمادی هرگز از دست نهاد.

هنر هر قوم بازگو کننده نحوه اندیشه و جهان بینی و معتقدات و سنت های آن قوم است. هر چه بنیادهای فرهنگی ملتی استوارتر و ریشه دارتر باشد تجلیات هنری آن ملت هم در طی تاریخ تکامل آن یکنواخت تر و از نوسانات و تحولات و گسستگی ها بیشتر برکنار میباشد. هنر معماری بی شک یکی از بارزترین مظاهر تمدن هر قوم و ملت است و بهترین بازگو کننده نحوه برخورد آن ملت با مسائل مربوط به حیات و پیش وی از جهان خلقت است. همیشه از حدود یک چهار دیواری که سقفی را تحمل میکند و تنها برای پناه دادن انسان از گرما و سرما و باد و باران و برف است فراتر رفتیم و وارد مرحله ای گشتیم که در ساختمانها جز هدفهای ساده اولیه به مسائل دیگری چون تقسیم فضا بر بنیاد نیازمندیهای گوناگون فردی و اجتماعی و خلق اشکالیکه با ذوق زیباجویی ما سروکار دارد پرداختیم و در یک ساختمان بدنبال تحقق هدفهای بالاتر از مصون بودن از سرما و گرما و دیگر عوامل طبیعت رفتیم آنگاه به نیای هنر قدم گذاشته ایم و در این گفتار ما از آغاز چنین دورانی در معماری ایران سخن خواهیم داشت. به این ترتیب نه از شهریکه بوسیله ایرانیان در هزاره دوم پیش از میلاد بر روی بناهای کهن تر در سبک ساخته شد گفتگو خواهیم کرد نه از ساختمانها و مساکنی که پیش از این تاریخ در مراکزی چون شوش و گیان و حصار و صندا حوزه باستانی دیگر ایران بنیاد گشته است بحث خواهیم نمود. زیرا با آنکه آثار معماری این مناطق



۱

در شمار بزرگترین زیگوراتهای جهان محسوب میگردد بهترین نمونه هنر معماری بر بنیاد طاق قوسی را در دنیای باستان نشان می دهد .

همانطوریکه میدانیم آنچه از نظر فنی اساس ساختمان های سنتی بشمار می آید و شیوه آنرا مشخص می سازد موضوع برپا کردن طاق بر روی دیوارها یا عوامل دیگر تحمل کننده بار آنست که در این میان دیوار و جرز و ستون و غیره اگر فقط برای تحمل وزن سقف ساختمان بوجود نیامده باشد لااقل یکی از مهمترین هدف در بکار بردن آنها همان تأمین پایه های طاق میباشد . از دیرباز انسان برای ایجاد سقف به دو طریق مبادرت کرده است : طاق قوسی که در آن نیازی به بکار بردن چوب نیست و طاق مسطح که در آن از چوب و یاسنکهای تراشیده طولیل به شکل الوار استفاده میشود که در این زمینه طاقهایی که خاص ممالک و سرزمینهای پر باران است و دارای دو شیب شیروانی شکل میباشد در زمره طاقهای مسطح محسوب میگردد و در اصول ساختمانی با طاق صاف تفاوت زیاد ندارد^۲ . هر یک از این دو طریق یعنی طاق ضریبی و پوشش چوبی در هر منطقه به اقتضای وضع اقلیمی خاص آن ناحیه بوضع بسیار طبیعی رواج یافته است . بدین معنی که در نواحی نسبتاً سبز و خرم که درختان جنگلی بحد کافی چوب لازم را برای پوشش سقف ساختمانها تأمین میکند معماری با طاق مسطح اشاعه یافته و گاهی در دیوارهای این بناها هم از چوب استفاده شده است و یا بطور کلی مجموعه ساختمان باتیر والوار بنیاد گردیده است . در مقابل

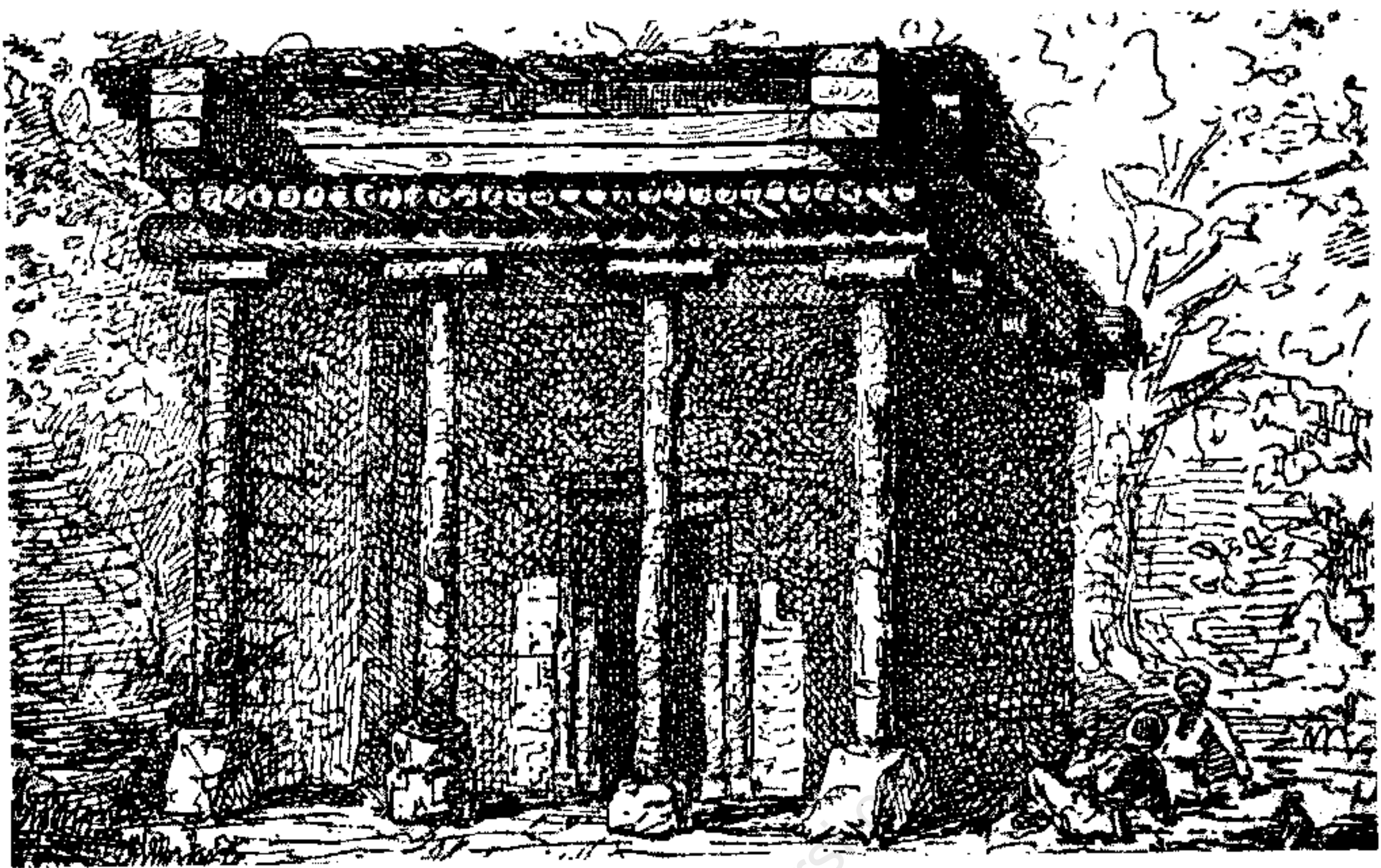
در مناطقی که باران به اندازه کافی نمی بارد و روی هم رفته در نواحی خشک تر و کم درخت تر که چوب به آسانی بدست نمی آید وضع اقلیمی مردمان را به ابداع طاقهایی که با مصالحی چون خشت و آجر و غیره ساخته میشود سوق داده است و آنان را متوجه ساختن طاقهای ضریبی نموده است . در سرزمین پهناور ایران که مناطق مختلفش دارای تنوع فوق العاده است و دارای سرسبزترین مناطق جهان و در عین حال دارای صحراهای خشک میباشد بنا بر مقتضیات اقلیمی از کهن ترین روزگاران هر دو نوع معماری به موازات هم رواج داشته است^۳ .

۱ - سید محمد تقی مصطفوی ، نگاهی به هنر معماری ایران - تهران ۱۳۴۶ ص ۱۴ - ۱۷ .

۲ - بعقیده دیولافوا (کتاب نامبرده در یادداشت شماره ۲ مآخذ خارجی) یونانیها شیوه ساختمانی ملل آسیای غربی را از آنان اقتباس کردند و در ساختمانهای خود از آن پیروی نمودند . تنها کاری که ابتکار آنان بود آنکه بجای بکار بردن قشر ضخیم اندود بام که در آن ممالک بصورت افقی بکار میرفت اینان همین قشر را بصورت منشور مثلث القاعده بکار بردند و بدین طریق بام شیروانی مانند با دوشیب را بوجود آوردند .

Dieulafoy (M.). — L'art antique de la Perse V. II Paris 1884, PP. 54 - 56.

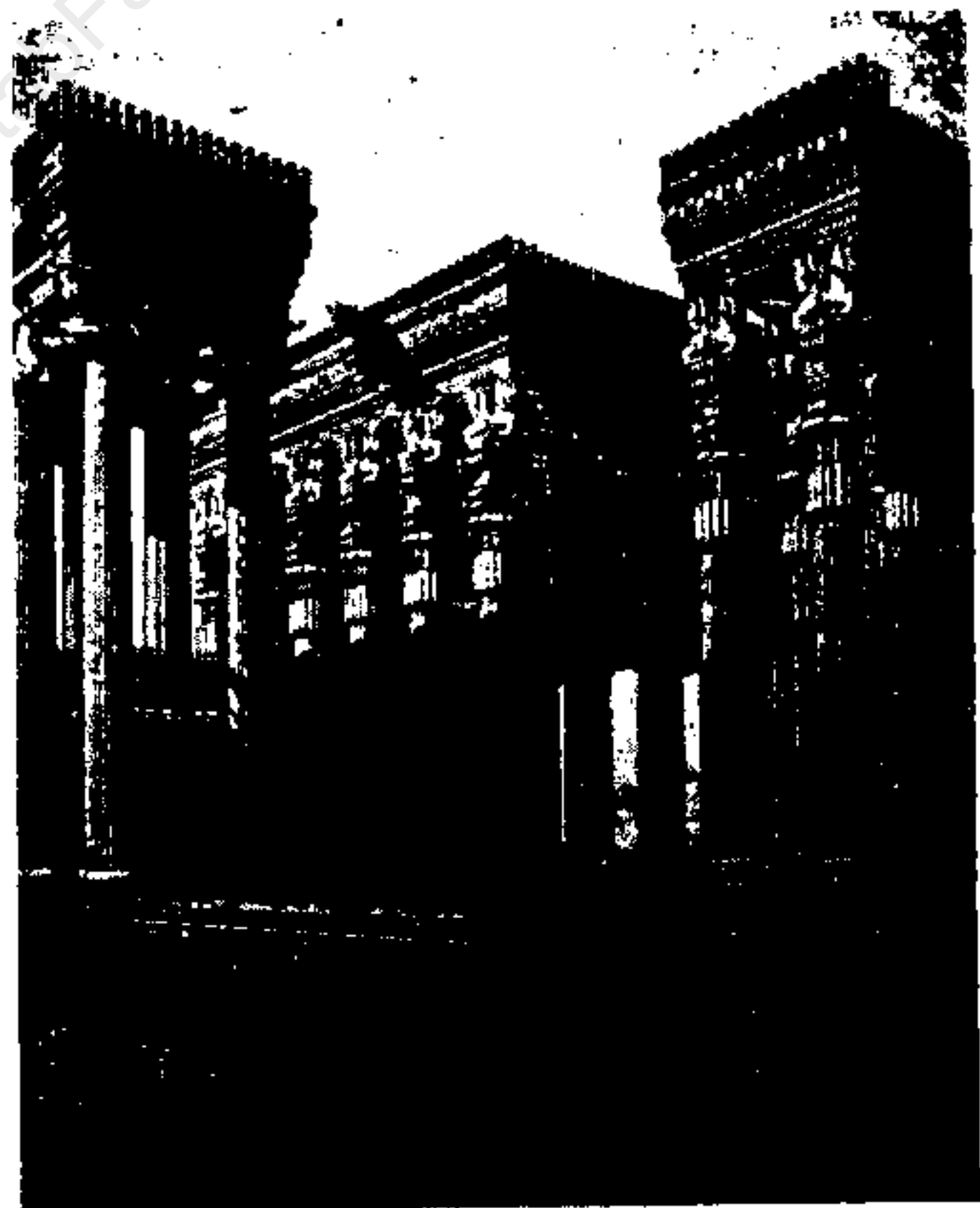
۳ - در این مقاله چون از دورانهای پیش از تاریخ گفتگو نمیشود ناچار از اشاره به ادوار بسیار کهن که در آن از منه بنا بر نظریه عدمی صحراهای کم یزرع کنونی ایران دریاچه مرکزی بزرگی با کرانه های سبز و خرم بوده است خودداری شد .



۴

در آغاز درنواحی شمال و شمال غربی کشور ساختن بامهای مسطح و درنواحی مرکزی و جنوب غربی طاقهای ضریبی متداول گشته است و بعدها بعزت تأسیس شاهنشاهی های هخامنشی و اشکانی و ساسانی و ایجاد ارتباط مداوم میان تمام مناطق کشور و از همه مهمتر بوجود آمدن يك نیروی عظیم ملی که قادر بوده است هر گونه مصالح ساختمانی لازم را از دورترین نقاط جهان برای مرکز شاهنشاهی تأمین نماید دو شیوه بالا بدون در نظر گرفتن محدودیت های اقلیمی در هر نقطه کشور که لازم بوده است بکار رفته است. به همین ترتیب است که می بینیم در روزگار شاهنشاهی هخامنشیان بر طبق اسناد کتبی تیرها و الوارهای عظیم طاق کاخهای تخت جمشید را از کوهستان های پردرخت لبنان به مرکز فرهنگی و سیاسی شاهنشاهی ایران حمل نموده اند و در نتیجه موفق شده اند در منطقه ای که در آن روزگار دارای معماری باطاق هلالی بوده است بناهایی به شیوه متداول در شمال و شمال غربی کشور برپا نمایند.

دیولاقوا در کتاب مشهور خود (هنر باستانی ایران) ^۴ طریقه تکامل معماری باطاق مسطح و پیدایش ستون را در چنین بناها بایبانی روشن شرح داده است. بعقیده وی از قدیم الايام در





در اختیار داشته‌اند بدانیم .

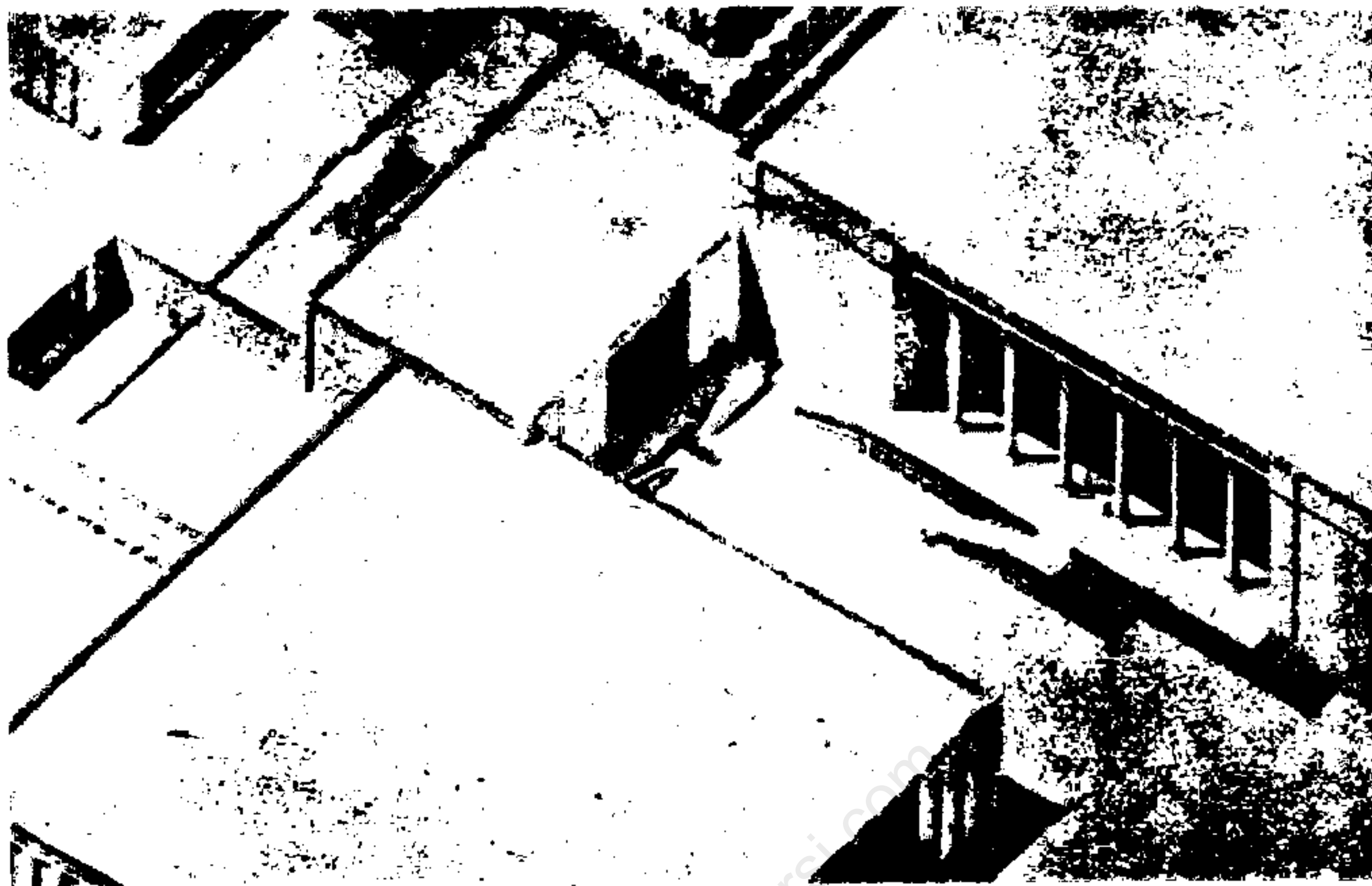
بکار بردن ستون در معماری ایرانی سابقه‌ای بس کهن دارد و پاره‌ای از باستان‌شناسان باتوسل به پایه‌های چندی که در موسیان پیدا شده است عقیده دارند که این عامل از شش هزار سال پیش در ایران شناخته بوده است ولی مهمترین بنائی که تا کنون در ایران شناخته شده است و در آن تالارهای بزرگ ستوندار ایجاد نموده‌اند در حسنلو واقع در جنوب دریاچه رضائیه است که در زمره مهمترین آثار ساختمانی ایران باستان بشمار میرود. این بنای عظیم در سده نهم پیش از میلاد برپا گردیده و از نظر اصول معماری و بکار رفتن مصالح ساختمانی متنوع و منطقی در عداد پیشرفته‌ترین معماری‌های آنروزگار محسوب میگردد^۵. پس از در حسنلو برای مطالعه ساختمانهای ستوندار در ایران باید بسراغ دخمه‌های کنده شده در کوه که تعدادی از آنها به دوران مادها تعلق دارد برویم . مهمترین این آثار در آذربایجان و فارس قرار دارد و نمای خارجی و طرح داخلی آنها سند معتبری برای شناخت معماری ایرانی در آنروزگار است^۶.

4 - Ibid. P. 46.

۵ - سید محمدرضا مصطفوی ، کتاب نامبرده ص ۱۷ - ۱۹ .

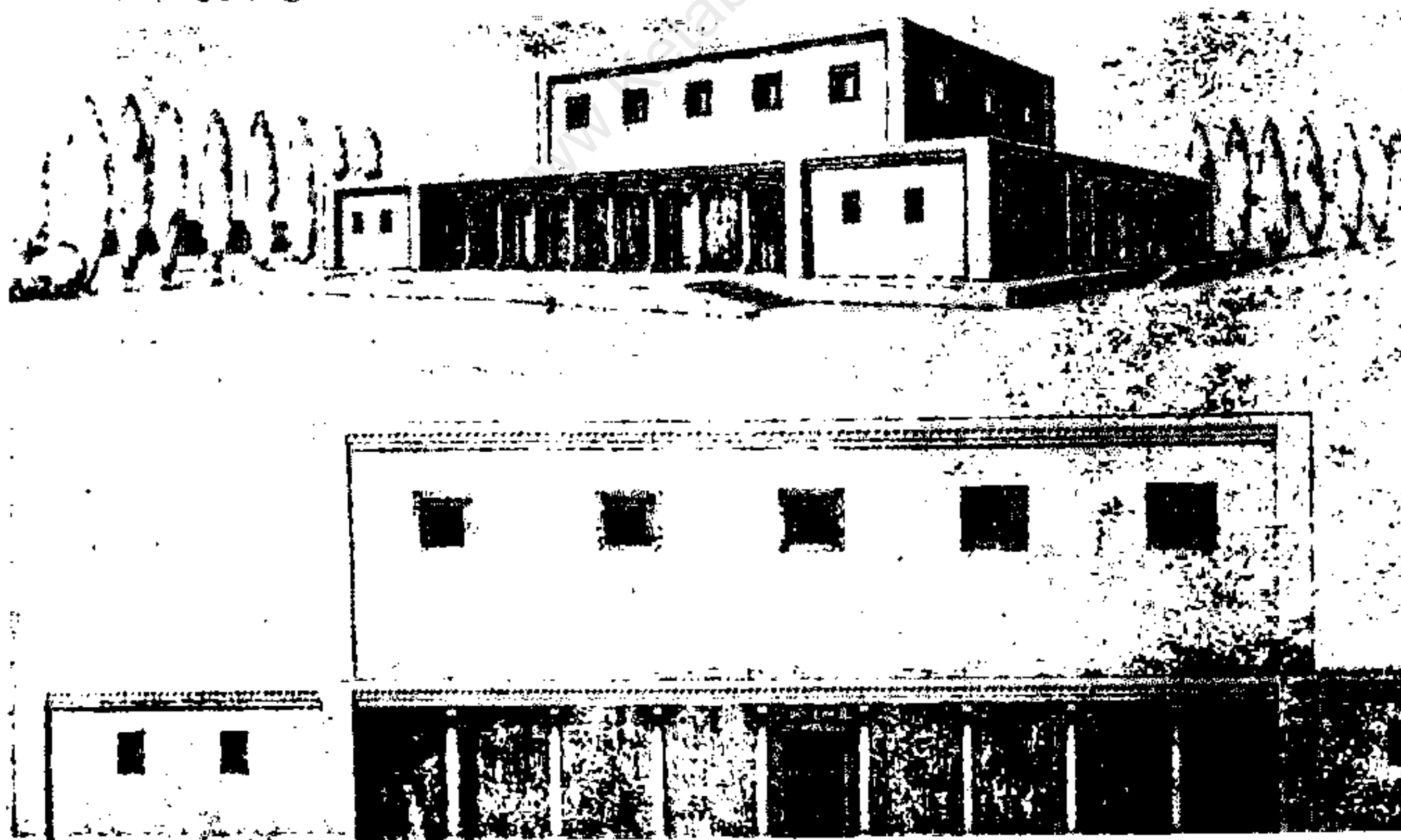
۶ - همان کتاب ص ۱۹ - ۲۲ .

مناطقى که چوب فراوان بوده است سقف ساختمانها را با تیرهای تهیه شده از تنه درختان می پوشانده‌اند و در دیوارها هم خصوصاً در گوشه‌های آن از همین تیرکها بکار میبرده‌اند . روی چنین سقفی را با تیرکهای نازکتر و حتی شاخ و برگ درختان می پوشانده‌اند و سپس با قشر ضخیمی از گل آنرا اندود میکرده‌اند. هنگامیکه خانه‌ها وسعت یافت و به ایجاد تالارهای بزرگ نیازمندی پیدا شد متوجه شدند که طاق چوبی ساختمانها در زیر سنگینی بار مصالح بام خمیدگی پیدا میکند و وسط تیرهای سقف بسمت پائین قوس بر میدارد . برای جبران این نقیصه در صدد برآمدند در فاصله بین دیوارها زیر تیرهای سقف ابتدا تیرهای حمالی در جهت عمود بر چوبهای سقف بکار برند و برای نگاهداری این تیرهای حمال تیرکهای چوبی برپا نمایند تا بدین ترتیب از خمیدگی طاق در بخش‌های میانی آن جلوگیری شود و این اولین گام در راه یافتن ستون و بکار بردن آن در تالارهای بزرگ بود (شکل‌های ۱ و ۲) . میتوان بدون تردید زیاد استدلال این هنرشناس را پذیرفت و بجای آنکه بدنبال مدارك باستانی برای اثبات نظریات گوناگونی که درباره اولین سرزمینهای که در بکار بردن این عامل در معماری پیشقدم بوده‌اند برویم میتوانیم بطور کلی ستون را يك عامل طبیعی در معماری تمام مناطقی که برای برپا کردن ساختمانهای خود چوب کافی



۵ - تالارها و نقاط مختلف تخت جمشید در زمان آبادانی

۶ - کاخ کوروش در پاسارگاد



آنچه از نظر تاریخ معماری ایران در این دخمه‌ها اهمیت دارد آنست که این آثار با آنکه در سنگ کوه تراشیده شده‌است بازترین مدرک برای شناخت معماری چوبی در کشور ماحسوب میگردد. زیرا با آنکه بناهای چوبی آن زمان تاروکار ما بجای نمانده است ولی تمام ریزه‌کاریهای ساختمانهایی که در آنها ازالواریهای تراشیده در چوب و قفل و بست آنها بیکدیگر استفاده میشده بدقت در این دخمه‌ها بوسیله تراش در سنگ نمایش داده شده‌است. از آن مهمتر موضوع سرستونهایی است که بویژه بر نمای خارجی دخمه داود دختر واقع در ممسنی بر روی ستونهای تراشیده در دخمه باروشنی تمام نمودار گردیده است. پرفسور هرتسفلد با توجه به سرستونهایی که بر نمای دخمه بالا و همچنین بر روی مقبره مادی قیز قاپان نموده شده است نتیجه‌گیری مینماید که در این قسمت شیوه معماری ایونی که یکی از سه مکتب مهم معماری یونانی است از معماری ایرانی الهام گرفته است.^۷ این مطلب یکی از مهمترین نکات مورد بحث در معماری ایرانی است و باید مورد توجه آنانکه بدون ژرف‌نگری نمایشهای گوناگون همین نوع سرستون را در دوره‌های مختلف تاریخ هنر ایران یکنوع میراث یونانی میدانند قرار گیرد.

به موازات معماری بر بنیاد طاقهای صاف که در آغاز فقط با چوب ساخته میشد و در دوره‌های بعد در مورد ستونها و درگاهها

بخشهای سنگی جای چوب را گرفت ساختن طاقهای ضربی نیز در معماری ایرانی ادامه پیدا کرد و بنا بر مقتضیات اقلیمی و سیاسی هر چند مدت یکبار یکی از دو شیوه بالا رسمیت مییافت بی آنکه شیوه دیگر بکلی رها شود. اگر از نظر شکل ظاهری دو شیوه بالا باهم شباهت زیاد ندارند در مقابل آنچه آنها را بیکدیگر پیوستگی میدهد حجم‌ها و فضاها و ویژه معماری ایرانی است که خواه در معماری با طاق مسطح جلوه کند و یا در ساختمانهای گنبددار و بناهای دارنده طاق ضربی متجلی گردد در هر حال فکر خلاقه واحدی در آنها مشاهده میشود. از میان این عوامل که بدون وقفه در تمام دوره‌های معماری ایرانی متداول بوده است باید بویژه از ایوان و رواق و حیاط مرکزی و تقسیمات سه‌بخشی و طاق‌نما و طاقچه نام برد. همگی این شکل‌ها بی‌کم و کاست در اکثر بناهای رسمی ایران بکار رفته است خواه پوشش ساختمان با طاق مسطح باشد، خواه با عوامل قوسی. بطور کلی محیطی که معمار ایرانی برای زندگی خلق نموده

۷ - پیش از پروفیسور هرتسفلد (کتاب یاد شده در یادداشت شماره ۷ مآخذ خارجی) محققان دیگری هم از مجله فرگوسن (Fergusson) به این نکته توجه نموده بودند و نویسنده اخیر سرستونهای شیوه ایونی را مستقیماً تقلیدی از سرستونهای تخت جمشید معرفی مینماید.
Herzfeld (E.). — Iran in the Ancient East London 1941, P. 210.



در تمام دورانهای تاریخ معماری ایران کمتر دچار دگرگونی شده است هر چند نتیجه گیری از این عوامل در ساختمانها با توجه به مصالح ساختمانی بکار رفته و مقتضیات اقلیمی در موارد گوناگون متفاوت باشد.

ادامه ساختن طاقهای هلالی به موازات برپا کردن طاقهای صاف و بر بنیاد الوارهای عظیم از همه جا بهتر در تخت جمشید بد چشم میخورد. چنانکه میدانیم کاخهای شاهنشاهی هخامنشی در این مکان باستانی همانند دیگر بناهای این عصر که در بازار گاد و شوش و اکباتان و دیگر جایها^۹ برپا گشته است بهترین و باشکوه ترین نمونه ساختمانهای ستوندار و با پوشش چوبی است. در مورد کاخهای ستوندار تخت جمشید و پاسارگاد نکته ای که قابل توجه است آنکه تناسب ستونهای بکار رفته در این بناها مخصوص معماری ایرانی است. این ستونها که کشیده ترین نوع ستون در معماری دنیای باستان است غالباً دارای ارتفاعی معادل چهارده برابر قطر متوسط ستون است در حالیکه در دیگر نقاط جهان باستان بلندی ستونها هرگز به بیش از هشت برابر قطر آنها نمیرسد. همین تناسب پس از گذشت بیش از دو هزار سال در ساختن کاخهای صفویان در اصفهان رعایت شده است (شکل های ۳ و ۴ و ۵ و ۶).

۹ - کاخ اشکانی شکل بازسازی شده

۱۰ - ایوان مداین



تردید اظهار نظر کرده که سنت طاقسازی ایرانی که در دوره‌های اشکانی و ساسانی و اعصار اسلامی در ایران متداول بوده است دنباله مستقیم این هنر در معماری کهن‌تر ایران بشمار میرود. طاقهای یافت‌شده در تخت جمشید بشیوه چپیده و یارگ‌چین که ویژه طاقهای مشرق‌زمین است و باطریقه رومی کاملاً متفاوتست بنیاد گردیده و سندنه غیر قابل انکاری برای اصالت این نوع طاقهای ضری در ایران بشمار میرود^۸. باید دانست که این نوع پوشش بصورت ساده‌تری در دوران مادها هم متداول بوده است و در کاوشهای نوشی‌جان یکنوع از این نمونه طاقهای هلالی یافت شده است که در آنها دایره هر قوس از طاق را بوسیله دو قطعه خشت که بصورت نیم‌دایره قالب‌گیری شده است بوجود آورده‌اند^۹. آنچه قابل توجه است آنکه نیم‌رخ این طاقها با آنچه در کاوشهای تخت جمشید شناخته شده است کاملاً باهم شباهت دارند و در هر دو مورد دارای طرحی شبیه‌دور کلیل میباشند.

میتوان از آنچه تاکنون گفته شد نتیجه گرفت که در ساختن بناهای ایرانی عصر ماد و هخامنشی هر دو نوع پوشش یعنی هم طاقهای هلالی و هم طاقهای مسطح متداول بوده است ولی از شیوه نخستین در بناهای کم‌اهمیت‌تر و از طریق دوم در بناهای معظم‌تر استفاده میشده است. زیاد بعید نیست که تصور شود اساساً جز در مورد کاخهای شاهنشاهان و پرستشگاهها و شاید هم ساختمانهای مخصوص شخصیت‌های ممتاز کشور دیگر بناها در این اعصار بویژه در نواحی مرکزی و جنوبی کشور دارای طاقهای ضری و گنبدی بوده است و با مصالح ارزان قیمت ساخته میشده است.

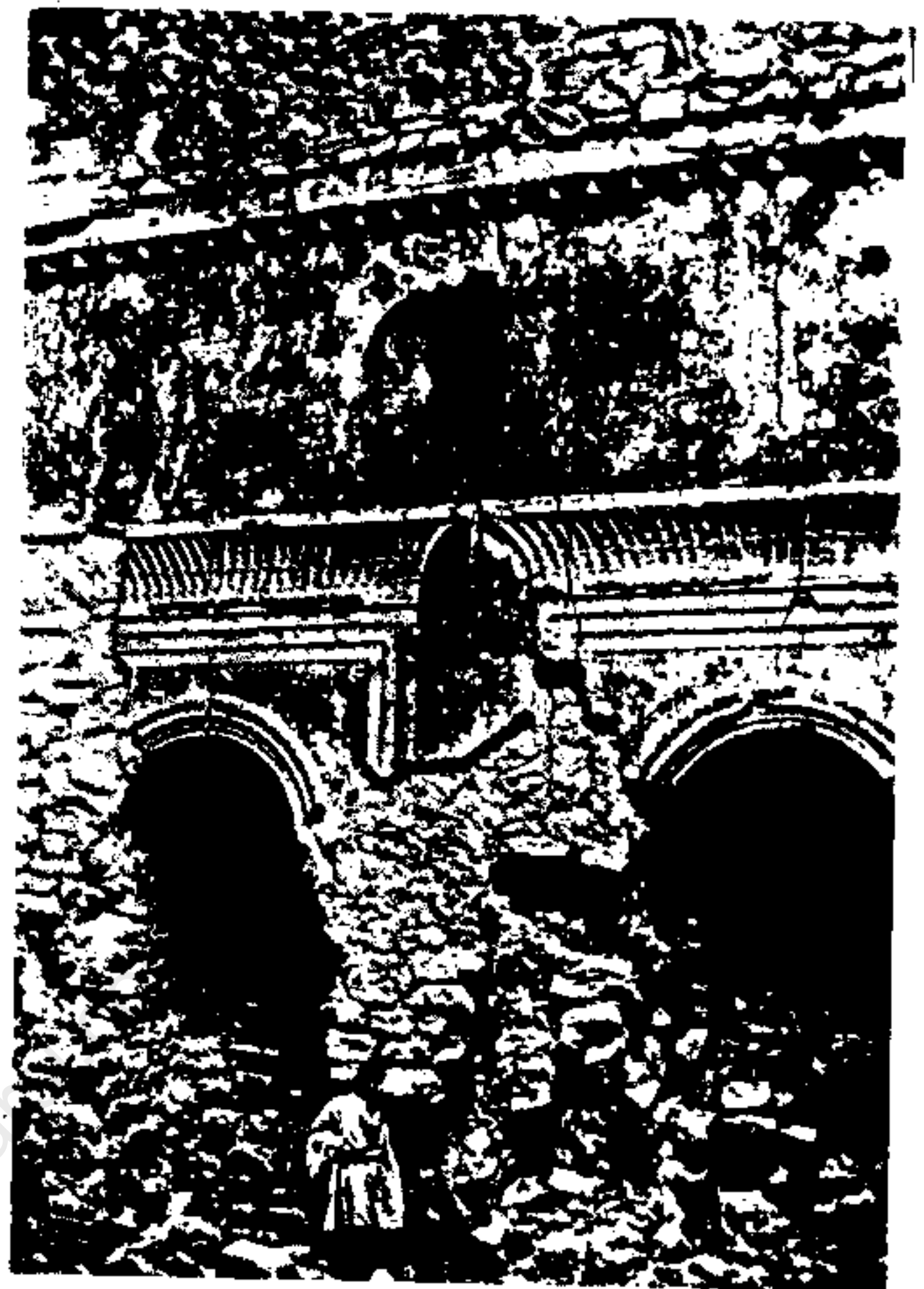
به‌خلاف عصر ماد و هخامنشی معماری رسمی ایرانی در دوران اشکانیان و ساسانیان از گنبد و ایوانهای قوس‌دار استفاده نموده است. بطور کلی هر زمان در معماری رسمی ایران از تالارهای ستوندار و طاقهای مسطح استفاده شده است در همان

۸ - در ماههای اخیر هیأت اعرامی اداره کل باستانشناسی به ریاست آقای سرفراز در برازجان موفق به کشف ساختمانهای ستون‌داری از عصر هخامنشیان شده است که با آثار پاسارگاد قابل مقایسه است.

۹ - البته این گروه معماری عیلامی را در تحقیقات خود بشمار نمی‌آورند. ضمناً باید دانست که یکنوع طاقسازی خاص غرب نیز وجود دارد که حسابش از حساب طاقهای ضری شیوه ایرانی جدیست و هنوز هم هرگاه اینگونه طاق بوسیله معمار ایرانی ساخته شود آنرا رومی مینامند و در این زمینه نام رومی هم روم باستان را شامل می‌گردد هم امپراطوری بیزانس را.

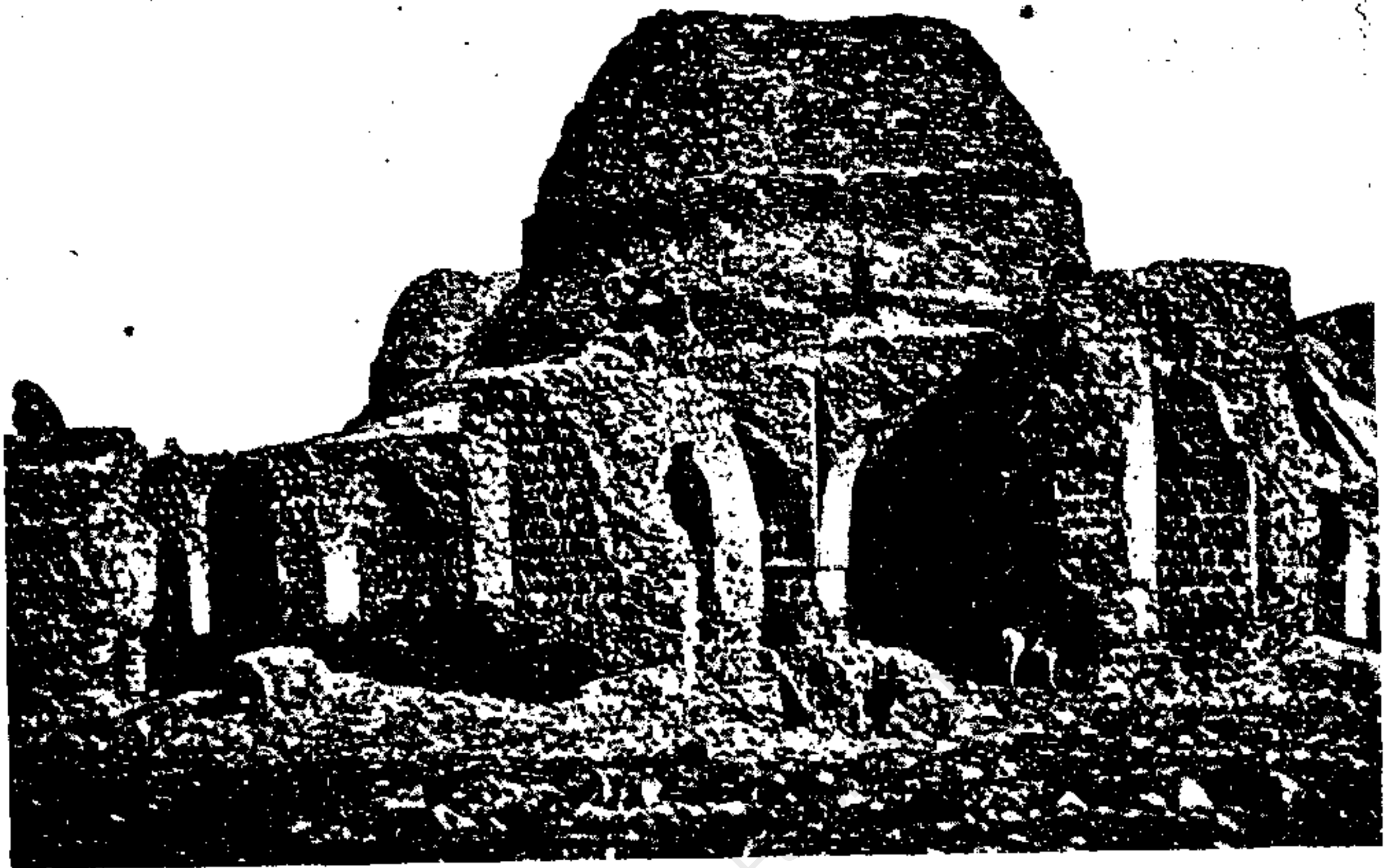
۱۰ - اکبر تجویدی، مجله باستانشناسی و هنر ایران شماره دوم تهران، بهار ۱۳۴۸، ص ۷ - ۱۲.

11 - Stronach (D.). — Iran V. VII London 1969, Excavations at Tepe Nush-i-Jan 1967.



۱۱

تاکنون باتوجه به وجود این کاخهای عظیم بیشتر تصور میکردند که معماری ایرانی در این عصر منحصر به ساختن آثاری بدین طریقه بوده است و بعلمت در دست نبودن مدرک قاطعی حتی گروهی از اهل فن اساساً منکر شناخته‌بودن طاقهای ضری و گنبدی در ایران پیش از دوران اشکانیان بزعم گروهی و ساسانیان بر طبق نظریه گروهی دیگر بودند و در نتیجه باتوسل به تقدم تاریخی طاقهای ضری در هنر روم باستانی اینگونه طاقسازی را در معماری ایرانی تقلیدی از معماری روم میدانستند. کاوشهایی که از چند سال پیش به اینطرف در تخت جمشید بعمل می‌آید بطلان این نظریه را ثابت نموده است. بر اثر این کاوشها بر بالای کوه رحمت که از جانب مشرق صقه تخت جمشید را محدود مینماید یک سلسله دیوارها و برجهای دفاعی بدست آمده که بر روی آنها طاق‌های ضری یک‌بار برده‌اند و تعدادی از این طاقها کاملاً سالم از دل خاک بدرآمده است. (شکل‌های ۷ و ۸) پیداشدن این طاقها از نظر تاریخ معماری ایران دارای ارزش فوق‌العاده است زیرا از این پس میتوان بدون کوچکترین

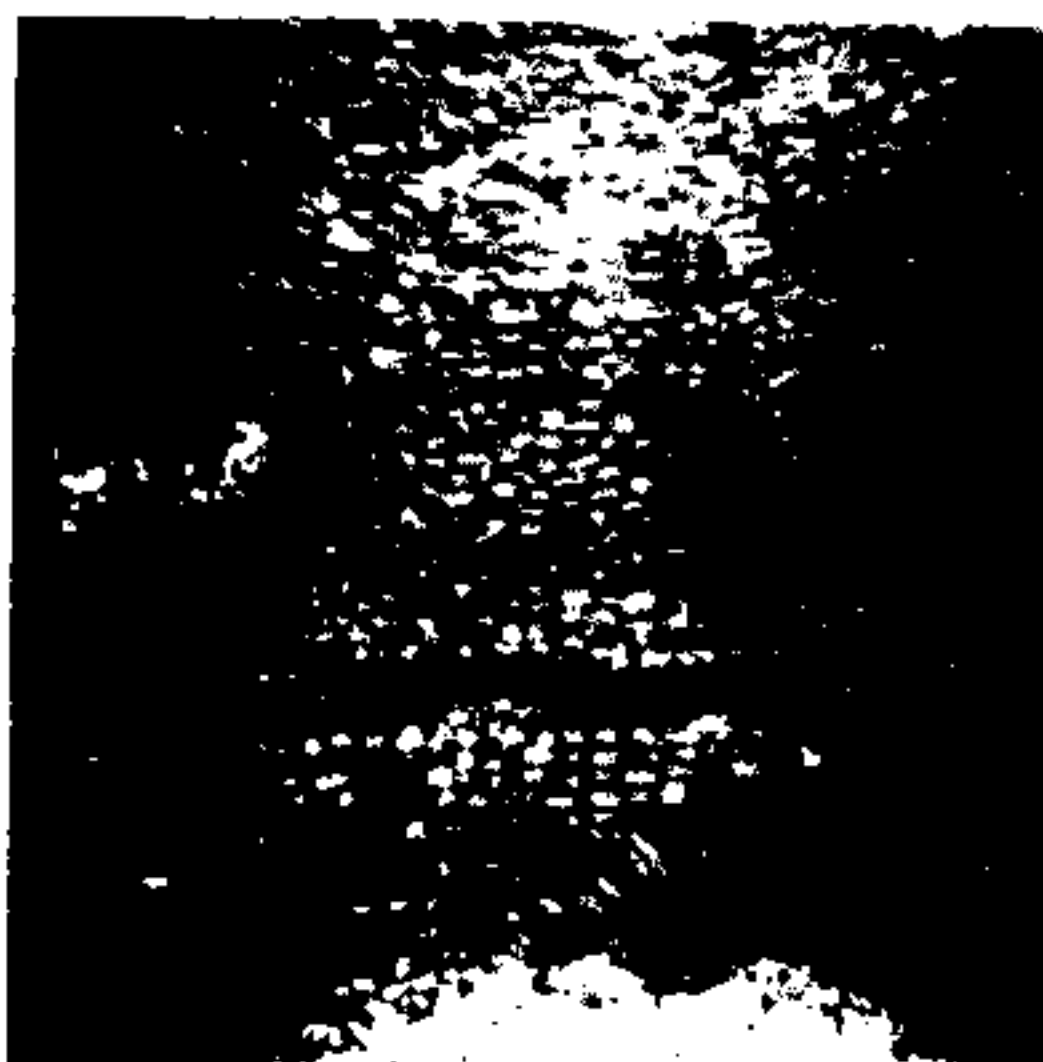


۱۳ - کاخ سروستان

شده است^{۱۲}. (شکل ۹). در حقیقت این کاخ باطاق کشیده و بلند ایوان وطاق نماها و ستونهای پیوسته بدیوار آن که جنبه تزیینی صرف دارد اساس معماری اشکانی را که در دوران ساسانیان نیز بهمان شیوه ادامه می یابد تشکیل میدهد. موضوع پیوستگی میان شیوه پارسی و ساسانی در بنیاد ساختمانها چنانست که هنوز پاره ای از صاحب نظران در انتساب کاخ مداین در تیسفون به یکی از دو دوره اشکانی و ساسانی اظهار نظر قطعی را جائز نمیدانند (شکل ۱۰). علت این امر صرف نظر از جهات تاریخی و اینکه در دوران اشکانیان شهر تیسفون مکانی آباد و دارای ابنیه معظم بوده آنست که معماری ساسانی چنان عوامل معماری اشکانی را بی کم و کاست ادامه داد که گوئی با تغییر سلسله شاهان هیچ دگرگونی در طریقه ساختن بناها پیش نیامده است از سوی دیگر نمونه بسیار قابل توجه معماری ساسانی یعنی کاخ فیروز آباد که بوسیله از شیر بنیانگذار سلسله بنا گردید در زمانی ساخته شد که وی هنوز بعنوان يك حکمران محلی که از طرف پادشاه اشکانی برگزیده شده بود در بخشی از فارس فرمانروائی میکرد. در همان زمان بود که وی به ساختن کاخ فیروز آباد پرداخت و استحکامات اطراف آنرا برای مقابله با حکومت مرکزی بنیاد

دوره بناهای کم اهمیت تر دارای گنبد بوده اند و هرگاه بناهای گنبددار معماری رسمی را تشکیل میداده است بموازات آن بناهایی با بام افقی در سطحی ساده تر ساخته شده است و هیچگاه رسمیت یافتن یکی از دو طریقه فوق شیوه دیگر را بکلی در بوته فراموشی ننهاده است. (البته در دورانهای اسلامی در ایران به مواردی برخورد میکنیم که معماری رسمی کشور در کاخهای شاهی و بناهای ملی و مذهبی بدون ترجیح یکی از دو شیوه از هر دو طریقه بیکسان استفاده کرده اند. هنگامیکه کاخهای عالی قاپو و چهل ستون بصورت تالارهای ستوندار بنیاد میگردد در همانحال مساجدی چون مسجد شاه و مسجد شیخ لطف الله بر اساس گنبد وطاق مدور ساخته میشد و در عمارتهای سلطنتی دیگری چون هشت بهشت و تالار اشرف نیز از گنبد استفاده میشد بی آنکه در این بناها از ایوانهای ستوندار صرف نظر شود و یا در عالی قاپو و چهلستون بکار بردن طاق ضربی یکباره کنار گذاشته شود).

کاخ اشکانی آشور نمونه خوبی برای شناخت معماری رسمی در دوران اشکانیان بدست میدهد. در این بنای باشکوه مهمترین قسمت عبارت از ایوان بزرگی است که رویه حیاط باز



۱۴

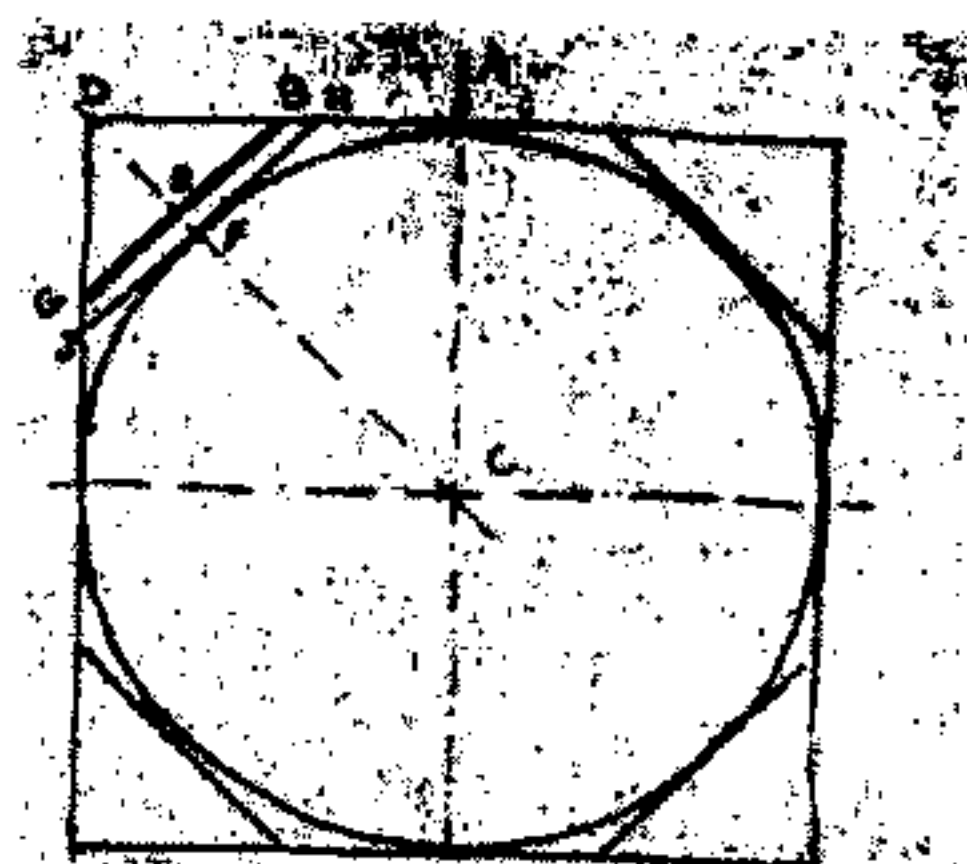
بیکبار در فضا پی افکنده شده است (شکل ۱۲). این گنبدها بر روی فیل پوشهائی که در چهار گوشه تالار مربع شکل بر بالای دیوارها بکار رفته بنا گشته است. بوسیله این فیل پوشها طرح مربع تالار در بالا به چند ضلعی هشت گوشه ای تبدیل یافته و کار بنیاد گنبد را آسان ساخته است (شکل های ۱۳ و ۱۴). باید دانست که فرق عمده گنبدهای ساسانی بشیوه متداول در مغرب زمین در همان دوران آنست که در این سرزمینها بخلاف شیوه ساسانی معمولاً گنبد بر روی بناهائی که طرح مدور دارند بنیاد گردیده است و در مواردی که این گنبدها بر روی طرح چهار ضلعی ساخته میشد در آن صورت شکل داخلی بنا از بنیاد بصورت مدور در می آمد و در درون آن چهار شکنج تعبیه میگردید. از خارج این شکنجها در پشت زوایای راست گوشه پنهان میشده است^{۱۲}. کمی بعد معماران رومی طریقه ساختمان گنبد بر روی گوشوار را جایگزین این شیوه نمودند و در پاره ای موارد بطور مستقیم شیوه خاص ایرانی یعنی طریقه ساختن گنبد بر روی فیل پوشهای کنج را اتخاذ کردند.

یکی از انواع طاقسازیهای جالب عصر ساسانی طاقهائی است که بوسیله پوششهای گهواره ای بوجود می آید. این نوع پوشش مرکب است از یک سلسله طاس و تویزه که در طول یکدیگر قرار میگیرند. در این طریقه رانش طاق بجای آنکه بر دیوارهای جانبی فشار وارد سازد بر روی نقاط معینی از

نهاد. بدین ترتیب این کاخ باشکوه با آنکه بدست يك پادشاه ساسانی بنا گشته است از نظر تاریخی در دوران حکومت اشکانیان بوجود آمده است. در اینجا نکته گفتنی آنست که تا آغاز قرن کنونی کاخ فیروز آباد يك اثر متعلق به دوران هخامنشیان محسوب میشد. دیولافوا باتوجه به گیلوئی های بالای سردرهای این کاخ که عیناً از طرحهای بالای درگاههای تخت جمشید اقتباس شده است اظهار نظر مینمود که این ساختمان در دوران شاهنشاهی هخامنشیان بوسیله والی فارس بنیاد گردیده و او در ساختن کاخ مقرر حکمرانی خود شیوه متداول زمان خویش را رعایت نموده است ولی چون برای وی امکان آنکه کاخ خویش را چون نمونه های اصلی با سنگهای تراشدار بنا نماید وجود نداشته از اینرو وی در ساختمان خویش از سنگ لاشه و ملاط استفاده کرده است و بجای گیلوئی های سنگین همین طرحها را با گچ بری بوجود آورده است (شکل ۱۱). این مطلب از این نظر برای بررسی کنونی ما اهمیت دارد که نشان میدهد نه تنها معماری اشکانی و ساسانی هر دو از هر جهت متعلق به يك مکتب میباشد بلکه معرف آنست که این مکتب از بسیاری جهات دنباله معماری ایران عصر هخامنشیان بشمار میرود. البته امروزه دیگر کسی کاخ فیروز آباد را متعلق به عصر هخامنشیان نمیداند و با دلائل بسیاری این بنا اثر اردشیر بابکان مؤسس سلسله شاهنشاهی ساسانیان معرفی شده است.

گنبد و ایوان و طاق نما و طاقهای گهواره ای اساس ساختمانی معماری عصر ساسانیان را تشکیل میدهد. طاق های ساسانی عموماً به شیوه رگ چین و بدون توسل به ایجاد طاق چوبی موقتی که در شیوه رومی از یکار بردن آن ناگزیرند ساخته شده است. در طاق عظیم و بی همتای تیسفون بر روی طبقات زیرین طاق که بهمین طریقه بنیاد گردیده قشرهای دیگری به شیوه پرتوی افزوده گشته است. تا بدین ایوان رفیع استحکام بیشتری داده شود.

گنبدهای ساسانی نیز همیشه بدون توسل به الگوی چوبین



۱۳

12 - Ghirshman (R.). — L'Iran des origines à l'Islam, Paris 1951, P. 244.

13 - Reuther (O.). — dans A Survey of Persian Art, London and New York 1938 V. I PP. 502 - 503.

آن گاهگاه در مجلات فنی قلم فرسایی میشود گذشته از آنکه این شیوه در موارد متعددی در معماری عصر ساسانی از جمله در مورد قوسهای كوچك ایوان كسری و در طاقهای قلعه دختر بیشاپور (شکل های ۱۷ و ۱۸) و دیگر جایها بکار رفته است میتوان این نوع قوسها را در مقابر عصر اشکانی که بوسیله هیأت مشترک حفاری ایران و انگلیس به سرپرستی آقای استروناخ در سال ۱۳۴۶ یافت شد بوضوح مشاهده کرد.

طرح افقی معماری ساسانی بر بنیاد حیاطهای ایواندار عصر اشکانی قرار دارد. در کاخ فیروزآباد و رودی دیوان عام ایوان مسقف بلندی است که پس از گذشتن از زیر آن وارد تالار تشریفات میشده اند ولی دیوان خاص که در پشت گنبد های اصلی قرار دارد عبارتست از حیاط ایوانداری که تالارهای دیگری گرداگرد آن ساخته شده است. این طرح با اختلاف کمی در سروستان هم بکار گرفته شده است.

در زمینه بناهای مذهبی عصر ساسانی تاکنون تحقیقات مفصلی انجام گرفته است. آندره گدار که پیش از دیگران در این باره تفحص نموده این بناها را به دو دسته مشخص تقسیم نموده است. طبق تقسیم بندی وی دسته اول از این بناها مخصوص نگهداری آتش بوده است که باید آنها را آتشکده یا آیدانا (Ayadana) نامید. این بناها ویژه موبدان و نگهبانان آتش و دیگر کارگزاران آتشکده بوده است و به تعداد نسبتاً معدود بنا میگشته است (شکل ۱۹). دسته دوم که باید از آنها بعنوان آتشگاه یا محل پرستش آتش یاد نمود برای برگزاری مراسم نیایش در حضور جمعیت کثیر شرکت کنندگان بوده است.

۱۶ - طاق يك كوچه در شهرضا



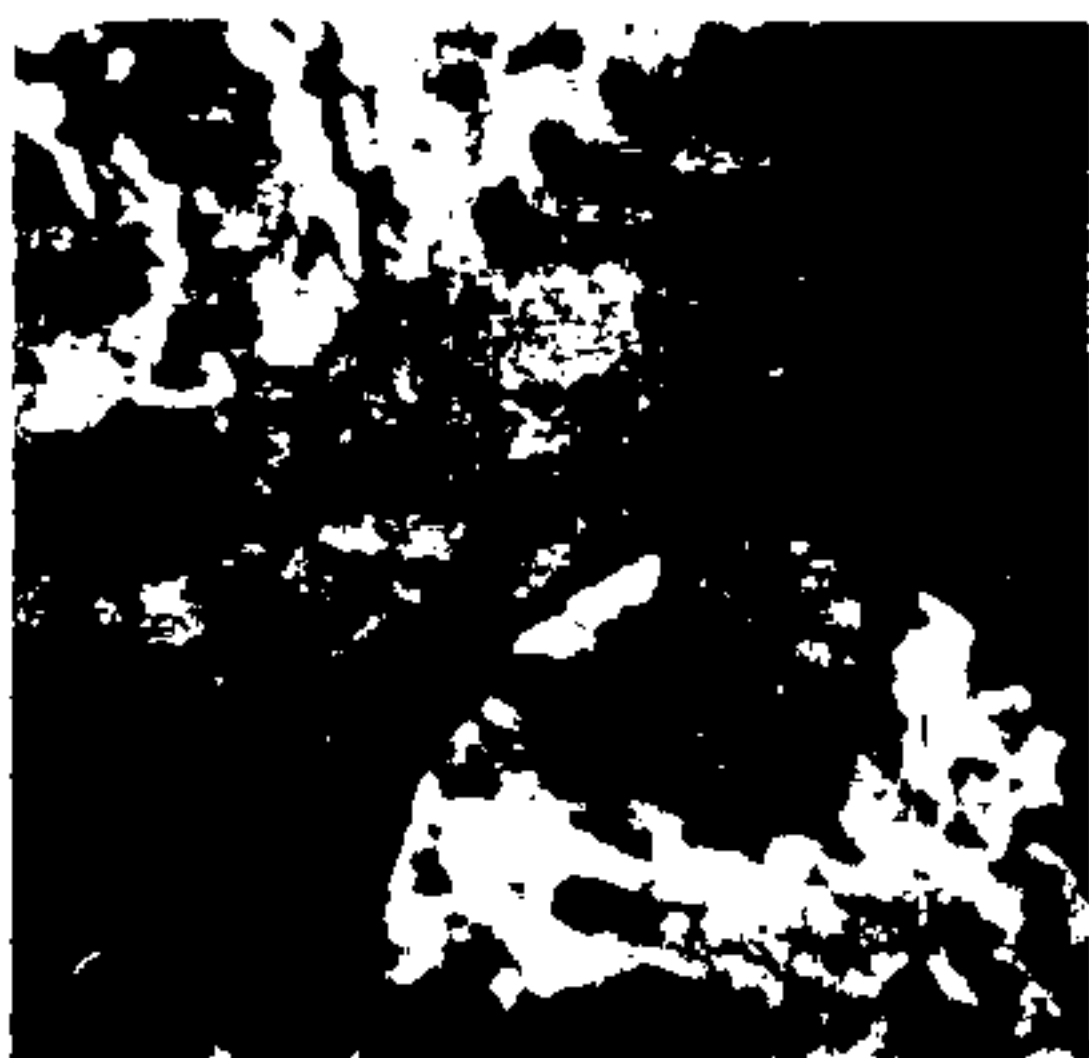
۱۵ - قسمتی از تویزه و پنجره های ایوان کرخه

قوسهای مستحکم تر تقسیم میگردد. این شیوه پوشش به معماری اجازه میدهد که در فاصله میان دو قوس پنجره تعبیه نماید و روشنائی طبیعی بنا را تأمین کند (شکل ۱۵). چنانکه میدانیم پیش از آنکه در کلیساهای مغرب زمین از این طریقه استفاده شود بعلمت آنکه نمیتوانستند در دیوارهای جانبی پنجره باز کنند ناچار بودند به نوری که از پیشانی بنا تأمین میشد اکتفا نمایند و بدین جهت قسمت بزرگی از بخشهای فوقانی کلیسا در تاریکی میماند و تنها پس از اتخاذ این شیوه بود که موفق شدند در کلیساهائی چون (St. Philibert) واقع در (Tournus) به اندازه دلخواه از نور طبیعی استفاده نمایند. این طریقه طاق سازی در تمام دورانهای اسلامی ایران متداول بوده است و امروزه نیز چنانکه شکل شماره ۱۶ نشان میدهد این رویه در معماری معمولی ایران رواج دارد.

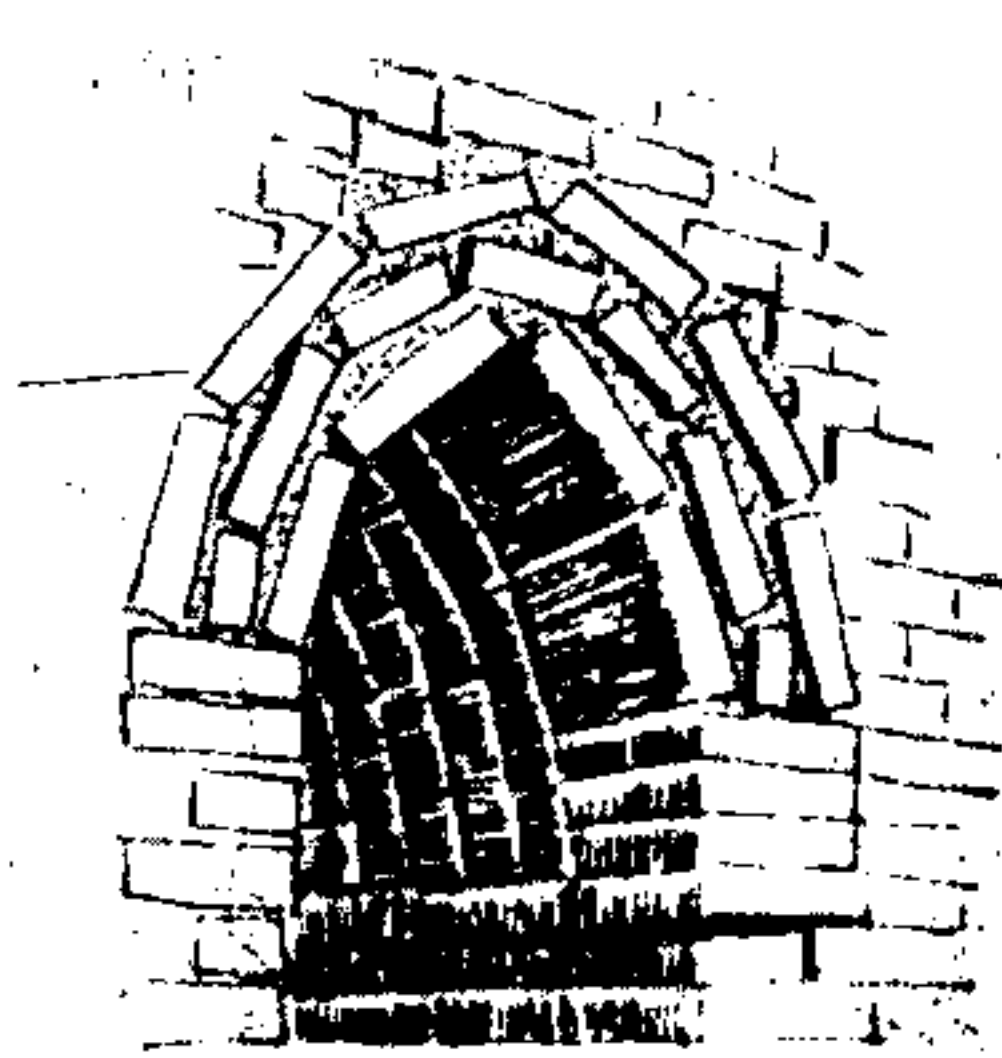
معماران عصر ساسانی از تیرها و قطعات دیگر چوبی خاصه بعنوان کلاف و کشنده و همچنین برای نرمش بخشیدن بیشتر به اجزای ساختمان در نقاط تکیه طاق بر جزرها استفاده مینمودند. همین روش نیز در ساختمان بناهای عصر اسلامی در ایران ادامه پیدا نمود و در بناهایی چون تاریخانه دامغان و مسجد جامع اصفهان بکار گرفتن این تمهید مشاهده میگردد.

از ویژه گیهای دیگر شیوه ساسانی در معماری ساختن قوسهای دوتیزه و قوسهای نعلی شکل و همچنین اشکال چند بخشی است که به احتمال زیاد الهام دهنده مقرنس کاریهای است که در اعصار اسلامی در معماری ایران و دیگر کشورهای مسلمان رواج تام یافت.

در مورد طاقهای دوتیزه یا جناغی که مدتها مورد بحث متخصصین تاریخ هنر و باستانشناسی قرار داشت و هنوز نیز درباره



۱۸



۱۷

۱۷ - چشمه طاقهای کوچک
در ایوان مداین
۱۸ - طاق دوتیزه در قلعه دختر
بیشاپور - بر بالای طاق طرح
ابتدائی مقرنس کاری هویدا است

درآمده بود. هرگز شنیده نشده است در يك بنای مذهبی ایرانی پیکره‌ای بعنوان بت و شمن والهد مورد پرستش قرار گرفته باشد و حتی متعبدیان نیایشگاهها برای آنکه توجه پرستندگان از خداوند بزرگ بسوی عوامل دیگر انحراف نیابد از هرگونه طبیعت‌نگاری در بناهای مذهبی خودداری مینمودند و بجای آن از نقش‌هایی چون پیچک و ختائی و عوامل تزیینی دیگر بهره‌جویی میکردند. چنین طرز اندیشه‌ای برای گروندگان به‌دین جدید ناآشنا نبود و محیط يك آتشکده باسانی میتوانست برای پرستش خداوند يکتا اختصاص یابد. از اینرو بسیاری از آتشکده‌های عصر ساسانی در همان روزهای اول گسترش اسلام بصورت مسجد درآمد و گنبد چهارطاقی هسته اولیه مساجد را بنیاد نهاد چنانکه بسیاری از مساجد باشکوه کنونی ایران دنباله همان آثار باستانی بشمار میروند. در مورد چهارطاقی‌های مذکور تنها تغییری که بعمل آمد آن بود که یکی از دهانه‌های چهارگانه که با سمت قبله سازگار مینمود بوسیله دیواری مسدود گشت و در درون آن محرابی تعبیه شد و بدینوسیله طرح مساجد چهارطاقی تکمیل گردید. زنده‌ترین نمونه يك چهارطاقی ساسانی که به مسجد تبدیل شده است را میتوان در یزدخواست بوضوح مشاهده نمود (شکل ۲۱).

بموازات مساجد گنبددار در پاره‌ای از نقاط کشور چون دامغان و ری و دماوند و شوشتر و اصفهان و نائین مساجد دیگری شامل حیاط و رواقهای اطراف ساخته میشد که طرح آنها از مسجد حضرت رسول اکرم (ص) در مدینه اقتباس شده بود ولی از نظر ساختمانی شیوه‌های معماری زمان ساسانی را ادامه

این آتشگاهها دارای چهارطاقی عظیم گنبدداری در وسط میباشند که مراسم اصلی در زیر گنبد برگزار میشده است و گروه پرستندگان میتوانند از چهارسوی آن آتش فروزنده را مشاهده نمایند^{۱۴}. (شکل ۲۰). بعلاوه آنکه از همه مکانهای آتشگاه چهارطاقی آن محکم‌تر و اساسی‌تر ساخته میشده است تا روزگار ما هنوز تعداد بسیاری از این گنبدهای عظیم بجای مانده است و میتوان در بسیاری از نقاط کشور چون کازرون و فیروزآباد و جگره و قصر شیرین و نیاسر نمونه‌های نسبتاً سالم آنرا باز شناخت. عموماً متعلقات این گنبدها که ساده‌تر بنیاد میشده‌اند و گرداگرد حیاط قرار داشته‌اند از بین رفته است.

پس از پایان دوران ساسانیان و گرویدن مردم ایران به‌دین مبین اسلام با آنکه در نحوه عقاید ایرانیان تغییرات نسبتاً مهمی حاصل شد با اینهمه فن معماری طریقه‌های خاص خود را از دست نهاد. در اینجا بحث درباره اینکه مردمان کشور ما از اولین کسانی بودند که بجای پرستش ارباب انواع خدای یگانه‌ها می‌پرستیدند و جهان‌بینی آنان برای پذیرش آئین جدید از دیگران مساعدتر بود ما را از هدف اصلی خود شاید کمی دور سازد ولی بی‌مناسبت نخواهد بود اگر یادآوری شود که توجه به مبدا یگانه‌ای که آفریدگار جهانست از همان آغاز به معماری سنتی و مذهبی ایران مهر وحدت زده بود و همین نحوه اندیشه در ساختن بناهایی که توجه را بسوی عالم بالا معطوف دارد اثر می‌گذاشت. احتراز ایرانیان از ساختن پیکره‌هایی بعنوان مظهر رب‌النوع که در ادیان دیگر رواج فوق‌العاده دارد توجه معماران و آرایشگران بناهای مذهبی را بطرف شکلهای انتزاعی و مجرد و نقوش هندسی سوق داده بود بطوریکه این شیوه از هنر در دوران شاهنشاهی ساسانیان مدارج کمال خود را پیموده بود و بصورت هنری پخته و جاف‌افتاده

14 - Godard (A.). — Athar-e-Iran Tome III F. I 1938.

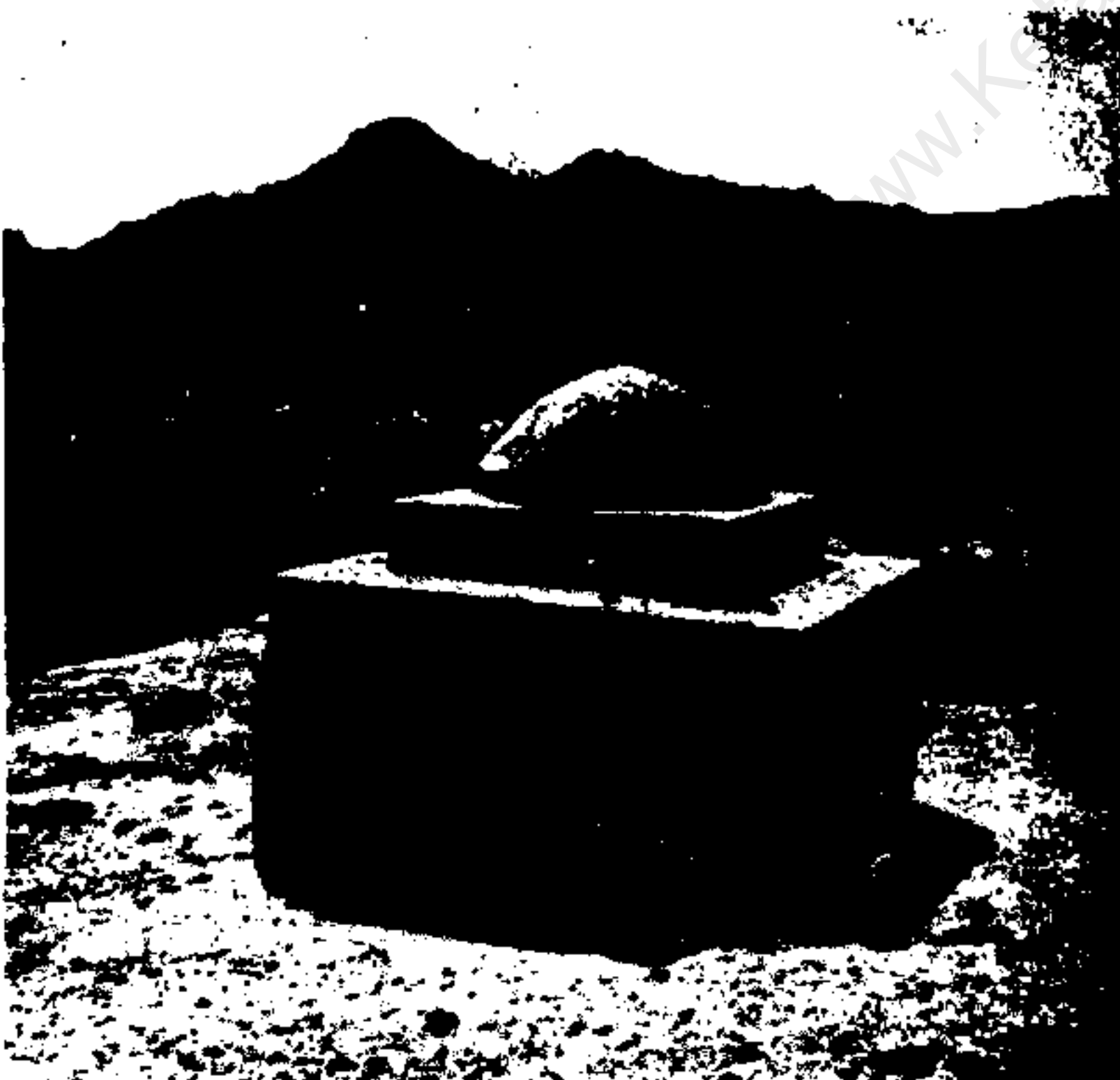
برج نرسی در پایکولی (که اشتباهاً بنام بتخانه معرفی شده است) نمونه‌های کهن این بناها بشمار می‌روند. از میان بناهایی که بنام شخصیت‌های بزرگ در ایران ساخته شده است مقبره امیر اسمعیل سامانی در بخارا از نظر معماری واجد اهمیت خاص است. زیرا این بنا از همه لحاظ بشیوه چهارطاقی‌های کهن ایران زمان ساسانی ساخته شده است و نشان می‌دهد چگونه شیوه معماری آتشکده‌ها در بناهای اسلامی دنبال شده است.

پاره‌ای از بناهای دیگر ایران اسلامی چون بخش کهن مسجد جامع نیریز بخوبی نشان‌دهنده تداوم معماری ساسانی در دورانهای بعد است (شکل ۲۲). قسمت کهن این مسجد عبارت از يك ايوان بزرگ است که از هر نظر معماری ايوان کاخ مداین را بخاطر می‌آورد. در اصل مسجد عبارت از همین يك ايوان بوده است و متعلقات دیگر آن همگی در دورانهای بعد بدان افزوده شده است. ايوان مزبور که باطاق گهواره‌ای پوشیده شده است در بالا کمی تیزتر است و بیننده را بلافاصله بیاد طاقهای شکسته بیشاپور می‌اندازد. در اینجا ايوان که هسته اولیه کاخهای ساسانی را تشکیل می‌داده است و برای باریافتن به حضور پادشاه بنیاد می‌گشته تبدیل به جایگاهی شده است که از آنجا گروه مؤمنان به پیشگاه باری تعالی دست نیاز دراز نمایند. هرچه در معماری ایران عصر اسلامی بیشتر بررسی نمائیم

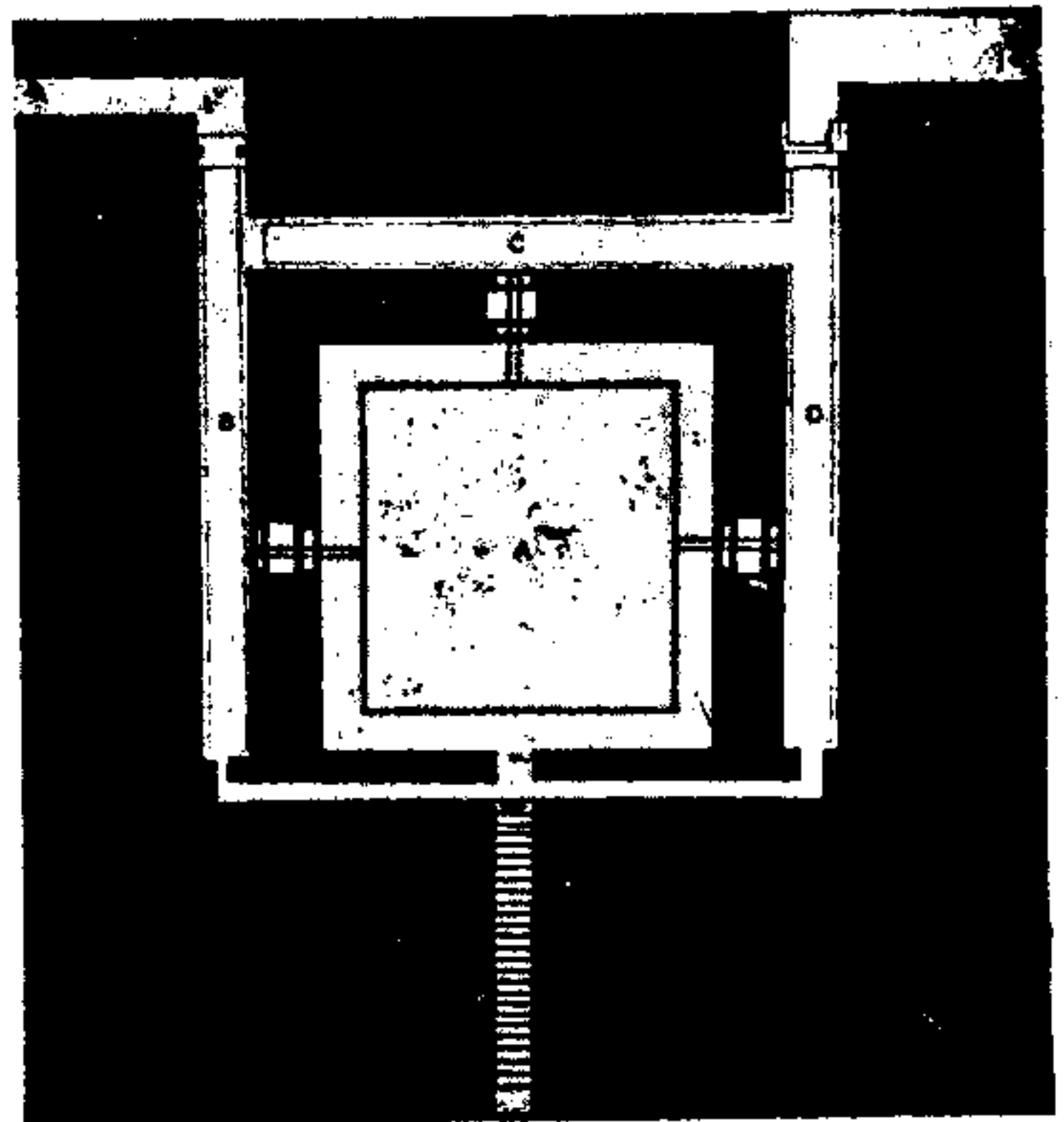
میداد که از این میان تاریخانه دامغان از دیگر نمونه‌ها سالم‌تر مانده است. در این مسجد میتوان با سانی شیوه طاقسازی معماری ساسانی را در طرح کشیده قوسها و بکار بردن طریقه لایه‌چین را در آجرها و خشتها تشخیص داد. اندکی بعد مسجد چهار ایوانی گنبددار که طرح خود را از کاخهای ساسانی الهام میگرفت در همه جای ایران متداول گردید. در همین روزگار بود که مسجدهای شامل يك چهارطاقی تنها نیز به مساجد بزرگ چهار ایوانی تبدیل شدند. بدین طریق که در جلو گنبد مقصوره ايوان بزرگی ساخته شد و حیاطی در برابر آن شامل سه ايوان دیگر بر محورهای اصلی بوجود آمد. بدین طریق معماری دینی ایران همه عوامل معماری سنتی را بکار گرفت.

یکی از انواع بناهایی که در ایران اسلامی بسیار مورد توجه قرار گرفته است ساختن مقابر و برجها و بناهای یادبود بنام شخصیت‌های بزرگ میباشد. گنبد قابوس - برجهای رسگت و لاجیم - برج طغرل و برجهای مراغه و صدها نمونه دیگر از این قبیل را میتوان در عداد این دسته یاد نمود. در این باره با آنکه از برجهای یادمان پالمیر سخن بیان آمده است و خواسته‌اند این آثار را باهم مقایسه نمایند با اینهمه نمیتوان از نمونه‌های کهن تر ایرانی در این زمینه صرف نظر کرد. از دوران هخامنشیان کعبه زرتشت در نقش رستم و از دوران ساسانیان

۴۰ - نیاسر - چهارطاقی آتشگاه



۱۹ - مقطع افقی آتشکده در بیشاپور



در ایجاد ساختمانهای مورد نظر خود هر دو طریقه یعنی شیوه تالارهای ستوندار و بناهای شامل گنبد و طاقهای گهواره‌ای ایرانی را بکار بستند. در یادداشت‌هایی که بوسیله تاریخ‌نویسان از کاخ تیمور در شهر کش بجای مانده است به نام معماران و هنرمندان ایرانی پیشماری که بوسیله تیمور به ترکستان برده شده بودند بر میخوریم و در توصیفاتی که از کاخ وی بعمل آمده است همه خصوصیات معماری ایرانی را بازمی‌یابیم.

هنگامیکه تاج و تخت سلطنتی ایران به دودمان صفویان رسید معماری ایرانی عصر اسلامی مراحل پختگی و تکامل خود را پشت سر گذاشته بود و خاصه در زمینه تزئینات ساختمانی چون معرق و گچ‌بری و کاشی هفت‌رنگ و منبت و مشبك معماری ایرانی به عالیترین مدارج رسیده بود. در این دوران بهمت سلاطین بلند همت صفوی در سراسر شهرها و روستاهای کشور مساجد و مدارس و کاروانسراها و آب‌انبارها و دیگر مراکز عام‌المنفعه ساخته شد که هنوز نمونه‌های فراوانی از آنها بجای مانده است. از همین دوره در شهرهایی چون قزوین و اصفهان



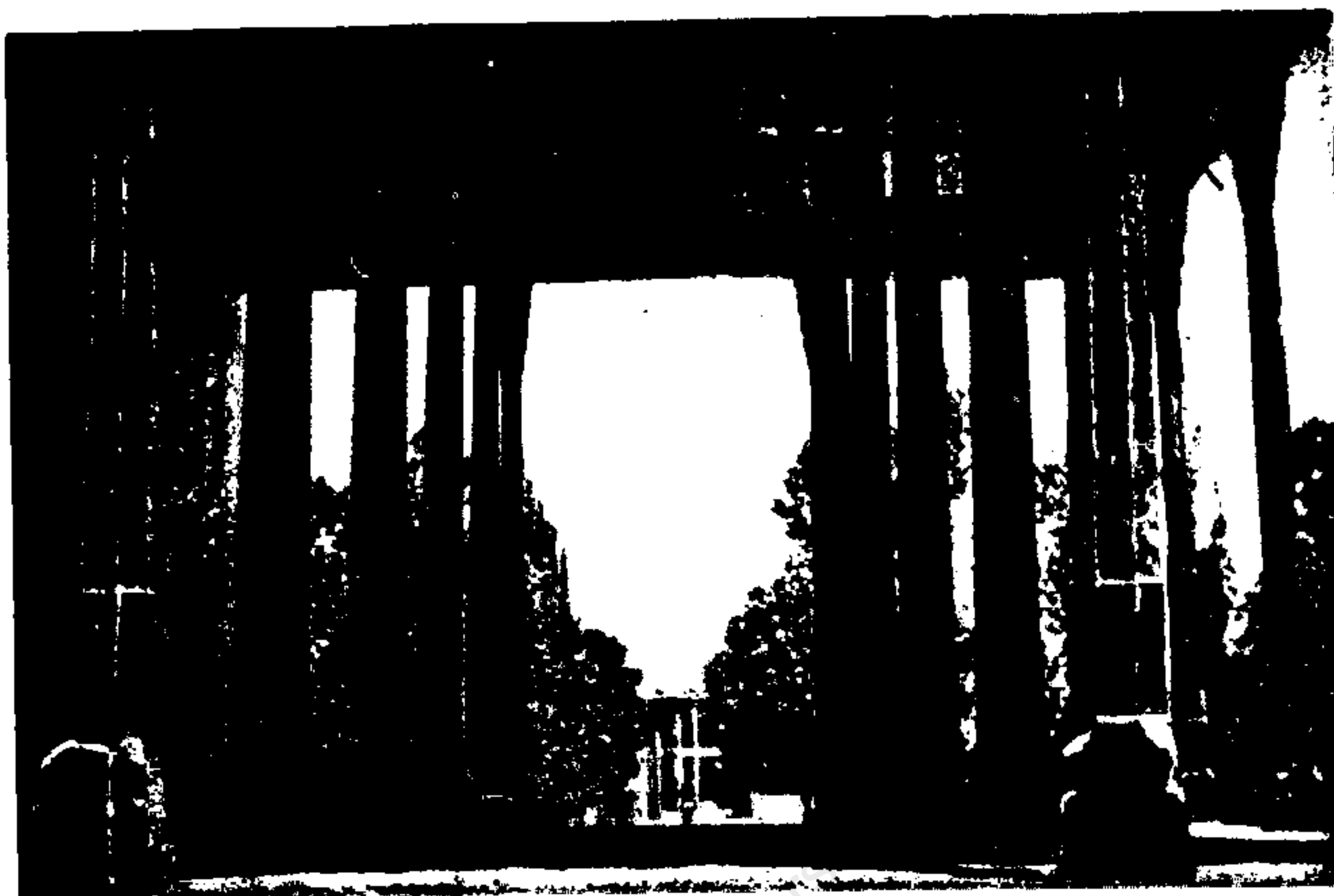
۴۱ - چهارطاقی یزدخواست که تبدیل به مسجد شده است

۴۲

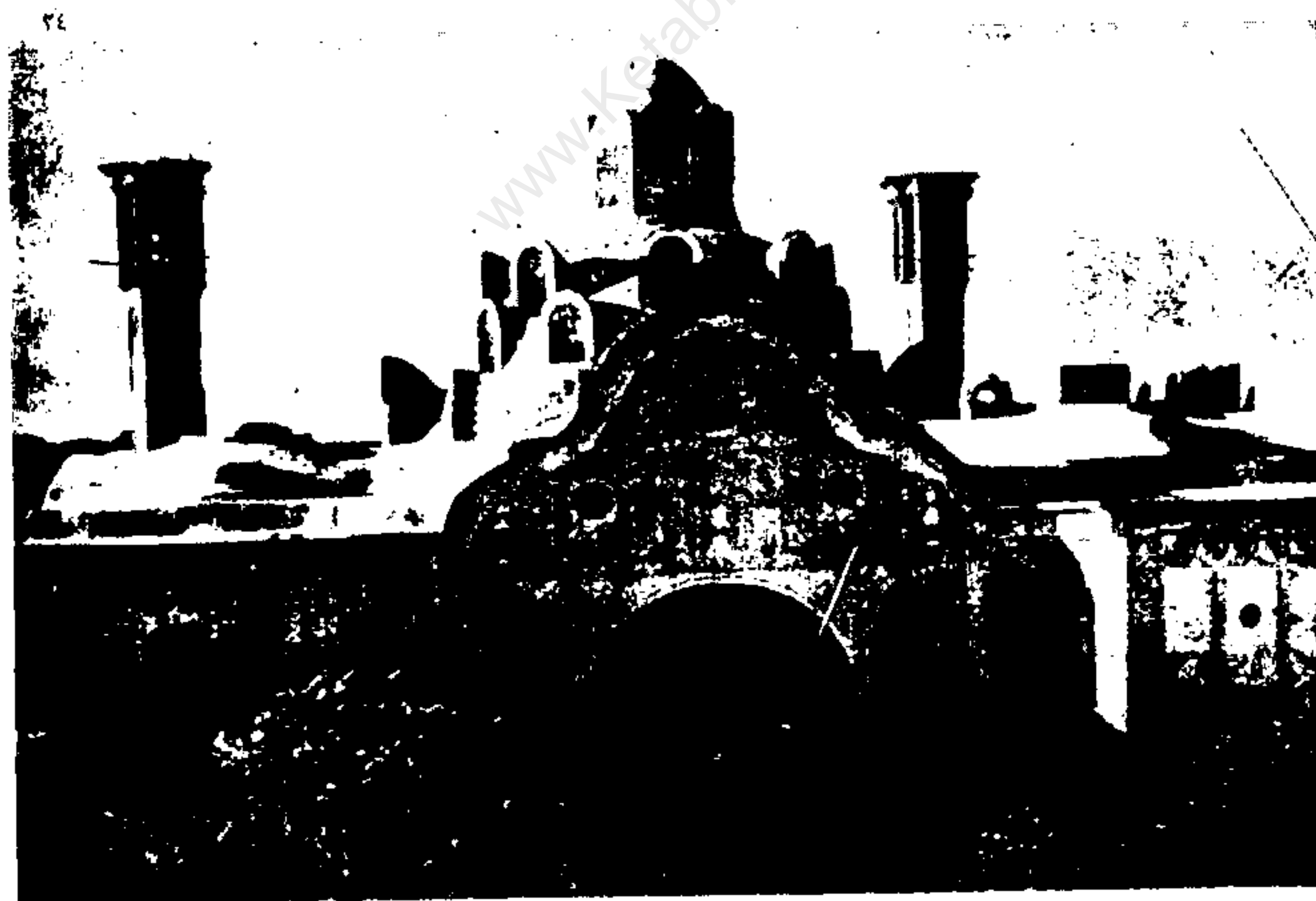


به عواملی که در آن از معماری ساسانی اقتباس بعمل آمده است واقف‌تر خواهیم شد و یکایک عوامل معماری سنتی را در بناهای این عصر بوضوح بازمی‌یابیم. این عوامل بعلاوه گسترش دیانت اسلام شیوه‌های معماری باستانی ایران را در بخش بسیار بزرگی از جهان رائج ساخت و همراه این طریقه‌ها نامهای ایرانی بخشهای مختلف بنا در جهان اسلامی پذیرفته شد چنانکه تا روزگار ما این اصطلاحات هنوز در کشورهای بسیار متداول است.

نباید از نظر دور داشت که بموازات بناهای گنبددار و بناهایی با ایوانهای هلالی شکل شیوه کاخهای ستوندار بشکل آپادانا با طاقهای مسطح نیز در تمام دورانهای اسلامی در معماری ایران تداوم داشته است چنانکه میدانیم در قرون اولیه هجری شهر قزوین دارای مسجدی بوده است که بر بالای ستونهای تالار آن سرستونهای مشابه آنچه در تخت جمشید بکار رفته است و پیکره دو گاو پشت بهم داده را نمایش میداده بکار برده بودند چنانکه در مسجد جامع استخر نزدیک تخت جمشید نیز مسجدی با همین خصوصیات برپا شده بود. همچنین مسجد جامع نیشابور در آغاز بصورت تالار ستوندار بوده است و در دورانهای بعد مسجد ایواندار جای آنرا گرفته است. از سوی دیگر چنانکه میدانیم کاخهای غزنویان از همین شیوه معماری بهره‌گیری نمودند و پس از آنان سلجوقیان و مغولان و سپس تیموریان



۷۷



۷۸



۴۵

۴۳ - بالارستوندار کاخ چهلستون یادآور معماری کاخهای هخامنشیان است
۴۴ و ۴۵ - نمونه معماری سنی ایران در قرون اخیر
دیوراد

بنابر آنچه گفته شد طرح مدرسه چهارایوانی که مسجدهای چهارایوانی ایرانی دنباله مستقیم آنست بهیچوجه ارتباطی با مسأله مدارس چهار دستگاه ندارد بلکه مدارس اخیر این طرح حاضر و آماده را برای منظورهای مذهبی خویش مناسب یافته و از آن بهره جوئی نموده اند.

هنوز هم طرح های معماری باستانی ایرانی در ساختن بسیاری از بناهای ملی و مذهبی و همگانی چه در ایران و چه در خارج از کشور ما مورد اقتباس و سرمشق است و این هنر پس از گذشت دو هزار و پانصد سال اصالت خود را با وجود پیشرفت سریع معماری نوین که بر اساس فنون تازه بنیاد شده حفظ کرده است و هنوز قادر است معماری جدید را الهام بخش باشد^{۱۷} (شکل های ۲۴ و ۲۵).

15 - Idem, L'Art de l'Iran Paris 1962, PP. 353-355

16 - Ibid.

۱۷ - سید محمدتقی مصطفوی، نگاهی به، ص ۹۴ - ۱۰۳.

کاخهای باشکوهی بجای مانده است که در زمره بهترین نمونه های معماری ایرانی بشمار میرود. ایوانهای کاخهایی چون عالی قاپو و چهلستون چنانکه در پیش بدان اشاره شد از هر جهت یادآور ایوانها و تالارهای ستوندار تخت جمشید و پاسارگاد میباشد و نشان میدهد که معماری ایرانی پس از گذشت بیش از دو هزار سال روحیه خاص خود را از هر جهت حفظ کرده است (شکل ۲۳). در زمینه تزئینات ساختمانی نیز همین تداوم در معماری ایرانی مشهود است. میدانیم که کاخهای شوش و تخت جمشید به کاشیهای الوان مزین بوده است. در دوران اشکانیان و ساسانیان گچ بری و گاه نقاشی دیواری جای کاشیهای رنگارنگ را گرفت. در اعصار اسلامی تمامی این سنت ها به موازات هم در معماری ایران ادامه می یابد. در قرون اولیه هجری فن گچ بری بهمان شیوه ای که در ایران عصر ساسانی رواج داشت در بیشتر بناهای رسمی بکار میرفت و سپس بر آن تزئینات دیگر افزوده شد و اندکی بعد آرایش بناها بوسیله کاشیها و معرق های رنگارنگ سنت معماری عصر هخامنشیان را تجدید نمود بطوریکه از حدود هفتصد سال پیش باینطرف کمتر بنای مهمی را در ایران میتوان یافت که با کاشی مزین نشده باشد. اینچنین سنت های معماری ایرانی پس از گذشت هزاران سال اصالت خود را حفظ نمود.

پیش از آنکه به این گفتار پایان دهیم لازمست درباره اصالت مسجد چهار ایوانی که درسطور پیشین چندبار بدان اشاره نموده ایم بحث کوتاهی بعمل آید و به پاره ای ایرادات که در این زمینه شده است پاسخ گفته شود. موضوع آنست که بعلت استفاده از مدارس چهارایوانی که در هر يك از ایوانهای آن یکی از فرقه های چهارگانه مذهب تبستن تدریس میشده است برای عده ای این توهم را پیش آورده است که مسجد چهار ایوانی ایرانی طرح خود را از چنین مداری که در عراق و مصر و دیگر کشورهای اسلامی بنیاد شده اقتباس نموده است. در این باره بموجب تحقیقاتی که آندره گدار بعمل آورده است اولین مدرسه چهار ایوانی شناخته شده همانست که نظام الملک وزیر ایرانی آلب ارسلان و ملک شاه در خرگرد خراسان در حدود سالهای ۴۸۰ هجری بنا نمود^{۱۸}. در این مدرسه بر هر يك از محورهاى اصلی حیاط دو ایوان روبروی هم قرار دارد و فضاهای بین ایوانها بوسیله اطاقهای دیگر اشغال شده است. هنگامیکه در کشورهای دیگر موضوع احتیاج به مداری که دارای چهار دستگاه عبارت باشد مطرح گردید این طرح ایرانی مورد پسند قرار گرفت و از این تقلید بعمل آمد. مدارس چهار دستگاه شناخته شده چون مستضربه بغداد و یاصالحیه قاهره که معمولاً در این باره بدانها استناد میشود در سالهایی بسیار پس از مدرسه خرگرد یعنی قریب دو قرن دیرتر بنا شده و مداری چون ناصریه در حدود دو قرن ونیم پس از مدرسه خرگرد ساخته شده است^{۱۹}.

آرمان شهریاری ایران باستان

«اصل فضیلت اخلاقی جوانمردی دیری. دانائی و پارسائی است»

دکتر س. نجم آبادی

در زمستان سال ۱۳۴۶ که در دانشگاه فریبورگ Freiburg آلمان به تدریس زبانهای باستانی ایران مشغول بودم نامه‌ای از شخصی به نام دکتر و. کناوت Dr. W. Knauth به دستم رسید که در آن خواسته بود چند ساعتی در هفته نزد من شاهنامه بخواند. نویسنده این نامه مردی بود هفتاد ساله، استاد تاریخ که سالهای بازنشستگی را میگذراند و در آن روزها به دنبال آرزوی دیرینه خود «اثبات پیوستگی شاهنشاهی ایران در طول تاریخ و جنبه نمونه‌ای آن نزد مورخان یونانی و رومی» بود. گرچه آن سال متن درسی فارسی «هفت‌پیکر» نظامی بود و تغییر در برنامه درسی غیرممکن بود دریغ آمد که اینهمه گرمی و علاقه به ادب و فرهنگ و تاریخ ایران را بی‌پاسخ گذارم. خواهش او را پذیرفتم و نزدیک یکسال این دانشمند ایران‌دوست از راهی دور (به فاصله ۷۰ کیلومتر) هفته‌ای دو روز به فریبورگ می‌آمد و به آموختن و خواندن شاهنامه می‌پرداخت. در ملاقاتهای بعدی که آشنائی بیشتر به احوال او پیدا کردم دانستم که آنچه او از خواندن شاهنامه میخواهد پرداختن کتابی است درباره همان اندیشه دیرین خود که از آغاز جوانی (نزدیک ۵۰ سال پیش) به نوشتن آن دست زده و به تشویق استادش هینریش یونکر H. Junker ایران‌شناس آلمانی که چند سال پیش درگذشت به اینکار پرداخته است. پیش‌آمد جنگها و مهاجرت‌ها و بیخانمیهایی ناشی از جنگ هرگز این اندیشه را از سر او بدرنگ نکرده است. که روزگاری کتابی درباره «آرمان شهریاری ایران باستان و پیوستگی آن در تاریخ» بنویسد.

در اسفندماه سال گذشته که دکتر کناوت سفری به ایران کرده بود بنا بر دعوت مؤسسات فرهنگی و دانشگاهی (دانشکده ادبیات تهران و اصفهان و شیراز، انستیتو گوته) خلاصه‌ای از نظریات خود را درباره دوام شاهنشاهی و جنبه نمونه‌ای که این طرز حکومت برای نویسندگان باستان داشته است به صورت چند سخنرانی بیان کرد که اینک ترجمه آن از نظر خوانندگان محترم «هنر و مردم» میگذرد.

آرمان شهریاری ایران باستان بنابر روایات

یونانی و ایرانی

نخستین آشنایی من با آرمان شهریاری ایران باستان ۶۰ سال پیش بود: در آن روزها کودکی بودم ۱۵ ساله که در دبیرستان کتاب «آناباسیس» کسنفن نویسنده یونانی را به عنوان نخستین متن قرائتی یونانی میخواندیم. نکته‌ای که خاطر مرا جلب کرده بود این بود که قهرمان داستان پادشاه ایران کورش کوچک - از طرف نویسندگان یونانی با عشق و علاقه بسیار توصیف شده بود. ولی این توصیفات با تاریخی که در دبیرستانهای اروپا تا این اواخر به صورت کلیشه تدریس میشد تطبیق نمی‌کرد. در این کتاب‌های درسی هرچه روشنائی بود به سوی یونانیان و هرچه تاریکی و در سایه میافتاد برای غیر یونانی و «بربرها» بود. البته در میان این نویسندگان بودند کسانی که از پیش‌داوری‌های یونانی بدور بودند، از جمله آشیل که در درام معروف خود «ایرانیان» از دو خواهر سخن میگوید که «هم‌خون بودند و در زیبایی آنان نقمی نبود» یکی از آنان به‌جامه ایرانی و دیگری به‌جامه تری (= از تیره‌های یونانی) آراسته بود. یا استرابون جغرافی‌نویس دوران باستان که ایرانیان را نامورترین بیگانگان نزد یونانیان میداند. سیاست آمیزش ایران و یونان نیز که اسکندر پس از پیروزی بر شاهنشاهی هخامنشی عملاً به آن معتقد بود گواهی است بر اینکه ارزش‌یابی والای عنصر ایرانی با تقسیم جامعه انسانیت به هلنیسم و بارباریسم منافات دارد.



هرکس به تاریخ شاهنشاهی ایران باستان آگاه باشد و شرح خصوصیات اخلاقی را که کسنفن در فصل ۹ کتاب اول آناباسیس از کورش کوچک (= برادر اردشیر پسر خشایارشا) بخواند و سپس آنرا با نوشته‌های کتاب دیگر همین نویسنده بنام «کورپدی» (= پرورش کورش بزرگ) به عنوان نخستین آرمان شهریاری بسنجد فوراً این اندیشه از خاطرش خواهد گذشت که در هر دو کتاب يك نمونه اصلی و عمومی از يك شاه آرمانی شرح شده است. و این آرمان شاهی در تمام طول تاریخ از اعلامیه یادمانی داریوش یکم که بر سینه کوه در نقش‌رستم کنده شده که من آنرا نخستین قانون Magna Karta می‌نامم، تا کتابهای پهلوی که درباره اصول اخلاقی پادشاهان در ادبیات زردشتی نوشته شده و شاهنامه فردوسی و آثاری که در دوره اسلامی درباره آیین شاهنشاهی است

مانند قابوس‌نامه و سیاست‌نامه، در تمام این آثار بازمانده دیده میشود.

اخلاق و رفتار شاه سرچشمه نیروی اندیشمندانه ایران باستان است. پادشاهان نیروی معنوی خود را از بکار بستن این قوانین اخلاقی بدست می‌آوردند. وظائف اصلی پادشاه در این سه اصل خلاصه شده بود:

۱ - دفاع و نگاهداری کشور در برابر حمله دشمنان داخلی و خارجی.

۲ - ایجاد انضباط و نظم بر اساس دادگستری و اندیشه آسایش مردم بویژه کشاورزان.

۳ - رهبری معنوی ملت به یاری بینش خردمندانه که از بخشش‌های یزدانی است.

چه پادشاه حامل حکمتی است که از سوی یزدان به او الهام شده است و پشتیبان اصول اخلاقی است.

حکومت نیز بر پایه‌های دین استوار شده و هدف نهائی در دین زردشتی و آنچه زردشت خواستار بود همین پیروزی انسان در پیکار میان نیک و بد بود.

حکومت نیز بر پایه‌های دین استوار شده و هدف نهائی در دین زردشتی و آنچه زردشت خواستار بود همین پیروزی انسان در پیکار میان نیک و بد بود.

اصل فضیلت اخلاقی جوانمردی و دلیری است (= پهلوانی) و سپس دانائی و پارسائی یا پرهیزگاری است. هماهنگی این سه اصل نتیجه پرورش شهریاری ایرانی است. پادشاه آرمانی هم درست همان پهلوان کامل است.

شرط اصلی اینکه پادشاه رهبر شایسته‌ای باشد دو چیز است: یکی نژاد و دیگری قهر شاهی که بخشش ایزدی است.



اما مقصود از نوشتن «کورپدی» این بوده که کسنفن در این کتاب میخواست است تصویرری از بهترین صورت اداره کشور را بدست دهد. میخواست راهی میانه استبداد و حکومت مطلقه و آزادی مطلق - که از سوء استفاده نیرو در آن و آزادی بی حساب در این به دور باشد - پیشنهاد کند. کسنفن کورش بزرگ را به عنوان نمونه برای این نوع حکومت برمی‌گزیند و این از نظر تاریخی هم درست است. زیرا هردوت مینویسد «کورش بزرگ از سوی ملت خود همچون پدر ستایش میشود». این مرد پهلوان میدان نبرد بود و در عین حال آرامش‌دانا یانه و میانه‌روی اندیشمندانه را با هم جمع کرده بود. رامانداز اصلی کسنفن در نوشتن هردو کتاب برخورد او با کورش کوچک بود که در ۴۰۱ در کونا کسا کشته شد. کسنفن واقعاً يك شناسنده اصول اخلاقی پادشاهان ایران بود. و این اصول

همانست که فردوسی در سراسر اثر بزرگ خود شاهنامد به ما عرضه میکند . جز آنکه در کتاب کورویندی آرمان شاهی از پشت چادر یونانی جلوه می‌کند و با پس‌زدن آن چادر سیمای ایرانی باستان با حکومت شاهنشاهی خود ، اعتقادات دینی ، و روایات ملی پدیدار میشود . پس آنچه کسفن بما نشان می‌دهد آرمان شاهی یونانی - ایرانی است .



پرورش شاهان در آموزشگاه درباری صورت میگرفت ، در این آموزشگاه‌ها بود که فرزندان پادشاه و آزادگان پرورش می‌یافتند . اما این پرورش را نباید چنانکه مورخان و نویسندگان می‌پندارند تأثیری از پرورش اسپارتی دانست و با آن اشتباه کرد . زیرا اسپارت‌ها در درجه اول سپاهی خوب (= Rekrut) تربیت میکردند ، ولی ایرانیان در این کار به پرورش جان‌وثن هردو توجه داشتند .

سواری و تیر و کمان و کمند

عنان و رکیب و چه و چون و چند

نشستگاه و مجلس و می‌گسار

همان باز و شاهی و یوز و شکار

زداد و ز بیداد و تخت و کلاه

سخن گفتن و رزم و راندن سپاه

و از همین‌جا گمان من آنست که اصطلاح یونانی

Eleuttrera agora را که به معنای بازار آزاد دانسته‌اند باید

از اصل ایرانی «میدان آزادان» (Hogmatana adatanam)

دانست ، یعنی همان جایگاه آزادان پرورش می‌یافتند .

از زمان کودکی کورش بزرگ هردوت داستانی

نقل می‌کند که شاید افسانه باشد ولی نشان می‌دهد که

تا چه اندازه دستگاه تربیتی شاهان ایرانی به انضباط

اهمیت میداده است . هردوت می‌گوید این کودک که

در میان چوپانان زندگی کرده بود از طرف همبازیهای

خود در بازی کودکانه‌ای که میکردند به «شاهی»

برگزیده شده بود . همینکه کودک از فرزندان

آزادان از فرمان «شاه» سرپیچی میکند شاه (کورش)

آن جوان را تنبیه می‌کند . به دنبال شکایت پدر آن

جوان نزد پادشاه (آستیاگس) کورش از حق خود

دفاع می‌کند و در پاسخ می‌گوید: من وظیفه پادشاهی

خود را انجام دادم . اکنون اگر کار بدی کرده‌ام

من در اختیار شما هستم .

استرابون می‌گوید شاهزادگان به يك نوع زندگی سختی

ناگزیر بودند خو کنند و برای این کار در گی‌ماوسرما و زندگیهای ابتدائی بسر می‌بردند . این هم برخلاف آنچه تصور می‌کنند قابل مقایسه با تربیت اسپارتی نیست ، بلکه مربوط به يك نوع انضباط پر سابقه‌ای بود که پیش از اینها معمول بود (بقول افلاطون Kryptie زندگی در پنهانی) و رهبری این آموزشگاه در دست موبدان بود .



شرائط قبلی برای رهبری مردم ۳ اصل بود :

۱ - نژاد Genea .

۲ - گوهر Physis .

۳ - هنر و فرهنگ = پرورش Paideia .

به مهارت و استادی در ورزش پایه‌پای پرورش فکری

و معنوی توجه میشد mens sana in corpora sano .

نگهدار تن باش و آن خرد

چو خواهی که روزت به بد نگذرد

۱ - در پرورش تن :

- توجه به سواری و دلبستگی به اسب به هردو کورش

نسبت داده میشود .

داریوش می‌گوید : « من يك سوار خوب هستم » .

تمرین تیر و کمان و پرتاب زوین از هردو کورش روایت

شده است .

داریوش می‌گوید : « تیرانداز خوب هستم هم پیاده

هم سواره » .

در اوستا کشیدن کمان به عنوان هنر سوارکاران مکرر

یاد میشود .

شکار یکی از موجبات آمادگی جنگی است .

۲ - اما پرورش فکری در چند اصل خلاصه میشود :

نخست اینکه شاهزادگان با یزدان‌شناسی و اصول دین

زردشتی پرورش می‌یافتند .

سنت حماسی را از راه خواندن داستانهای پهلوانی

می‌آموختند .

دیگر اینکه حکمت پیشینیان و آیین شاهی را از راه

آموختن ادبیات اندرزی فرا می‌گرفتند .

فرونی و برتری سهم ایرانیان در تاریخ فرهنگ جهان

در این است که ایرانیان نخستین و تنها ملتی هستند که اصول

اخلاقی و آیین شاهی را بنیاد نهادند و پادشاهان شرق یاستان

به کارهای زشت خود می‌بالیدند ولی کورش به جوانمردی

و مردانگی خود می‌بالد :

در يك كتيبه كه به زبان بابلی است كورش ميگويد :
 سپاه من در حال صلح و آرامش از شهر بابل ميگذشت.
 مردم بابل همه راضي بودند . خانه هاي ويران شده
 آنان را من از نو ساختم . شكايتهاي آنان را شنيدم.
 نکته برجسته در زندگي اخلاقي كورش بزرگ شكيبائي
 و بزرگواري او در برابر دشمنان بود و اين نشان مردانگي
 ايراني او بود. نمونه هاي آن در تاريخ يكي پناه دادن تميستوكلس
 فاتح سلاميس بود توسط اردشير يكم و ديگري در سال ۵۲۹
 ميلادي هنگام بسته شدن دانشگاه آتن كه آخرين نمايندگان
 فلسفه يونان به دربار خسرو انوشيروان پناهنده شدند .

فضيلت عشق به راستي را در كتيبه داريوش در بهستان
 مي بينيم كه ميگويد :
 « اين كشورها كه شورش كردند ، دروغ آنانرا به شورش
 واداشت . »

يا درجاي ديگر ميگويد :
 « تو كه پس از من شاه ميشوي از دروغ پرهيز كن . »

باز هردوت ميگويد :
 از پنج سالگي تا ۲۰ سالگي ايرانيان به آموختن ميپردازند
 و اين سه چيز را سواري ، تيراندازي ، راستگويي را بيش از
 هر چيز ديگر مي آموزند .

نگاه داشتن پيمان از جمله وظائف شاهان است كسنفن
 در « آناباسيس » ميگويد :

كورش بزرگ هرگونه پيمان كه بسته ميشود نگاه
 مي دارد .

در اوستا و متن هاي پهلوي بيش از هرجاي ديگر به اين
 موضوع برمبخوريم .

داد گستري را شاهان در آموزشگاهها مي آموختند و آنچه
 خواجه نظام الملک در سياستنامه ميگويد كه « داد گستري اساس
 برقراري کشور است » در ايران سنت ديرينه داشت . كسنفن
 مي گويد :

در آموزشگاه هاي درباري داد گاه هاي مجازي ترتيب
 داده ميشد و كودكان ناگريز بودند در آن شركت
 كنند تا با ديدن اين داد گاهها و اداره كردن آنها
 در فن قضاوت ورزيده شوند .

كسنفن نمونه اي از اين داد گاهها را نقل مي كند كه آموزگار
 در يكي از اين داد گاه هاي مجازي كورش را كه برجاي
 يكي از داوران داد گاه نشسته بود تنبيه كرد زيرا ميان دو كودك
 به نادرستي داوري كرده بود : كودك بزرگتر جامه كودك
 كوچكتر را فقط به خاطر اينكه اندازه او است از كودك كوچكتر

گرفته و جامه خود را به كودك كوچكتر داده بود آموزگارش
 او را تنبيه كرده بود زيرا بالاترين قانون را كه حق مالكيت
 است رعايت نكرده است .

داريوش ميگويد :

« به خواست اورمزد دوست داد هشتم خواست من نيست
 كه به مرد ناتوان ستم شود . . . »

هر كه بدخود رنج دهد او را به اندازه پاداش مي دهيم
 و هر كه نادرستي كند او را براي كار بدش كي فرمي دهيم .

خويشتن داري يا تسلط بر نفس نيز از وظائف شاهان بود
 كسنفن در كورپدي مي نويسد :

« در دربار پادشاه سخت ترين انضباط حكم فرما بود و در
 آنجا هيچگونه صدای بلند فریاد خشم يا خنده شنیده
 نمیشد . »

درباره پرهيز از خشم و ترك كينه متن هاي اوستائي بيش از
 همه به آن اشاره مي كنند (Aesma = ديوشم در اوستا است) .
 كسنفن مي گويد از آنجا كه كورش نمي خواهد انتقام جو باشد ،
 از كينه جويي و كشتن جمعي بيگناه (represalie) صرف نظر
 مي كند : دو تن از سرداران يوناني كه كورش را ترك كرده
 و گريخته بودند زنان و كودكان آنانرا بي هيچ آذاري آزاد
 ميكند . اين برابر است با گفته داريوش در نقش رستم :

« من كينه جو نيستم ، آنچه كه هنگام خشم بر من در آيد
 آنرا نگاه ميدارم . »

خورسندی و خشنودی فضيلت ديگري است كه كورش
 به آن آراسته بود ، فردوسي ميگويد :

چو خورسند باشي تن آسان شوي

چو آراوري زو هراسان شوي

سپاسداري نرد يونانيان يك خوي ايراني است و در متن هاي
 پهلوي بسيار از آن ياد ميشود. براي يونانيان اين مسأله بسيار
 شگفت انگيز بود كه ناسپاسي قانوناً قابل مجازات شناخته ميشد .
 ناسپاسي يك گناه بزرگ ديني بود . اما اين سپاسداري در نرد
 شاهان بابخشش و گشاده دستي نشان داده ميشود. كورش كوچك
 اين خوي پسندیده را با فرستادن خوراكي و آشاميدني از سر
 سفره خود نشان ميداد. هرگاه در سفر بود همراه خود ارمغان هائي
 براي ايرانيان مي آورد ، بويژه براي زنان ايراني ، زيرا به گفته
 كترياس زنان ايراني بودند كه سربازان را به جبهه جنگ
 مي فرستادند .

توجه به کشاورزي را كسنفن به تفصيل در كتاب
 اويكونوميكس Oikonomikos گزارش مي دهد . کشاورزان

در طبقات سه گانه مردم پس از موبدان قرار داشتند . این نیز با دین زردشتی منطبق است که کشاورزی از مهمترین وظائف دینی شمرده میشود . کورش کوچک نخستین موبد و نخستین کشاورز و نخستین مرد جنگجو بود و این درست صفاتی است که در اوستا جم (yima) در خور دارد . این کورش باغی را با دست خود آراسته و پرورده بود و این امر شگفتی دریاسالار لوساندر را که به ملاقات کورش در باغ او آمده بود برانگیخته بود . شخص شاهنشاه مظهر پادشاهی و میهن هردو است چنانکه شام پرستی و میهن پرستی با هم یکی است (ایران باستان خورنوه کَویم = قَر کیانی ، خورنوه آرَی نیم = قَر ایران) پادشاه مجری رسالت میهنی است . این رسالت در این است که برتری مردم را در آسیا برقرار کند . از اینجا است که داریوش در یکی از کتیبه های تخت جمشید میگوید :

«این سرزمین که اورمزد به من داد وزیبا است و اسبان خوب دارد از هیچ دشمنی نمی هراسد . نیزه مرد پارسی تا آن دورها فرا رفته است» .

کسنفن هم همین اندیشه را از زبان کورش بزرگ نقل می کند که هنگام مرگ میگوید :

میهنی که پیش از این در آسیا يك جای فروتری داشت اکنون آن را برای شما با گسترده ترین مرزهایش بجا می گذارم .

استرابون از نوشته هایی که بر آرامگاه کورش بوده است چنین نقل می کند :

«ای مرد ! من کورش هستم ، فرزند کامبوزیا . برای ایرانیان شاهنشاهی را بنیاد کردم ، همچون پادشاه فرمانروائی کردم . با این نوشته بد رفتاری مکن ، این یادگار من است» .

تشریفات رسمی و آیینی که بنا بر روایت یونانیان تا صدها

سال پس از مرگ کورش بزرگ موبدان هنگام تاجگذاری هریک از شاهنشاهان هخامنشی در آرامگاه کورش برگزار می کردند ، شاید به منظور حیات تازه و زنده نگاه داشتن خاطره دوران پهلوانی شکوهمند نیکبختی باستان است .

آیا منظور از اجرای این مراسم به یاد آوردن آن شهریار نمونه ایرانی است که در افسانه کیخسرو باقی مانده است ؟ نمیدانم . اما اینرا می دانیم که آنچه فردوسی در توصیف کیخسرو می گوید درست همانست که روایات یونانی درباره کورش می نویسد :

بدان نامداران چنین گفت کیو
که هرگز چنو نشود گوش نیو
به مردی به بخشش به داد و هنر
به بالا و دیدار و نام و گهر
به رزم اندرون پیل بد با سپاه
به بزم اندرون ماه بد با کلاه

افسانه های کورش اکنون فراموش شده است ، ولی خاطره جاودانی او را يك یونانی بجا گذاشت (کسنفن) که هم شعر است و هم حقیقت ، در پوششی داستانی و به رنگ یونانی . نمای حقیقی و تصویر واقعی سنت شاهنشاهی در آن نهفته است و در عین حال یادگاری از روزگار برخورد معنوی دو ملت فرمانروای شرق و غرب است که آنها را غالباً به صورت دو دشمن سرسخت در برابر هم می گذارند .

این بود که آنچه میخواستیم با شما در میان نهم ، برای من هم همان پیش آمد که برای کسنفن پیش آمده بود وقتی جوان بودم آموختن دانش را با یونانی آغاز کردم و از آنجا راه را برای پرداختن به تاریخ ایران باستان یافتیم ؛ و همین حاصل عمر من و شادی زندگانی من است .



«دستوا» در خوزستان، «دستبی» «دری»

نوشته : امام شوشتری

نشان می‌دهیم عرب‌زبانان به (الف مقصوره می‌گفته و می‌نوشته‌اند و این نکته گواه فراوان دارد تا آنجا که من در پیشگفتار کتاب فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی، همین دگرگونی را یکی از قاعده‌های عوض کردن آواها در دو زبان فارسی و عربی قلمداد کرده‌ام و خوانندگان این گفتار می‌توانند در همان کتاب برای چنین تبدیلی مثالهای بسیاری بیابند.

واژه «به» که گاهی به شکل «ویه» گفته می‌شده در آغاز و پایان نامهای بسیار، هم در نام کسان و هم در نام جاها، بشکل پیشوند و پسوند به کار میرفته است مانند: دادبه، روزبه و به‌آفرید و بهبودان و در نام شهرها: ویه اردشیر که شهری روبروی تیسفون بوده و در غرب دجله افتاده و بغلط آنرا به نام (سلوکیا) مشهور کرده‌اند و بیشاپور در فارس که شارستان استان شاپورخوره بوده و نیز تکه دوم نام «شلنبه» که شهری در سرزمین «دنباووند» بوده که امروز بشکل دماوند گفته می‌شود همه اینها و مانند اینها گواه است بر نظری که گفته شد.

دشت به، نام شهرستانی است و شارستان آن شهر «یزدآباد» نام داشته است. یزدآباد بنگاه دودمانی شروین دشت بهی یا به شکل عربی گوئیم «دستبائی» بوده که خاندان ایشان تا سده دوم هجری شهری می‌داشته‌اند و تبار خود را به دودمان ساسانی میرسانیده‌اند.

یا قوت حموی در زیر نام «یزدآباد» چنین گفته است: «یزدآباد از آبادیهای ری است بر راه ابهر افتاده از روستای «دستبی»^۲.

چندی پیش در مهنامه باستان‌شناسی و هنر ایران خبری خواندم که در ویرانه‌های شهر «دستوا» در جنوب شهر شوشتر در خوزستان، برای یافتن آثار باستانی کاوشی را آغاز کرده‌اند. چون نویسنده از مردم شوشترم و شوشتر در نزدیک جایگاه شهر دستوای باستانی افتاده است و در زمینه جغرافیای تاریخی خوزستان جستجوهای کرده و کتابی به نام «تاریخ جغرافیائی خوزستان» نیز نوشته‌ام که سال ۱۳۳۱ خورشیدی چاپ گردیده است.

از دیگر سو، درباره جایگاه و نام شهر «دستوا» در خوزستان و شهرستان «دستبی» نزدیک قزوین که این آخری خیلی مشهور بوده است آمیختگی‌ها و بدفهمی‌هایی حتی در کتابهای قدیم نیز روی داده، از اینرو بر آن شدم در زمینه دو نام «دستوا» و «دستبی» نزدیک قزوین سخنی بنویسم و برای مجله شما بفرستم تا بسا برای باستان‌شناسان سودمند افتد و در جستجوهای خود از آن در آمیختگی‌ها که به آنها اشاره کردم ایمن مانند. اینک میپردازم به اصل موضوع:

۱- دشت به «دستبی» نزدیک قزوین.

نام سرزمینی که میانه ری و قزوین و همدان در جنوب قزوین افتاده است «دشت به» بوده و عربی‌نویسان این نام را بشکل «دستبی» به الف مقصوره یاد کرده‌اند. از اینرو درباره‌ای کتابهای جغرافیائی نام «دستبی» از قزوین یا «دستوا» از خوزستان در آمیخته شده است زیرا هر دو نام در فارسی گاهی یکسان گفته می‌شود.

دلیل این که می‌گویم شکل فارسی نام «دستبی» از قزوین «دشت به» بوده آنست:

آوایی را که ما امروز در خط خود بشکل (ه) ناملفوظ

۱- Dastba

۲- معجم البلدان ج ۴: ۱۰۶۷ (چ، اروپا افست تهران).

سرزمین «دشت به» از ری بوارونه «دستوا» از خوزستان در روزگار اسلامی خیلی مشهور مانده بوده، هرچند ازدیدگاه خراج به دوپاره شده بود. پاره‌ای که پیوست ری شده بود خراج آن به ری داده میشد و به «دشت به رازی» مشهور بود. و پاره غربی آن که خراجش بهمدان داده میشد «دشت به همدانی» نام گرفته بود.

احمد پسر فقیه همدانی در کتاب البلدان خود چندین جا از «دستبی» نام برده^۳ از جمله درباره بهرشدن این سرزمین به دوبهره چنین می‌گوید:

«دستبی میانه ری و همدان بهر شده. بهرهای دستبی ری خوانده میشود و اندازه آن از چند ده بیشتر نیست. بهرهای از آن سلطان است که خدا بزرگش کند و آنرا برای خود نگه داشته است. بهر دیگر «دستبی همدانی» خوانده میشود که مالیات آن به همدان میرسد»^۴.

قدامه پسر جعفر که کتاب خود را در سده سوم هجری نوشته است نیز از این پاره کردن شهرستان «دشت به» به دوبهره نام برده است. از اینجا پیداست که این کار پیش از روی کار آمدن عباسیان انجام گرفته بوده است.

قدامه میگوید:

«دستبی میانه ری و همدان بخش شده. یک بهر دستبی رازی خوانده میشود و یک بهر دستبی همدانی»^۵.

له سترنج جغرافی‌نویس انگلیسی مانند بسیاری از جغرافی‌نویسان پیش از خود از دستوای خوزستان نامی نبرده ولی درباره «دشت به» از ری چنین می‌گوید:

«دستوا یا دستبی در روزگار بنی‌امیه ضرابخانه‌ای داشته، این نام بر شهرستان بزرگی نهاده میشد که بزرگترین آبادیهای آن یزدآباد نام داشت. سرزمین «دستوا» در روزگار امویان میانه ری و همدان بهر شده بود. تا آنجا که ما دانسته‌ایم کسی که یگراست از ری به آذربادگان میرفته و از قزوین میگذشته این سرزمین را میبرد است. امروز اثری از دشت به در نقشه‌ها دیده نمی‌شود جز اینکه جای آنرا باید در جنوب قزوین جستجو کرد»^۶.

هرچند چنانکه در سخن سترنج می‌بینید در برخی کتابها نام دشت به از ری که شارستان آن «یزدآباد» بوده به شکل «دستوا» نوشته شده و از اینجا در آمیختگی‌هایی پیش آمده است، ولی باید در نظر گرفت که این «دستبی» جز «دستوا» از خوزستان است و «دشت به» نام شهرستان است نه نام شهر و چنانکه گفته شد شارستان آن یزدآباد نام داشته است.

دستوای خوزستان که موضوع اصلی سخن ماست نام شهری بوده نه نام شهرستانی، و شکل درست نام آن «دشت آباد» بوده است برابر شرحی که در پائین آورده خواهد شد.

۲- دستوای خوزستان نزدیک شوشتر.

در جنوب غربی شهر شوشتر در خوزستان شهری بوده است که نام آن به شکل «دستوا» در برخی کتابها بازمانده و در گویش شوشتری نام آن به شکل «دسوا» گفته می‌شود.

در گویش شوشتری اگر در واژه‌ای حرف (ت) پس از (س) بوده باشد، آوای (ت) می‌افتد. چنانکه واژه «آستر» را «آس» و استردن را «اسردن» و استاره را «آساره» می‌گویند. و نیز دستوا را «دسوا» می‌گویند.

واژه «دستوا» یا به شکل شوشتری آن گوئیم «دسوا» در اصل «دشت آباد» بوده است. زیرا در گویش شوشتری واژه «آباد» در همه جا به شکل «اوا» $o, va =$ گفته میشود مانند: نامهای «مهدی آباد» که «مدی‌یوا» و «اشک آباد» که «عشتووا» و «حمام آباد» که «حسمووا» شده است.

پس نام دستوای خوزستان و دستبای ری در تیکه نخستین که واژه دشت است یکی‌اند ولی در تیکه دوم یکی نیستند. تیکه دوم در نام شهرستان جنوب قزوین به است (Bah) و در نام شهر جنوبی شوشتر «آباد-اوا» است.

نام «دستوای» خوزستان در کتابهای جغرافیائی کمتر آمده و این نکته دلیل است که شهر «دستوا» در لشگر کشیهای آغاز اسلام یا در جنگهای خوارج پاک ویران شده است.

از شهر «دستوای» خوزستان در برخی نوشته‌ها خیلی کوتاه اشاره‌هایی مانده و گویی مانند این اشاره‌ها در آن کتابها نتیجه شهرت پارچه‌هایی بوده که در آن شهر می‌یافتند و بنام «الشیاب‌الدستوانیه» شهرتی بسیار میداشته است.

تا آنجا که نویسنده جستجو کرده‌ام نخست بار نام دستوا در کتاب «الانساب» سمعانی مروی آمده بی‌آنکه جای شهر نشان داده شده باشد بدینگونه:

«دستوا شهری است از خوزستان که پارچه‌های دستوایی و دستوانی از آنجاست»^۷.

مجدالدین فیروزآبادی در قاموس المحيط نیز از این شهر چنین نام برده است:

«دستوا با الف مقصوره جائی است در خوزستان و در نسبت به آن دستوانی - و دستوانی گویند»^۸.

پس از این دو نویسنده یاقوت حموی نیز از شهر دستوا چنین نام میبرد:

«دستوا با زبر نخستین و دوم زده و (ت) دو نقطه در بالا،

۳- البلدان: ۲۱۰ و ۲۶۹ + ۲۷۰ (ج، لیدن ۱۹۰۶ م).

۴- همان کتاب: ۲۸۰ م (ج لیدن ۱۹۰۶ م).

۵- الخراج وصناعة الکتابه: ۲۶۱ (ج لیدن ص ۱۸۸۹ م).

۶- البلدان الخلافة الشرقية: ۲۵۵ (ج، بغداد ۱۹۵۴ م).

۷- کتاب الانساب ج ۲: ۳۴۷ (ج، حیدرآباد دکن).

۸- قاموس المحيط ریشه (د، س، ت).

عمرانی گفته شهری است در فارس». حمزه گفته است: منسوب به «دستبی» دستبانی است و عربی می شود «دستوائی». در داستان نافع بن^۹ ارزق آمده:

«چون سلم بن عیسی به سوی آو بیرون شد، نافع به روستا^{۱۰} آباد «رستقباز»^{۱۱} فرود آمد از خاک دست و ادرس زمین خوزستان»^{۱۲}.

پس از اینان حمدالله مستوفی قزوینی درمیانه سخن از شوشتر نیز به دستوا اشاره ای کرده است بدینگونه:

«شاپور ذوالاکتاف چون از روم به ایران رسید و برقیصر غلبه کرده و پادشاهی یافته بود قیصر را الزام کرد تا بعد از تدارک خرابیها که در این ملک کرده بود آب تستر را مثالتد گرداند و در آن سدی عظیم بست و جوی «دشت آباد» که مدار ولایت تستر بر آن است به سبب آن بند جاری شد»^{۱۳}.

جایگاه شهر دستوا کجا بوده؟

چنانکه می بینید هیچیک از نویسندگان پیش گفته، جای شهر دستوا را در سخنان خود درست نشان نداده اند. زیرا در زمان ایشان این شهر وجود نداشته است. تنها در سخن حمدالله مستوفی اشاره ای بجای شهر دیده میشود که میتوانیم با کمک نشانه های دیگر در شناختن جای شهر دستوا از آن بهره گیریم.

در تذکره شوشتر نوشته شادروان سید عبدالله جزایری نیای ششم نویسنده، همان کسی که در شورای مغان خطابه تاجگذاری نادرشاه را نوشته و خوانده است، جای شهر دستوا را نزدیک شهر لشکر (عسکر مکرّم) که نزدیک بند قیرکنونی بوده نشان داده شده است. شهر لشکر در ۴۰ کیلومتری جنوب شهر شوشتر افتاده بود و بیگمان علامه جزایری از سخن یا قوت حموی که در بالا باز گفته شد دچار اشتباه گردیده است.

جای شهر دستوا بر پایه نشانه های زیر در ۶ کیلومتری جنوب غربی شوشتر بوده و آن نشانه ها اینهاست:

۱- گویهای جنوب غربی شهر شوشتر که امروز بیشتر ویرانه است به محله «دستوا» شهرت دارد در روبروی محله «گرگر» که در سمت خاوری شهر کنار کانال گرگر افتاده است. کانال گرگر که از کارون که در شمال شرقی شوشتر جدا میشود همان کانال مشرگان باستانی است که در عربی به شکل «مسرّقان» یاد شده و بواسطه شادروان شاپوری و بند ترازو از کارون آب برمیدارد. شادروان را شاپور اولنوسازی کرده نه شاپور دوم. سرچشمه سخن حمدالله مستوفی در آمیختگی است که در کتابهای تاریخ میان کارهای هردو شاپور ساسانی که هردو از شاهنشاهان بزرگ ایران بوده اند پدید آمده.

باری محله جنوب غربی شوشتر از زمانی باید به «دستوا» شهرت یافته باشد که در جنگهای نخستین اسلامی مردم دستوا به شوشتر کوچیده و به باروی استوار این شهر پناه جسته اند.

۲- در شمال شهر شوشتر بالای شادروان شاپوری از

زیر قطعه سنگی که قلعه سلاسل بر آن ساخته شده کانالی کومش مانند از کارون جدا میشود که در مغرب شهر روان است و چون روی آن باز شد بجوی داریون شهرت میابد. مردم شوشتر کندن این کانال را به دارای بزرگ نسبت میدهند. این کانال از خوربران شهر شوشتر می گذرد و در حکم خندق شهر بوده. کانال «داریون» در پائین تر از شهر شوشتر از میانه شهر «دستوا» میگذشته تا کشتزارهای میناب «بگوش شوشتری، مینو» را قاریاب سازد.

آن پاره از این کانال که از میانه تپه های دستوا میگذرد هنوز هم به (جوی دستوا) مشهور است و چنان که دیدید حمدالله مستوفی نیز نام (جوی داریون) را، «جوی دشت آباد» نگاشته است.

۳- هنوز در شوشتر دیه های نزدیک شهر دستوای کهن را در میناب شوشتر مانند: ده کنارپیر، بورکی، دیه های دستوا می گویند.

همه این نشانه ها روشن میکند که شهر دستوا در جنوب شوشتر بوده نه جای دیگر، آنجا که مردم شوشتر جوی داریون را جوی دستوا می نامند.

در همین جا که نشان داده شد، تپه هایی هست که آثار ساختمانها و ویرانه های کهن اینجا و آنجا بر آنها دیده میشود و مردم محل آنجا را (مازه ی گنبد) می گویند. آیا این گنبد کجا بوده که مردم آن تپه ها را پشت مازه آن می نامند؟ هیچ دانسته نیست. در همان جا امامزاده گمنامی هست که آنرا «علی کم درده = علی شکم دریده» می گویند ولی تپه های مازه گنبد زیر آنست نه در پشت آن.

آثاری که از شهر «دستوا» مانده آثار کارگاههای سفالگری و شیشه گری است که در پیرامون آنها سفال شکسته و شیشه شکسته بسیار تا چند سال پیش دیده میشد.

بنظر میرسد که شهر دستوا در جنگهای نخستین اسلامی ویران شده یا در آشوبهای خوارج که کانون آنها در روزگار امویان بیشتر در خوزستان بوده، از اینرو می بینید در کتابهای جغرافیائی نخستین اسلامی مانند کتاب ابن خردادبه یا قدامه پسر جعفر از این شهر نامی نگاشته نیست.

بسا کاوشها و جستجوهای باستانشناسی در تپه های دستوا در آینده راز بسیاری از این نادانسته ها را برای ما روشن کند.

۹- نافع بن ارزق یکی از سران خوارج بوده که در خوزستان با سپاه خلیفه بسیار جنگید و خوارج معروف به «ازارقه» همراهان او بوده اند.

۱۰- روستا^{۱۰} آباد که در عربی بشکل روستقباز آمده شهری بوده در خوزستان آنجا که گاهی به نام «عسکر مکرّم» نیز خوانده میشد.

۱۱- معجم البلدان ج ۲: ۵۷۴ (ج)، اروپا، افست تهران).

۱۲- ترمه القلوب: ۱۳۰ (ج)، تهران ۱۳۳۶ خ).

نفوذ و تاثیر زبان و فرهنگ فارسی در جهان

دبیر نوابی که دار و پا بایشان لقب اسلامی داده میشود در اصل ایرانی بوده اند .

پروفسور بوساتی خاورشناس ایتالیایی

دکتر بدیع الله دبیری نژاد
استادیار دانشگاه اصفهان

در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد نژاد آریا از برای یافتن سرزمینهای آباد و آزاد و درخور کشت و کار از جایگاه اصلی خود که شاید دشتهای گسترده آسیای مرکزی باشد پراکنده شدند . گروههایی راه سرزمینهای آباد سند و پنجاب را در پیش گرفتند و گروههایی دیگر بر سرزمینی آمدند که به نام آنها ایران خوانده شد .

گروههایی که در این مرز و بوم جای گرفتند با بهره‌وری از تمدن و روش زندگی بومیان پیش از آنها و در سایه‌ی کار و کوشش و هوشیاری و آزادی خود تمدنی بسیار شگرف بجهان آوردند که هنوز هم پایدار مانده است . هوش و دریافت آنان باندازه‌ی بود که پس از چندی در میان آنها یکی از بزرگترین آموزگاران بشر ، زرتشت پورسپیتمان برای گسترش نیکی و راستی کمر همت بر بست و تنها راه پیشرفت ورستگاری را در نهاد نیک و گفتار و کردار نیک دانست . او در آن زمان‌های بیرون از مرز تاریخ ، پرستش خداوندگار یگانه را به مردم آموخت . ایرانیان با پیروی از آموزشهای او توانستند بیش از دوازده قرن پیشرفته‌ترین و بزرگترین فرمانروایی روی زمین را پدید آورند ، که بازتاب تمدن و ارزشهای انسانی آن از آنسوی دره‌های آباد سند و دشتهای گسترده‌ی آسیای مرکزی گرفته تا شهرهای آتن و اسپارت را زیر تاثیر آورد که گرچه چندین بار دچار گزند و آسیب هجومهای ددمنشانه‌ی تیره‌های ویرانگر و دور از فرهنگ شد ، اما هیچگاه از اینکه تمدنی ایرانی باشد باز نایستاد و پیوند تمدن

و زبان و ادبیات آن بهیچ‌روی گسیخته نشد . در دوره اسلامی ، فرهنگ و ادب و هنر ایران ، رنگ و چهره تازه‌ی بخود گرفت و امکانات بیشتری برای توسعه و گسترش پیدا کرد و در نتیجه در اندک زمانی فرهنگ و هنر ایرانی در سراسر قلمرو اسلامی از اقصای آسیا تا غرب افریقا و جنوب غربی اروپا گسترش یافت و عبارت دیگر زبان شیرین فارسی و فرهنگ گرانقدر ایران ، برای قرن‌ها سرافرازی و سروری یافت و از کرانه‌های اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر ، و از دهلی تا قسطنطنیه و از فرغانه تا بغداد و بالاخره از سنگاپور تا اسپانیا ، زبان اهل ادب و دانش گردید . بغداد مرکز خلافت اسلامی رسماً بصورت یک مرکز نفوذ فرهنگ و مدنیت ایرانی درآمد . حکما و فقها و عرفای ایرانی در همه‌جای این امپراتوری وسیع ارزش و تشخص خاصی بدست آوردند .

ابن بطوطه ، سیاح عرب که در سده‌ی هشتم هجری از مراکش تا کاتتو و پکن سفر کرده در سفرنامه‌ی ارزنده خود از ایرانیانی یاد میکند که در لبنان ، مصر ، عراق ، سوریه ، هند ، سیلان ، سوماترا و چین و نقاط دیگر همه‌جا ، صاحب منصب و مقامات اداری و روحانی و قضایی و حتی علمی و فرهنگی بوده‌اند .

زبان ایرانی که از اوایل هزاره‌ی دوم پیش از میلاد مسیح به بعد وسیله‌ی اقوام آریائی و سکائی ، بفلات پهناور ایران آورده شد و از آن پس ، زبان همگانی سکنه‌ی این فلات گردید ، بعدها بعنوان زبان ادبی و سیاسی از کناره‌ی بازارهای بسفور

و دارد اهل و سواحل غربی دریای سیاه تا اقیانوس هند در آسیای جنوبی و تاحدود چین و آسیای مرکزی گسترش یافت چنانکه خوشبختانه هنوز هم لهجات زبان ایرانی در آن اراضی پهناور باقی است.

بقول سر راجر استیونسن، سفیر کبیر انگلستان در ایران که کتابی بنام «فرهنگ تمدن چند هزارساله‌ی ایران» نوشته، میگوید «فرهنگ ایران دارای جاذبه و کشش خاصی است که محقق خارجی را بی‌اختیار بخود جذب میکند، سبب آنست که فرهنگ کهن ایران از آغاز جنبه‌های جهانی و بشری داشته و افکار و معتقدات مذهبی و هنر و ادب و فلسفه و علم آن همواره برای بیگانگان زبان آشنا بوده است و شاید فرق اساسی این تمدن با تمدنهای قدیم مصری، کلدانی، آشوری، بابلی، هندوچینی در همین نکته باشد. در طول قرون متمادی، مهمترین و اساسی‌ترین نقش ایران در مدنیت جهان این بوده که با استفاده از موقعیت جغرافیایی و روحیه‌ی تبادلی و ملی خویش، تمدنها و فرهنگها و هنرها و معتقدات مختلف شرق و غرب را بایکدیگر آمیزش داده و از امتزاج و ترکیب آن اجزای متفاوت، محصولی را که برای همه‌ی آنها قابل درک و فهم در سایدی درایت و نبوغ و هوش ایرانیست خود بوجود آورد و همین خصوصیاتست که محقق و پژوهشگر غربی را بمطالعه در فرهنگ و ادب کهنسال و زبان اصیل ایرانی بخود جلب مینماید و کشش خاصی را برایش پدید میآورد».

با اینکه اسلام در جهان با سرعت تمام در حال پیشرفت بود و اعراب همچنان به تصرف و تسلط خود ادامه میدادند ایرانیان مسلمان در صدد برآمدند که سیاست عالم اسلامی را در دست گیرند. عربها چون مالک ممالك وسیعی شدند برای اداره‌ی امور کشور ناگزیر از طلب مساعدت و معاضدت ایرانیان بودند. در صدر اسلام در موقعی که خلیفه ثانی در اندیشه بود چگونه مالیه‌ی مسلمین را ثبت نماید مرزبان نام ایرانی دیوان مالی را تأسیس کرده و تازمان حجاج بن یوسف یعنی تا نزدیک قرن هشتم هجری همه‌ی دفاتر دیوان محاسبات کوفه بزبان فارسی بود. میدانیم کلیه‌ی اصطلاحات مهم دیوانی از قبیل دیوان دفتر فرد، سیاق قلم و غیره که تا با امروز هم معمولست فارسی میباشد و بعدها صالح نام یکی از اسرای سیستان ظاهراً آنرا از فارسی عبری منتقل کرده با وجود تعصبات نژادی خلفای بنی‌امیه و با اینکه عبدالملک اموی نهایت کوشش نمود تا ایرانیان را از کارهای دولتی اخراج نماید پیشرفت ایرانیان در امور و اقدامات آنان برای تشکیل حکومتی که خود در آن مهم‌ترین عامل باشند روز بروز محسوس‌تر میشد. برای همین منظور بود که ایرانیان داخل در سپاه مختار شده تحت لوای او بجان و دل می‌جنگیدند. عربها بقدری بایرانیان محتاج بودند که سلیمان خلیفه‌ی اموی درین خصوص چنین گفته «عجبا ایرانیان

هزار سال حکمفرمائی کردند و ساعتی بما احتیاج پیدا نمودند و ماصد سال خلافت کردیم و یکساعت بی‌مساعدت آنها نتوانستیم زندگانی کنیم».

علت دخالت فرمانروایان ایرانی در اداره‌ی کارها این بود که هنوز حکمرانان تازی که مأمور اداره‌ی ولایتهای ایران بودند با اصول اداری و امور دیوانی آشنایی نداشتند.

آنچه مسلم است اینست که بموجب مدارک معدود موجود، کارهای اداری و امور دفتر و دیوان تا یک قرن پس از استیلای عرب به فارسی انجام میگرفت. قدیمیترین سند تاریخی راجع به ترجمه‌ی دفاتر دیوان محاسبات کوفه از فارسی عبری قول بلاذری در کتاب فتوح البلدان است چنانکه گوید «دیوان خراج سواد و دیگر بخش‌های عراق بفارسی بود، چون حجاج ولایت عراق جست امر کتابت را به زادن فرخ پسر پیری سپرد صالح بن عبدالرحمن مولای بنو تمیم که به تازی و فارسی نوشتن میدانست با وی بود - پدر صالح از اسیران سیستان بود - زادن فرخ وی را به خدمت حجاج آورد... صالح گفت: «بخدا اگر بخوایم حساب را به تازی خواهیم کرد». بطور تحقیق تا زمانی که فرخ رئیس دیوان زنده بود ترجمه‌ی دفاتر محاسباتی از فارسی عبری صورت نگرفته زیرا که او با چنین کاری مخالف بوده است ولی پس از کشته شدن زادن فرخ صالح سیستانی شروع به نقل و ترجمه‌ی دفاتر از فارسی عبری کرده است.

مردان شاه فرزند زادن فرخ مبلغ صد هزار دینار بصالح وعده میداد که از این کار دست بردارد ولی صالح از او پول را نمی‌پذیرد. مردانشاه از صالح میپرسد که در نقل و ترجمه، دهم و بیستم فارسی را چگونه خواهی نوشت؟ در جواب میگوید: مینویسم، دهم و بیستم. خلاصه صالح برای پیشرفت کار قواعد عددنویسی را برهم زده است زیرا که در عمل نه تنها ناچار بنوشتن دهم و بیستم شده بلکه مجبور شده که ده و صد هزار را با حروف بنویسد! زبان فارسی همچنان به پیشروی خود ادامه میداد و حتی در خراسان تا اواخر خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵) همان دستگاه اداری ساسانی دوام داشت. جهشیاری مینویسد «تا این زمان بیشتر منشیان خراسان مجوس

۱ - آقای ذبیح بیروز مینویسد: «چون همدی دفاتر محاسباتی دیوان کوفه بفارسی بوده آنها را با خط دیوانی آمار دبیره مینوشتند و صالح هم از همان خط که در سراسر کشور مردم بآن آشنائی داشتند استفاده کرده است».

اگرچه از آمار دبیره نمونه‌هایی تاکنون بدست نیامده ولی از روی قرائن میتوان گفت حروف آن بوضع طبیعی طولانی بوده است زیرا تاکنون در ایران محاسبین دیوانی را درازنویس میگویند. رک. دبیره جزودی شماره‌ی ۲ - ایران کوده».

بودند و حسابها به فارسی نوشته میشد» باینکه زبان عربی در سراسر ایران رفته رفته بعنوان زبان اداری و رسمی بکار میرفت ولی ایرانیان هیچگاه زیر سلطه‌ی زبان عربی نرفتند و جز در دستگاه اداری و عمال خلیفه یا جانشینان ایشان این زبان رواج و نفوذی نداشت.

بسیاری از ایرانیان آزادمنش پس از سال ۶۴۱ میلادی یعنی حمله‌ی عرب باین سرزمین، برای حفظ زبان و فرهنگ کشور خود راه کشورهای دیگر را در پیش گرفتند و موجب انتشار و ترویج زبان و فرهنگ آباء و اجدادی خود در آن کشورها گردیدند و روز بروز بر نفوذ فرهنگ باستانی و زبان ایرانی در فرهنگ آنان افزوده گردید. در سده‌ی هشتم هجری یعنی در همان سالهایی که معماران چیره‌دست و ماهر ایرانی در بنای کاخ معروف الحمراء در اسپانیا میکوشیدند، رامشگران چینی برای ابن بطوطه جهانگرد مراکشی غزل سعدی را میخواندند.

تا دل به مهرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام
چون در نماز استاده‌ام گوئی به محراب اندری

در سالهایی که کتیبه‌ی سنگهای مزار را در جاوه و سنگاپور به فارسی مینوشتند سنگی بسال ۸۲۳ که تقریباً سی سال پیش در مالایا کشف گردید این غزل سعدی را بر روی آن نوشته‌اند.

بسیار سالها بر خاک ما رود
کاین آب چشمه آید و باد صبارود

بدنبال ترویج و گسترش زبان و فرهنگ ایرانی در نقاط دور افتاده‌ی جهان انجمن‌های خاورشناسی و انستیتوهای مطالعات شرقی در کشورهای اروپائی و هندوستان بوجود آمد و باتوجه بفرهنگ این سرزمین انجمنهای مشابه جهت تحقیق و مطالعه فرهنگ ایرانی یکی پس از دیگری در کشورهای مرقی اروپا و آمریکا تأسیس گردید و تقریباً در تمام مؤسسات خاورشناسی جهان رشته‌ی تجسّسات و تتبعات مربوط بزبان و ادب و تأثیر فرهنگ و زبان سرزمین ما و نفوذ آن در فرهنگ آنان بعمل آمد و شوق و ذوق آنان به یادگیری زبان ایرانی کمال یافت. چنانکه میدانیم هانر پورگشتال که بزبانهای فارسی، عربی و ترکی آشنائی داشت و بایران مسافرت کرده، در ترجمه‌ی دیوان حافظ، خسرو و شیرین نظامی، گلشن راز شیخ محمود شبستری و گلچینی از اشعار دویت شاعر ایرانی ذوق سرشاری از خود نشان داد. وی در مقدمه‌ی ترجمه‌ی آلمانی معروف گلشن راز شیخ محمود شبستری که بسال ۱۸۳۸ در وین منتشر شده شرح مبسوطی بفارسی نگاشته است و همچنین آثار

معروف ابوعلی سینا، فارابی، بیرونی، محمد زکریای رازی و المجسطی بدستور امپراتوران بزرگ و ادب‌شناس اسپانیا به ایتالیائی و اسپانیائی ترجمه گردید. توجه بادب و زبان قدیم ایرانی از طرف پاپ کلمنتوس در آغاز سده‌ی چهاردهم چندین دارالعلم تدریس زبانهای شرقی منجمله فارسی در ایتالیا، اسپانیا، فرانسه تأسیس شد و نخستین فرهنگ فارسی در سال ۱۳۰۳ در رم تألیف گردید.

آقای پروفور بوسانی در «تأثیر اسلام و ایران در فرهنگ ایتالیائی» میگوید همه میدانند اکثر نوابغی که در اروپا بایشان لقب «اسلامی» و حتی «عربی» داده میشود در اصل ایرانی بوده‌اند. از طرف دیگر فرهنگ اسلامی و فرهنگ اروپائی دو عنصر متضاد نیست همانطور که بحقیقت شاعر فارسی‌زبان پاکستانی، محمد اقبال لاهوری در ضمن کتابی بزبان انگلیسی تحت عنوان (سخنرانیها درباره‌ی تجدید فکر دینی در اسلام) که بسال ۱۹۶۵ منتشر شده نوشته است که «فرهنگ اروپائی جز پیشرفت در راهی که فرهنگ اسلامی باز کرده بود چیز دیگری نیست. بنابراین نزدیک شدن عالم اسلامی فعلی بغرب کاری درست است و در آن هیچ بدی نمی‌بینیم». دو دنیای اسلامی و اروپائی و یا ایرانی و ایتالیائی آخر الامر از یک فرهنگ قدیمی واحد پدید آمده و نفوذ یکی بر دیگری را جز تبادل افکار برادرانه چیز دیگری نمیتوان محسوب داشت تورا، انجیل، افلاطون، ارسطو، اسکندر و اقلیدس نامهاییست که هم برای فرهنگ ایرانی و اسلامی و هم برای فرهنگ اروپائی و ایتالیائی ارزش دارند. برای نمایاندن تأثیر و نفوذ زبان فارسی در زبانهای اروپائی لازمست برخی از واژه‌های مورد استعمال این زبانها را در اینجا یادآور شویم.

دیوان	Dovana	کاروان	Carovana
زنجبیل	Zenzero	سماق	Sommacco
صفر	Cifro	الکل	Alcool
مشک	Muschio	کافور	Canforo
نارنج	Aranico	تنبور بمعنی طبل	Tanburo

البته واژه‌های فراوانی در مورد اغذیه، البسه و غیره بکار میبرند که از ذکر آن خودداری میشود. در زبان فرانسه‌ی امروزی تقریباً صد واژه‌ی اصیل فارسی وارد شده است که میتوان واژه‌های بازار، کاروان، کاروان‌سرا، شکال، میناره، دیوان، بیوش (بمعنی پاپوش)، درویش، شاه، بیژاما، نارنج، خاکی و غیره را نام برد.

و همچنین بیش از ۸۰ واژه فارسی بدون در نظر گرفتن تشابهات آن وارد زبان انگلیسی شده که نمونه‌های آن فراوان است.

بطور کلی زبان فارسی توانسته است تقریباً در بیشتر زبانهای زنده جهان تأثیر مستقیم و یا غیرمستقیم بگذارد . در آسیای صغیر چندین قرن ، زبان فارسی ، زبان رسمی بشمار میرفت و طبقات خاص بدان گفتگو میکردند و شعر میسرودند و کتاب بفارسی مینوشتند حتی وعظها و خطابهها بزبان فارسی صورت میگرفت . وجود کتب فراوان در مراکز علمی ایران و اروپا و امریکا و کتابخانههای ترکیه همه مدارک و اسناد بارز است از نفوذ زبان فارسی در آن قلمرو پهناور . زبان فارسی نه تنها در ترکیه عثمانی بلکه تمام ممالک جنوب شرقی اروپا کمال و قوت گرفت و همچنین در یوگسلاوی ، بلغارستان ، آلمان و قبرس نفوذ چشمگیری داشت اینجانب با مطالعه و بررسی مشغول جمع آوری دقیق واژههایی هستم که در این زبانها وارد شده است .

ملت ایران همیشه با داشتن فضائل پسندیده و خصائل شریفه اخلاقی خود ملتی سربلند و سرافراز است . در تاریخ کمتر قومی را میتوان یافت که تا این میزان به نگهداری و حفظ موراثت گذشتگان علاقمند و دلبستگی داشته باشد . برای اینکه ما بتوانیم با ادله و استدلال قوی ثابت نمائیم که زبان فارسی از دیرباز در اقصا نقاط جهان مورد توجهی دانشمندان و بزرگان و پادشاهان و سلاطین غیر ایرانی بوده است لازمست بوسیلهی دانشمندان ایران دوست و ادب دوست این مرز و بوم بطور کامل و دقیق در مورد تأثیر و نفوذ زبان فارسی در زبانهای بیگانه و جمع آوری واژههای فارسی آن زبانها بعمل آید تا باشد که عظمت کهن و فرهنگ ایرانی بر جهانیان مدلل و مشخص گردد .

www.KetabFarsi.com



موزقه از دیدگاه روانشناسی

(۱۱)

جلال ستاری

مرگ و رستاخیز

همچنین است خواب و بیداری سام مشهورترین جاویدانان :

«کرساسپ از خاندان سام یکی از قهرمانانی است که در یشتها راجع به او بیش از همه سخن رفته است و در همین موارد است که آخرین جنگ فاتحانه با اژی دهاک بنام کرساسپ ضبط و حفظ شده و این جنگ یکی از بزرگترین اعمال در آخرین نبرد میان قوای خیر و شر شمرده میشود . از اعمال کرساسپ هنگام رستاخیز در ادبیات پهلوی بسیار سخن رفته و در این متون معمولاً نام او بصورت کرساسپ یا کیرشاسپ و کیرشاسپ سامان و یا سام تنها آمده است . «بروایت بندهشن بسام عمر جاویدان بخشیده شده بود لیکن بسبب قصوری که در حفظ آیین مزدایی کرده بود به دست ترکی نوهین نام مجروح شد و دردشت پیشانی (دره پشن در کابلستان) تا روز رستاخیز در حالتی از بی حسی باقی خواهد ماند^۱ . در این هنگام بنا بر روایت و همن یشت (فصل ۳۰ ، بند ۶۰ - ۶۲) دوتن از ایزدان بنام سروش و نیریوسنگ (در اوستا : سراس و نیریوسنگه) با فریادی که سه بار تکرار میشود ، او را از آن حالت بیدار میکنند . در چهارمین فریاد سام برمیخیزد و اژی دهاک را می کشد و بعد از این واقعه سوشیانس جهانیان را از شر و بدی نجات می بخشد و رستاخیز آغاز میشود^۲ .

«... برای کرساسپ در رستاخیز عالم وظیفه مهمی تعیین شده است . حال کرساسپ در این مورد مشابه با وضع بیم است و یک روایت درباره آنها تکرار گردیده و بعد کوشیده اند که آنها را با یکدیگر ارتباط بخشند . کرساسپ از طرفی فناپذیر است و مانند فردیک سرخ ریش و اوژی دانه مارکی در محلی پنهان بسر میبرد و از آنجا هنگامی که جهان را مصائب گوناگون فرا گرفت ، برای رهایی جهانیان ،

ظهور می کند . این روایت مربوط به زمانی کهن است ، زیرا دریکی از قسمتهای بسیار کهن اوستا بنگاهداری جسم کرساسپ بوسیله ۹۹۹۹۹ فروشی اشاره شده است و در این افتخار ، کرساسپ با سه نطفه زردشت که از آنها سه نجات دهنده بزرگ عالم جدید خواهند آمد شریک است (یشت ۱۳ بند ۶۱ - ۶۲) .

جاویدانان آئین زرتشتی در نوشته های مذهبی ، روایات حماسی و داستانهای ملی در کاخ ها یا دژ های شگفت انگیز و سحر آمیزی بسر می برند که در زیر زمین ، یا بر فراز قله کوه ، یا در محلی دور دست که نزدیک شدن بدان دشوار باشد بنا شده اند ، و زیستن در آن ها چون بازگشت به بطن مادر موجب جوانی دوباره یا زندگانی جاودانه یافتن است : هفت کاخ کی اوس یا کاخ جم در کوه البرز ، قلعه کنگ دز که سیاوش آنرا بنا کرد و کیخسرو آنرا نظم داده اداره نمود ، قصر زمینی فراسیاب که افراسیاب آنرا بجادوی بر آورده بود ، همه این قبیل اند . «همه این موارد تقلیدی است از داستان ورجم کرد درپارس که داستان آن بتفصیل در وندیداد آمده است . برای کی اپیوه و کرساسپ چنین کاخ مرموزی پیش بینی نشده است ، لیکن آن هردو پنهان از دیگران در محلی از یک دشت ، خوابیده اند و از این حیث با هئوایش و طوس شبیهند و این دومی هم در این باب جانشین ویست اورو است .»

«بنابر روایت سوتگر ننگ ، کی اوس (کیکاوس) در میانه کوه البرز هفت کاخ بر آورد که یکی از زر و دو کاخ از سیم و دو کاخ از پولاد و دو کاخ از بلور بود و از همین دژ بود که دیوان مازندران را ببند افکنده و از ویران کردن جهان باز داشته بود . این هفت کاخ را صفتی جاودانه بود چنانکه هر کس که پیری او را ضعیف و فرتوت میکرد و مرگ خود را نزدیک میدید اگر او را سرعت از گرد حصار آن قصور عبور میدادند ، نیروهای حیاتی خود را باز می یافت چنانکه

بکردهار جوانی پانزده ساله میشد. کی اوس فرمان داده بود که هیچکس را از دروازه‌های این قصر دور نسازند (دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۴).

«... در نسخه ایرانی پنجاهتن چنین آمده است که مسکن کی اوس مرکب بود از يك خانه زرین که کی اوس خود در آن سکونت داشت، و دو خانه بلورین که آخورهای اسبان وی بود، و دو خانه پولادین که خاص گله‌های او بود (و دو خانه سیمین بر اثر خطای ناخ از قلم افتاده است) و هر چه از آن می‌چشیدند و همه چشمه‌ها آدمی را جاویدان می‌کردند و اگر کسی از سالمندی ناتوان شده بود، یعنی اگر پیری فرقت از این در درون می‌رفت از در دیگر چون جوانی پانزده ساله بیرون آمد و او بدینگونه بر مرگ ظفر یافت»^۲.

«ماده اصلی سرگذشت کیکاوس مسلماً تقلیدی از سرگذشت بیم (جم) است. این بیم (ریم در اوستا) يك فرد اساطیری هند و ایرانی و همانست که نزد هندوان یم نامیده میشود. وی اصلاً اولین بشر و اولین فرد فناپذیر و پادشاه سرزمین مردگان بود. داستان «ور» زیرزمینی بیم (وندیداد فرگرد) خود تغییر شکلی از اندیشه اصلی قلمرو تسلط مردگان است. تحول و تکامل دیگری که در داستان اساطیری بیم نخستین بشر حاصل شده منجر به ایجاد داستان پادشاهی مقرون باقتدار وی بر روی زمین شد، چنانکه در عهد سلطنت او آدمیان از گزند مرگ برکنار و همواره جوان بوده‌اند، لیکن این حال بر اثر گناه بزرگی که او مرتکب شد از میان رفت و نیکبختی او و مردمان همه بر اثر آن گناه راه نیستی گرفت. اشاره‌ی بسقوط بیم در گناه‌ها نیز دیده میشود. در سرگذشت کاوس چنانکه از کتب پهلوی بر می‌آید داستان جم با هر دو صورت خود تکرار شده است، یعنی هم‌چنانکه جم «ور» را بنا کرده که دسته منتخبی از آدمیان در آن دور از آسیب مرگ و با جوانی تغیر ناپذیر بسر می‌برند (تا روزگار آینده و بعد از زمستانی سخت و ویران کننده جهانی را که از آدمیان تهی خواهد شد مسکون سازند) کاوس هم در خود را که از هفت کاخ پدید می‌آید بنا کرد چنانکه زائرین آن بجوانی باز می‌گردند و همچنین کاوس مانند جم فرمانروای هفت کشور و پادشاه آدمیان و دیوان بود و مانند او، بر اثر

۱ - «يك تن از ترکان بنام نوهین موقی که سام در دشت پیشانی خوابیده بود تیری بر او انداخت و این ضربت او را بحالت بوشاب و يك نوع رخوت وستی که بمرگ شبیه است درافکند»
۲ - «بنا بروایت وندیداد (فرگرد ۱ بند ۹) کراساسپ از خشتی‌نی جادو که در ولایت واکرت یعنی کابلستان بسر میبرد فریب خورد ولی جسم او که جاویدان و مرگ‌ناپذیر است بوسیله ۹۹۹۹۹ فروشی نگاهداری میشود (یشت ۱۳ بند ۶۱).

«چون پایان جهان نزدیک شود، طوس پهلوان کراساسپ را از خواب دیرین بیدار میکند (طوس از خواب دیرین برمیخیزد و کراساسپ را بر آن میدارد تا بکیش مقدس گائایی بگردد و آنگاه جنگ واپسین آغاز میشود) تا با کیخسرو در رستاخیز جهان که براهنمائی سوشیانس انجام خواهد گرفت، شرکت کنند و در کشتن دهاگ (ضحاك) که در این وقت خود را از اسارت نجات میدهد، همدستان شوند (دینکرت کتاب ۹ و کتاب ۷). توضیح آنکه دهاگ را فریدون بیند افکنده و در دماوند بزنجیر بسته است، لیکن او در آخر زمان زنجیر می‌گسلد و ظلم و عدوان از سر می‌گیرد تا آنکه کیخسرو و کراساسپ و طوس و دیگر جاویدانان بیاری سوشیانس آیند و براهبری او ضحاك را بکشند و رستاخیز کنند. همه این جاویدانان در روز رستاخیز جهان برای یآوری سوشیانس آماده میشوند.

۳ - «کی اوس... بر آسمان بشورید (طبری، بیرونی در آثار الباقیه)، دیوان فرمانبردار او بودند و فرمان او کاختائی بساختند (فردوسی، طبری... این کاخ را با کنگر دز اشتباه میکنند، حمزه، مسعودی، ثعالبی) و بعبارت دیگر برج رفیعی که شامل قسمتهای مختلف از سنگ، آهن، مفرغ، مس، سرب، سیم و زر (ماللهند... بنقل از کلام اسفندیار در هنگام مرگ، کوه قاف در این روایت جای کوه البرز را گرفته است) بر آوردند. لیکن در این روایت اشاره نشده است که هر که در آن کاخ وارد شود بیمرگ خواهد گشت. یکی از نکات داستان کاوس که تقریباً فراموش شده و تا حدی مربوط به همین فکر یعنی اندیشه ایجاد کاخ در کوه بلند میتواند بود، در ماللهند بیرونی مذکور است و آن چنینست که کاوس در حال پیری و فرسودگی بکوه قاف رفت و چون از آن بازگشت جوانی زیبا و زورمند شده و از ابرها برای خود گردونه‌ی ترتیب داده بود.

«فردوسی حکایت میکند که رستم (رستم) بعد از فوت کراساسپ مأمور شد تا کیقباد را بجوید و سرانجام او را در کاخی باشکوه بر فراز البرز کوه بیافت. مسلماً در این مورد تجدید خاطره‌ی از کاخ عظیم کاوس بر البرز کوه ملاحظه میشود».

۴ - «بنابر آنچه در بند ۸ از یسنای ۳۲ می‌بینیم گناه بیم آن بود که وی استفاده از گوشت حیوانات را که تا عهد او در خوراک آدمی بکار نمی‌رفت معمول کرد. لیکن در بند ۳۳ از یشت ۱۹ چنین آمده است که بیم دروغگوئی آغاز کرد و سخنان دروغ و ناراستی گفتن گرفت. این عبارت مبهم را در دینکرت (کتاب ۹ فصل ۵ بندهای ۲-۴ بنقل از سوتگرنسك) و داستان دینیگ (فصل ۳۹ بند ۱۶) اینگونه تعبیر کرده‌اند که وی بلذات دنیوی حریص شد و باطلت مطلقه (خویش خدایی) عشقی وافر یافت و از طاعت اهرمزد باز ایستاد».

۵ - «ورجمکرد، يك دژ زیرزمینی است که در داستان مذکور در فردگرد دوم از وندیداد بتفصیل درباره آن سخن رفته و بنا بر بند ۱۴ از همان فرگرد، محل آن در پارس معلوم شده است، در یشت ۱۰ بند ۸۶ و در وندیداد فرگرد اول بند ۳ و ۱۴ و ایضاً وندیداد فرگرد ۱۸ بند ۵۵ و باز وندیداد فرگرد ۲ بند ۳۱ و ۳۲... اهورمزدا به بیم فرمان می‌دهد تا يك ور زیرزمینی بسازد».

«اوروتندر (اوروتندر در یشت ۱۳ بند ۹۸) یکی از سه پسر زردشت است. نام او در وندیداد بعنوان فرمانروای ورجمکرد ذکر شده (فرگرد ۲ بند ۴۳)».



دیوزاد

در کتاب پهلوی آمده و از آنجمله در بندهشن چنین می‌بینیم که مسکن او دریغ گر یعنی کوه خدایان قرار داشت و مسکنی زیرزمینی بوده است که فراسیاب آنرا بآهن برآورد... و بجادوی بنا شده بود و چندان روشنائی داشت که شب در آن چون روز می‌نمود و چهار رود از آن می‌گذشت که دریکی آب روان بود و در دیگری شراب و در دیگری شیر و در دیگری ماست و خورشیدی و ماهی مصنوعی در آن می‌گشت... « داستان دژ زیرزمینی افراسیاب نیز مانند کنگدژ سیاوش از روی داستان ورجم کرد پدید آمده است و این امر مخصوصاً از آن قسمت داستان برمی‌آید که تصور وجود روشنائی شب و روز در آن دژ شده است (وندیداد فرگرد دوم بند ۳۰ و ۳۸ - ۴۰) .

« چون افراسیاب دارنده نوعی از ور بوده است (دینکرت کتاب هفتم فصل اول بند ۳۹) ، اندیشه جاویدان بودن او هم میبایست خود بخود از این روایت نتیجه شود . لیکن افراسیاب یکی از دشمنان پادشاهانی بود که اهرمزد فر

گناه خود و فریب خوردن از دیوان و عصیان باهورمزداه از صفت بقاء و جاودانی بودن محروم ماند .

« این طرح تقلیدی بوسیله عوامل مختلف و نفوذهایی که از منابع گوناگون صورت گرفته است تغییر و توسعه یافت . در داستان بنای هفت مسکن که با مواد عجیب و پربها (زر ، سیم ، پولاد ، بلور) ساخته شده ، آثار داستانی بسیار کهن مشاهده میشود که بدون شك چندین بار در طی قرون و در افسانههای عامیانه تجدید شده است و در آخرین مرحله بداستان هفت رنگ بنشانه سیارات سبع که در ساختمان معابد بابلی بکار میرفته است منتهی میشود . هردوت ضمن توصیف دژ همدان که بنای آنرا به دیوکس (Deiocès) نسبت داده چنین گفته است که : دیوارهای متحدالمرکز این دژ کنگره‌هایی داشت که هریک از هفت رنگ سفید ، سیاه ، ارغوانی ، لاجوردی ، گلی ، سیمین ، زرین بوده است . « در یشتها از دژ زیرزمینی افراسیاب که بآهن پوشیده شده بود سخن رفته است^۱ . شرح این مسکن با تفاصیل بیشتر

الهی را بدانان بخشید ، پس جاودانی بودن افراسیاب نمی‌توانست عطیه‌یی از اهرمزد باشد بلکه عمر جاودانی را اهریمن بدو بخشیده و اهرمزد آنرا از او باز گرفته بود ، بدین ترتیب افراسیاب بی‌شبهت به کاوس نیست که اهرمزد نخست او را عمر جاویدان داده و بر اثر بدآموزی اهریمن ازوباز گرفته بود .

«کنگ‌دز قلعه مشهوری است که سیاوش (سیاورشن) بنا کرد و در کتب پهلوی غالباً ذکر آن آمده است» . از سیاوش پسر کاوس و پدر کیخسرو مخصوصاً بنام بانی کنگ‌دز (کنگه در اوستا) یاد شده است . این دژ در جانب شمال و در آنسوی دریاچه ووروش میان کوههایی قرار دارد (بندهشن) . از کنگ‌دز است که رستاخیز شاهنشاهی ایران آغاز میشود (دینکرت کتاب ۷ فصل اول بند ۳۸) زیرا خورشید چهر یکی از پسران زردشت در آنجا سکونت دارد و اوست که بر سپاهیان پیشیوتن (پسر ویشتاسپ) در آخرین جنگ فرماندهی خواهد کرد (بندهشن) . . . گویند که (کنگ‌دز) دستمند و پای‌مند و بیننده و رونده و همیشه بهار است . آنرا هفت دیوار است زرین و سیمین و پولادین و برنجین و آهنین و آبگینگین و کاسگینین (از سنگ قیمتی) ، در میان آن هفتصد فرسنگ درازا راه است (بندهشن) . .

«در روایت پهلوی هفت دیوار بصورت دیگری نوشته شده و چنین است : یکی با سنگ ، یکی با پولاد و یکی با آبگینه و یکی با سیم و یکی با زر و یکی با . . . و یکی با عقیق . در دژ چهارده کوه یافته میشود و شش رود قابل کشتی‌رانی در او هست و زمین آن (بسیار) حاصلخیز است و در آن معادن غنی زر و سیم و سنگهای گرانبها و دیگر چیزها یافته شود . سیاوش کنگ‌دز را بیاری فرکیانی بر سر دیوان (شاید در زیر زمین که جای دیوانست) بنا کرد (مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۰) و کیخسرو آنرا بر زمین نشاند و تصرف و اداره نمود (بندهشن) . پادشاه آن دز پیشیوتن یعنی مرد فناپذیر و پیر ناشدنی است . ساکنان کنگ‌دز در شادی و سربلندی و دینداری و پاکی بسر میبرند و به ایرانشهر باز نمی‌گردند مگر هنگامی که پشتون آنرا برای جنگ با دشمنان ایرانشهر بدانجا بکشاند ، و بیاری اهرمزد و امهرسپندان (امشاسپندان) آیین جهان را نو کند و دیوان را در روز رستاخیز از میان ببرد» .

«پیشیوتن (پشتون) پرویشناسپ همان پیشی‌شی‌اتن در یشت ۱۳ بند ۱۰۴ ملقب به چهارمینوگ است» . «پیشیوتن . . در کنگ‌دز پادشاهی جاویدان دارد وی در محلی مخفی بر تخت خود نشسته است و در آنجا تا روز رستاخیز سمت حفظ بدنهای را داراست . در روز رستاخیز وی با سوشیانس که رستاخیز

کتاب ۱۹ فصل ۵۸ بند ۱۰ بنقل از یغنسک . مینوگ خرت مردگان را اداره می‌کند همکاری خواهد کرد (دینکرت فصل ۲۷ بند ۶۳ و فصل ۵۷ بند ۷) . «پیشیوتن . . جاویدانست و بیاری و ذبول و گرسنگی در او راه ندارد و خواه از حیث جسمانی و خواه از لحاظ معنوی و روحانی نیرومند و تواناست (دینکرت کتاب ۷ فصل ۴ بند ۸۱)» .

«در عهد آینده (در پنجمین هزاره) هنگامی که رومیان بر ایرانشهر یکسال چیره شوند ، کی و هرام و رچاوند پهلوان ، فرمانروائی ایرانیان و مزدیسنا را تجدید خواهد کرد و آنگاه پیشیوتن از کنگ‌دز بیرون خواهد آمد تا رستاخیز را اداره کند (بندهشن) . [و هرام و رچاوند (و همن‌یشت فصل ۳ بند ۱۴ و ایضاً فصل ۳ بند ۳۹) پهلوان بزرگی که در حوادث مقدم بر زمان رستاخیز کارهای بزرگی بر دست او خواهد رفت ، در شمار جاویدانان نیست بلکه در زمان مقدر ولادت خواهد یافت . . . و هرام و رچاوند همان ثریت پدر کرساسپ است] . پس ازین پنجمین هزاره ، هزاره اوشیدر آغاز خواهد شد ، و در ششمین هزاره پس از ظهور اوشیدر ماه و سوشیانس عالم بنهایت خواهد رسید .»

«با توجه باین مطالب باسانی دریافته میشود که کنگ‌دز تقلیدی است از دژی که کاوس در البرزکوه ساخته بود . از این گذشته داستان هفت دیوار کنگ‌دز بیش از آنچه از وصف هفت کاخ کاوس بر می‌آید ، روایت هفت دیوار متحدالمرکز هگمتانه (همدان) را بیاد می‌آورد . علاوه بر این در افسانه شهر کنگ‌دز که تصورات مربوط بدوره آخرالزمان در ایجاد آن مؤثر بوده است ، تأثیر ورجم‌کرد بیشتر دیده میشود تا در کاخ کاوس . نتیجه این بحث چنین است که داستان کنگ‌دز از حیث تاریخ زودتر از افسانه کاخ کاوس بوجود آمده و نخستین تقلید از داستان ورجم‌کرد است ، و داستان رنگ‌های هفتگانه سیارات سبع نیز که خود در روایات عامیانه تغییراتی یافته در آن اثر کرده است ؛ و داستان کاخ کاوس خود تقلیدی از داستان کنگ‌دز است .» *

۶ - «کوی (کی) هئوسروه (کیخسرو) که فر (خورنه) کیانی بدو تعلق داشت ، فرنگرسین (افراسیاب) تورانی را بقتل رسانید (یشت ۱۹ بند ۹۳) ، آن خائن تورانی را که در يك قلعه زیرزمینی بسر میبرد (= هنکن ، یشت ۵ بند ۴۱) . قطعه خیلی جدیدی از یشتها چنین حکایت میکند که فرنگرسین در ثلث میانین زمین زندگی میکرد و در آنجا در پناه حصاری از آهن بسر میبرد (یشتا ۱۱ بند ۷) .»

۷ - «فصلی از بندهشن که درباره کوهها در آن سخن رفته معلوم میدارد که کوه بگر (= یغ‌گیر) کوهی است که افراسیاب تورانی دژ خود را در آن ساخت و در همان دژ خانه اندرونی یعنی زیرزمینی خود را بنا کرد . . .»

* ماخوذ از کیانیان نوشته کریستن سن ، ترجمه آقای دکتر ذبیح‌الله صفا .

نگاهی زندگی و آداب و سنن ایلات هفت لنگ و چهار لنگ

اصغر کریمی
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

همه چیز است و مصداق «از شیر مرغ تا جان آدمیزاد در آن یافت می شود» را پیدا کرده است، پاتوقی است برای تبادل افکار و حل و فصل اختلافات ایلی. توی هردکائی سکونی بارتفاع سی سانتیمتر باخشت و گل بسته اند و رویش فرش گسترده اند که جای پذیرائی مهمانان است و گپ زدن و چای خوردن.

منطقه کوه رنگ و کوههای دوروبر آن سردسیر طایفه های زیادی از ایل هفت لنگ بختیاری است. دامنه این مراتع تا فارسان و نزدیکیهای شهر کرد کشیده شده و از سوی دیگر تادامنه های زرد کوه ادامه دارد. این زرد کوه حدفاصل سردسیر و گرمسیر بختیاریهای هفت لنگ است. فقط طایفه «مول مولی» برای سردسیر از زرد کوه نمی گذرند و در دامنه های غربی آن می مانند و بیشتر توی اشکفت های آن زندگی می کنند.

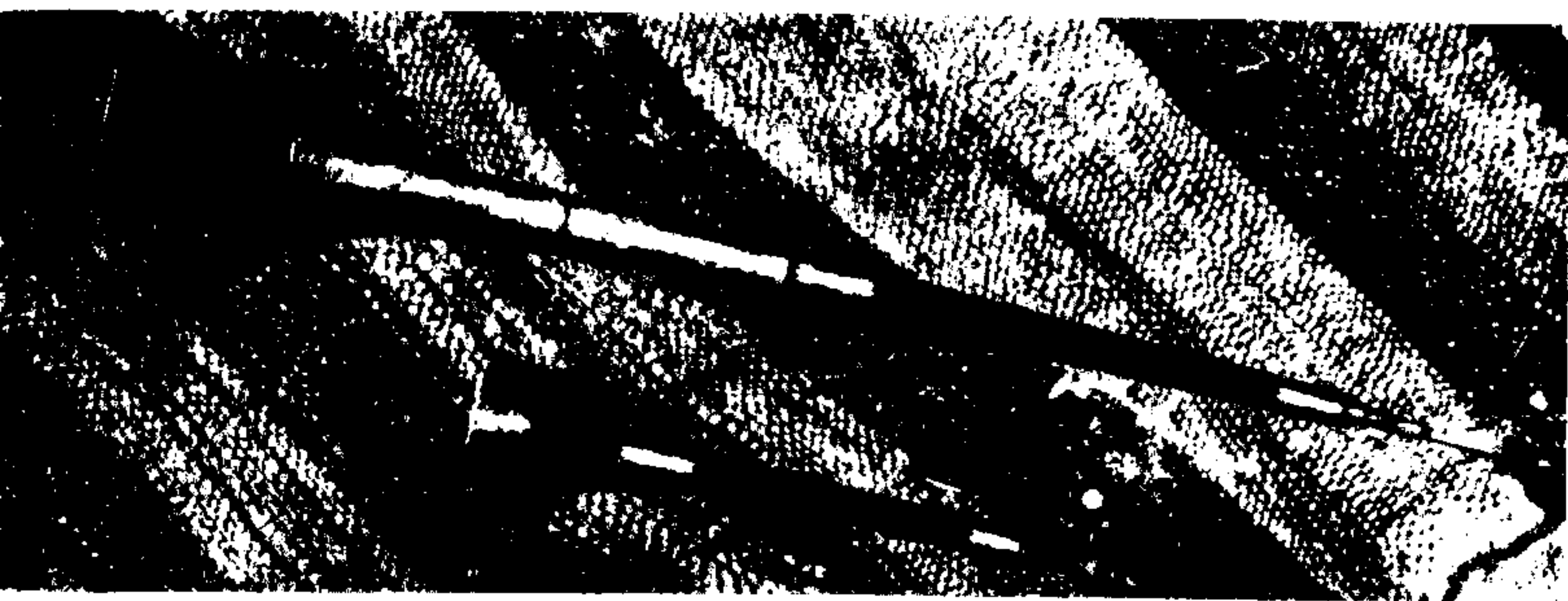
پیش از اینکه به سازمان و مقررات اجتماعی دزایل بختیاری بپردازیم بهتر است کمی راجع به پیشه هایی که در کنار ایل است و ایل بنوعی با آنها ارتباط دارد صحبت کنیم.

توشمال ها (نوازندگان محلی) چادرهای خود را بیرون از چلگرد برپای کرده اند و هر کس با آنها کار داشته باشد در اینجا به آنها مراجعه می کند. توشمال ها در اصل بختیاری هستند و چادرشان مانند بختیاریهاست و مثل آنها لباس می پوشند ولی جدا از آنها زندگی می کنند. بختیاریها نه به آنها زن میدهند و نه از آنها زن می گیرند. علتش را از چند نفر از بختیاریها که سؤال کردم، گفتند که آنها نان پادی میخورند نه از دست رنج خودشان و بازویشان و کار بدنی شان! مردهای توشمال هستند که به نوازندگی اشتغال دارند و در عروسی و عزا می نوازند. زنهایشان فقط به خانه داری و بیچه داری می پردازند و فقط در بین گروه خودشان ازدواج می کنند. ابزار کارشان کرنا، ساز

برای دیدن ایل هفت لنگ بختیاری در سردسیر که از پانزدهم اردیبهشت ماه تا پانزدهم شهریور ماه امکان پذیر است، باید از اصفهان به شهر کرد و از شهر کرد به «چلگرد - celگرد» که یکی از روستاهای منطقه کوه رنگ است رفت و در این محل با پرس و جو از هر کدام از چلگردیها می توان جای چادر هر کدام از افراد ایل را پرسید و خود را با اسب و قاطر و اگر راهش ماشین رو باشد با جیب به آنجا رساند.

چلگرد مرکز داد و ستد بختیاریها در سردسیر است. قبلاً شهر کرد این موقعیت اقتصادی را داشته است ولی در طی چند سال گذشته کم کم چلگرد جای آن را گرفته است. دهی است در کنار تونل کوه رنگ که در زمستان در حدود چهل خانوار جمعیت دارد و در تابستان این رقم تقریباً به چهارصد خانوار می رسد. سبب این تفاوت خانوار بختیاریها نیستند زیرا آنها در چادرها زندگی می کنند و کاری به روستاها ندارند بلکه دکاندارهایی هستند که در مدت بیاباق بختیاریها از نقاط گوناگون مثل اصفهان، شهر کرد، فارسان، بروجرد و... می آیند و مغازه های چلگرد را اجاره می کنند و مایحتاج بختیاریها را در آن جای می دهند و معامله می کنند تا هنگامیکه ایل عزم گرمسیر کند و آنها هم به جای اصلیشان برگردند.

در چلگرد بیش از ۲۰۰ مغازه دیده می شود و بازارش خیابان درازی است که این تعداد مغازه در دو طرفش قرار گرفته و نبض اقتصاد ایل بختیاری در اواخر بهار و تابستان و اوائل پائیز در آنجا می زند. دکاندارهای چلگرد می گفتند که در فصل بهار که ایل وارد منطقه کوه رنگ می شود بیشتر آرد و برنج و قند و چای و سیگار می خرند و در موقع پائیز که دامهایشان را می فروشند و عزم کوچ دارند بیشتر از همه کفش و قماش و سائل زندگی می گیرند. دکانهای چلگرد علاوه بر اینکه جای فروش



آنکه کوچکتر است «ساز» نام دارد، ساخته شده از چوب و بلندی ۴ سانتیمتر و آنکه بلندتر است «کرنا karná» قسمتی از چوب و قسمتی از برنج

می‌پردازند. اینها هیچگونه بستگی باختیارها ندارند و اصل و نسبشان معلوم نیست و هر روز یکجا هستند. ابزار کشاورزی می‌سازند یا تعمیر می‌کنند. ابزار کارشان دم آهنگری، سندان، چند نوع چکش و انبر و قلم است. زنهایشان هم معمولاً در دمیدن دم کمکشان می‌کنند. بختیارها با این طبقه نیز وصلت نمی‌کنند.

گیوه‌کش‌ها و تخت‌کش‌ها مغازه دارند و هر کدام برای مدتی به چلگرد می‌آیند و بعد شهر خودشان برمی‌گردند. تخت‌کش‌ها تخت گیوه می‌سازند، از پارچه و یا از چرم و یا از لاستیک، گیوه‌کش‌ها رویه گیوه را که معمولاً با قلاب از نخ پرک بوسیله زنها بافته می‌شود به روی این تخت‌ها سوار می‌کنند. مدتی است که کفشهای لاستیکی ماشینی بین بختیارها معمول شده و کار اینها کساد شده است. وصلت با گیوه‌کش و تخت‌کش نیز بین بختیارها مرسوم نیست.

دیگر از پیشه‌های فرعی کلاه‌مالی است و کارشان حسابی سکه. چون هیچ مرد بختیاری را بدون کلاه نخواهیم دید و شاید بتوان گفت که بی کلاهی عار است. اجمالاً راجع به چگونگی کارشان توضیحی میدهم و می‌گذرم.

کلاه‌ها از کرک بز است. کرک بز را از ایلیاتیا می‌خرند و آنرا با کمان و مشته خوب می‌زنند تا آزه‌هم جدا شود. تاز گیها کرک بز را به کارخانه میدهند تا این عمل را انجام دهند. چندتایشان را دیدم که بهمین دلیل کمانشان بی‌زه در گوشه‌ای افتاده بود. بعد از زدن آنرا با «کرک‌بُر» می‌برند و ریزه‌ریزه

و دهل است.

کرنا مرکب از سه قطعه است، اول «نی‌میل» به بلندی سیزده سانتیمتر که در سر آن نی‌ایست که کوبیده و پهن شده و به سر لوله‌ای فلزی وصل شده است. این نی که در حدود سه سانتیمتر است در داخل دهان قرار می‌گیرد و با دمیدن در آن صدا تولید می‌شود. بعد از آن لوله‌ایست چوبی به بلندی ۳۳ سانتیمتر که هفت سوراخ در رو و یک سوراخ در پشت دارد. تنظیم آهنک بوسیله این قسمت بکمک انگشتان انجام می‌گیرد. این قسمت را «دست کرنا» می‌نامند. قسمت آخر «سر کرنا» نام دارد و بوقی شکل است از جنس برنج به بلندی ۴۵ سانتیمتر که تقویت صدا را سبب می‌شود.

ساز مثل کرناست ولی کوچکتر از آن و همه از چوب به غیر از نی‌میل. بلندی ۴۵ سانتیمتر است.

دهل استوانه‌ایست که سطح جانبی آن از چوب است. ارتفاعش در حدود بیست سانتیمتر است و قطر آن پنجاه سانتیمتر. دو سطح قاعده آنرا پوست کشیده‌اند. پوست روئی که باید ضربه‌های شدید «چو دهل» (که عصا مانند است از چوب) را متحمل شود از پوست بز است که محکم‌تر می‌باشد و پوست زیرین که با ترکه‌ای باریک بادست چپ به آن زده می‌شود از پوست گوسفند است. این دهل را موقع نواختن به‌شانه و گردن حمایتل می‌کنند.

آهنگرها هم که غربت مینامندشان چادر نشین هستند و چادرشان را در فضای بازی در اطراف چلگرد می‌زنند و به کارشان

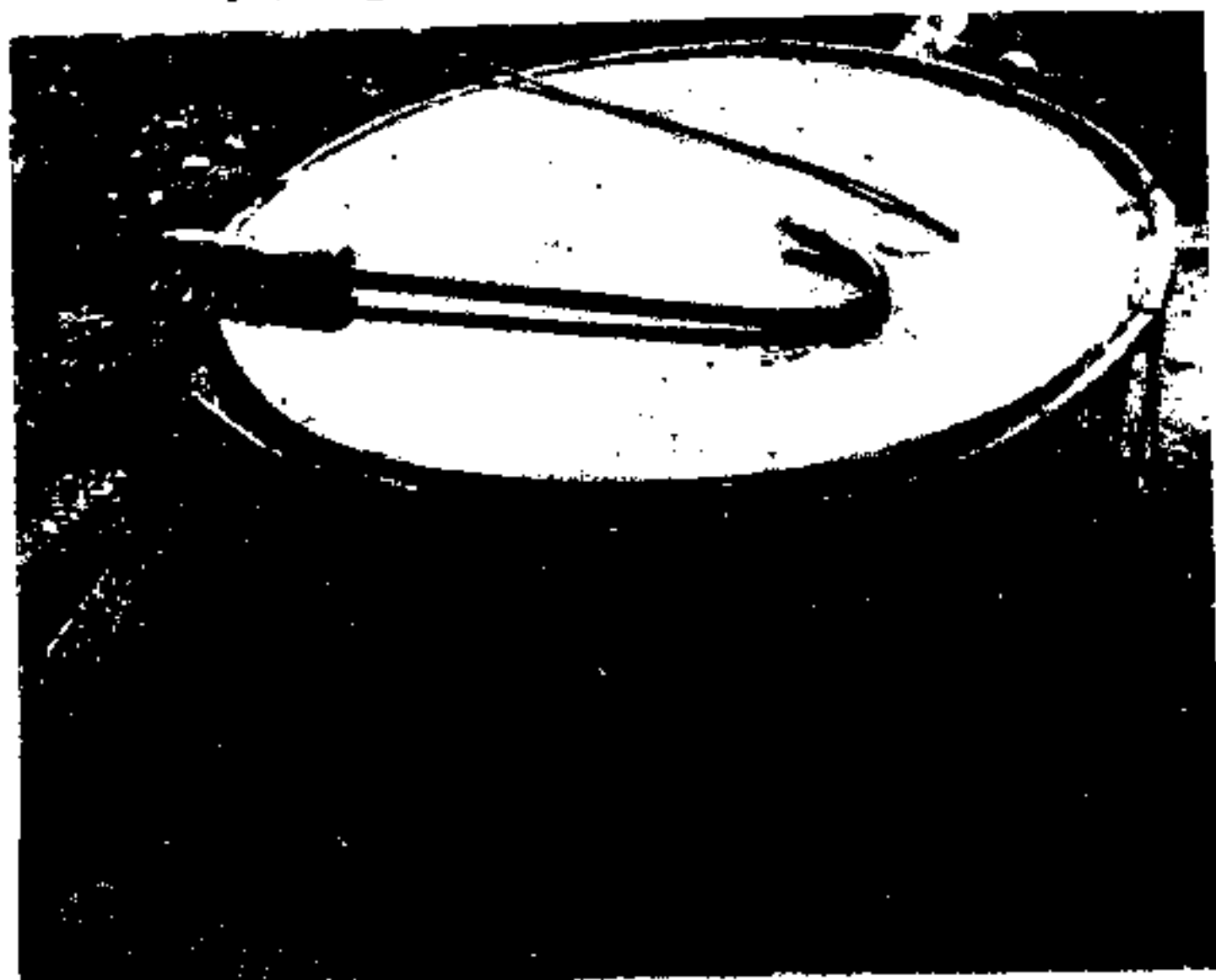
سازمان و مقررات اجتماعی

ایل بزرگ بختیاری از دو بخش بزرگ بنام «هفت لنگ» و «چارلنگ» (چهار لنگ) تشکیل شده است. وجه تسمیه این دو نام را در ایل بختیاری، بعضی از کلاترهای ایل که تاحد زیادی به تاریخ قومشان آشنائی داشتند بطور خلاصه چنین بیان کردند:

روزی که قرار شد خوانین بزرگ از ایل مالیات بگیرند، ایل را از لحاظ موقع جغرافیائی به دو قسمت تقسیم کردند. بخشی از ایل که بزرگتر بود و پرجمعیتتر، قرار شد مالیات بیشتری بدهد و بخش دیگر کمتر. واحد گرفتن مالیات بر حسب مادیان تعیین شد و از قرار هر مادیانی مقداری وجه نقد، چنین قرار شد که از هر مادیان بخش بزرگ ایل باندازه هفت لنگ (یا) مادیان مالیات گرفته شود یعنی يك لنگ از دو مادیان کمتر و از بخش کوچکتر باندازه چهار لنگ مادیان یعنی يك مادیان. از آن زمان نامهای هفت لنگ و چهار لنگ بر روی این دو قسمت مانده است. چون مالیات فقط از دام گرفته می شد، نسبت گرفتن مالیات بر حسب جدول ذیل تعیین گردید.

چهار رأس گاو	برابر	يك مادیان
چهار رأس خر	برابر	يك مادیان
بیست رأس گوسفند	برابر	يك مادیان
يك مادیان	برابر	يك مادیان

دهل - *dohol*, *cudohol*, *cokun* که آخری ترکیه ایست که با دسب چپ به پشت دهل می زنند به طول سی و هشت سانتیمتر چون دهل هردو از چوب است دسته اش ده سانتیمتر و خودش سی سانتیمتر است



می کنند. اگر اینکار را نکنند کلاه صاف در نمی آید و پُرز می دهد یا با اصطلاح خودشان «کیر» می ریزد. کرک خرد شده را روی تاوه ای که روی چاله ای گذاشته شده و زیرش آتش روشن است و تویش کمی آب صابون دارد، میمالند که کرکها درهم فرو روند و یکپارچه شوند. بعد آن را تابی کنند و با مالش های پی در پی و باز کردن و بستن و دوباره مالیدن به آن شکل مخروطی میدهند. و موهای آن را با شانه اری می گیرند. این نمدهای مالیده شده شکل گرفته را به قالب می کشند که در این حال آنرا «انگاره» می گویند. این انگاره ها را در دیگر باپوست انار می جوشانند تا رنگ قهوه ای روشن بخود بگیرد. برای اینکه مشکی شود کمی زاغ (زاج) در آن می جوشانند. سپس آنرا در آب جوش می شویند و از قالب در می آورند و باز هم در تاوه میمالند و دومرتبه به قالب می کشند و بایک سنگ صاف آنرا می کوبند تا صاف شود و از کار در آید.

کلاه مالها دو نوع قالب دارند و دو نوع کلاه میسازند.

- ۱- شبکلاه آنهایی هستند که رنگشان قهوه ای روشن است و بالایش گنبدی شکل است مخصوص کارگران و نوکرهاست.
- ۲- کلاه خسروی آن نوع کلاههایی هستند که دهانشان جمع است و بالایشان پهن و طاقش صاف است. این کلاهها در دورنگ ساخته می شود. رنگ مشکی که مخصوص اعیانها و کلاترها و کدخداهاست و کلاه سفید یکدست مخصوص خوانین که دیگر معمول نیست.

ابزار کار کلاه مال:

کرک بُر: تیغه ایست آهنین به طول ۳۴ سانتیمتر و عرض ۷ سانتیمتر که چوب کوتاه استوانه ای شکلی به انتهایش وصل است. یکطرف این تیغه کاملاً تیز است. چوب را به زیر دو زانو تکیه میدهند و سر تیغه را به دیواری و کرک را دسته بسته با دو دست روی آن خرد می کنند.

اره یا شانه: تیغه آهنین نیم دایره ایست که قطر دایره در حدود سیزده سانتیمتر است. یکسویش که خط مستقیم است بشکل اره دندان ریزه دارد و با آن مورا از کرک جدا می کنند. قالب: استوانه ایست از چوب محکم به شکل کلاه به اندازه های مختلف برای سرهای مختلف. ارتفاع این استوانه ها در حدود بیست سانتیمتر است.

کمان: که همان کمان پنبه زنی است.

مشته: وزنه ایست از چوب که دسته دارد و همان مشته پنبه زنه است.

تاوه (تابه): صفحه ایست آهنین و مدور که میانش گرد است. و یک قیچی آهنین.

توضیح اینکه گاو، خر، اسب، بزغاله، بره، گوساله جزو این دام‌شماری برای مالیات به حساب نمی‌آمدند و برای تعیین مقدار مالیات هر ساله تعداد دام‌هایی را که مالیات به آن‌ها تعلق می‌گرفت شمارش می‌کردند که خودشان این عمل را «شاخ کردن» می‌گویند.

بخش هفت‌لنگ به سه «بلوک» یا «باب» بنامهای «بابادی باب» *bâbâdi bâb*، «دورکی باب» *duraki bâb*، و «بهداروند باب» *behdârvand bâb* تقسیم شده است و بخش چهار لنگ هم به چهار طایفه بزرگ بنامهای «کیان ارثی» *Kiyân ersi*، «محمود صالح» *Mahmud Sâleh*، «زلکی» *Zallaki* و «موگوئی» *Mugu'i*.

هر کدام از باب‌های بخش هفت لنگ به چند «طایفه» تقسیم می‌شوند و طوایف در هر دو بخش به «تیره» ها و «تیره» به «تش» ها و «تش» به «اولاد» ها و از زمان رضا شاه کبیر که موضوع شناسنامه دادن به افراد ایلات و عشایر ایران معمول شد، هر اولادی بر اساس شناسنامه به چندین «فامیل» منقسم می‌گردند. بعلاوه وسعت سازمانی که ایل بختیاری دارد، در این مبحث فقط سازمان طایفه بابادی را که یکی از طوایف «بابادی باب» است داده‌ایم. در اینجا نیز متأسفانه اولاد تیره‌های «احمد سمالی» و آرپناهی را نتوانستم پیدا کنم. طایفه بابادی از هشت تیره تشکیل شده است که عبارتند از تیره‌های «اولاد» *olâd* (خوانین ایل بیشتر از این تیره بوده‌اند)، «حاجی‌ور» *hâjivar*، «احمد سمالی» *Ahmad Somâli*، «جلیل» *Jalil*، «عبداللهی» *Abdollahi*، «میرقائد» *Mirqâ ed*، «آرپناهی» *ârpenahi* و «لک» *Lak*. هر کدام از این تیره‌ها به تش‌ها و اولادهای زیادی تقسیم می‌شوند که سازمان آن طی جدولی داده شده است. تیره‌ای نیز از سادات هستند که به آنها «پیرشا» می‌گویند. افراد این تیره مورد حمایت سایر تیره‌ها هستند و احترامی خاص دارند. برای مثال ذکر می‌کنیم. اگر جلوی هر منازعه سختی عمامه به زمین پرت کنند، آن دعوا متوقف می‌شود. خرج این سادات بین تیره‌های دیگر تقسیم شده است. شنیدم که تیره‌ای نیز بنام عمله دارند که به خدمتگذاری تیره اولاد مشغولند.

کوچکترین واحد اجتماعی در ایل بختیاری یک «بهون» *Bohun* است. سیاه‌چادری است که یک خانواده مرکب از زن و شوهر و کودکان شوهرنکرده و زن‌نگرفته در زیر آن زندگی می‌کنند. از ترکیب چند سیاه چادر یک «مال» *Mâl* بوجود می‌آید که شاید بتوان گفت کوچکترین واحد اجتماعی اقتصادی و یا به مفهومی دیگر یک واحد گله‌داری محسوب می‌شود. این خانواده‌ها که در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و بهون‌های خود را در کنار یکدیگر برپا می‌کنند معمولاً دام‌هایشان برای چرا در یک گله جمع می‌شوند و زنان و مردان

خانواده این مال علاوه بر مناسبات تعیین‌شده در امور دامداری، روابط دوستی نزدیکتری هم دارند. البته علقه خویشاوندی مناسبات نزدیکتر و محکمتری بوجود می‌آورد و خانواده‌های یک مال سالها بخاطر همین علقه خویشاوندی بدون اینکه تغییری در افراد یک مال بدهند باهم زندگی می‌کنند.

عواملی که بیشتر باعث بوجود آمدن یک مال می‌شود معمولاً خویشاوندی، روابط و مناسباتی که طی کوچ بزرگ پیدا می‌کنند، علائقی که در یک زیارت درازمدت بوجود می‌آید، آشنائی خاصی که طی یک معامله پیدامی‌شود، باعث می‌شود مالی که در سال گذشته از چند بهون معین تشکیل شده بود در سال آینده بهون‌ها تغییر یافته چند بهون به آن افزوده و یا کسر گردد. در این واحد گله‌داری که مال نامیده می‌شود، دام متعلق به خانواده است و مسئولیت حفظ گله با مال و چوپانان، و مرتع متعلق به طایفه می‌باشد. البته مرتع طایفه به نسبت تیره‌ها و تش‌ها نیز تقسیم می‌شود و حدود و ثغور مرتع هر تش و تیره‌ای در این مجموعه بزرگ مشخص است. برای نمونه بنچاق مرتع سردسیر تش «یرام» *Barâm* از تیره «سراج‌الدین» طایفه «بامدی» *Bâmedi* (بابا احمدی) را که کلاتر طایفه بخوبی حفظ بوده و برایم گفت در ذیل نقل می‌کنم.

— حد اول «دره آسیابها» آب به آب بیاید «سرکوری چنار» بالا بیاید بزنده «چشمه گنجاب» سر یا برود به «گله زراب» رخ به رخ بیاید تابه «قنبر گشنه» راه «قنبر گشنه» سرازیر بشود به «سرکوری آب باریک» مستقیم بزنند به «بلندی لیل» راست برود و سرازیر بشود به «چال گرسفید» منتهی بشود به «آب بیرگان» سه دست بغل به آب بزنند آب به آب برود به حد اول «دره آسیابها» — بهمین سیاق کلیه مراتع تش‌ها و تیره‌های تمام طوایف مشخص است و محلشان معلوم و هر جایی با اسم منطقه مشخص می‌شود و تیره‌ها و طایفه‌ها در سردسیر و گرمسیر مستقیم سر جای خودشان می‌روند.

با بررسی سازمان ایل بختیاری انجام خاصی در آن مشاهده می‌کنیم. هر فرد بختیاری اگر درباره وابستگی‌اش مورد پرسش قرار گیرد، خود را با قطعیت وابسته به اولاد مشخصی خواهد دانست و آنها که کمی هشیارترند نام تش و تیره و اولاد و طایفه خود را نیز میدانند و کمی هم از تاریخ ایل و طریقه سازمان ایل صحبت خواهند کرد. این سازمان بهم پیچیده را شاید بتوان منتج از عوامل گوناگونی دانست. منجمله شاید مربوط به شاخه اصلی ایل شود که حاج ایلخانی و ایلخانی و ایل بیگی بوده‌اند.

۱ — راجع به طایفه بامدی دانشمند محترم آقای دکتر پرویز ورجاوند بهرامی هیئتی تحقیق جامعی دارند که بنام «بامدی طایفه‌ای از بختیاری» جزو انتشارات دانشگاه منتشر شده است.

زن‌ها درایل از کارهای زیر معاف هستند و مردها هرگز از زن چنین کارهایی را نمیخواهند. سوگند یاد کردن، سند گرفتن از زن، مشورت کردن با زن، قاصد فرستادن زن.

کوچ:

زندگی ایللی بر مبنای دام است و لازمه دامپروری مراتع سبز و یافتن مراتع سبز در فصول مختلف نیاز به کوچ دارد. کوچ تنها شعر زندگی‌شان است و همینطور تنها عامل بقایشان. ایللیات در طول سال دو نوبت کوچ طولانی دارند در پائیز و در بهار، از سردسیر به گرمسیر و بالعکس. علاوه بر این کوچهای طولانی در گرمسیر و یاسردسیر نیز مرتب بسته به مرتع در محل خود در حرکت کنند و هر چند روزی یکبار چادرها را جمع می‌کنند و بدنبال علوفه و دام در جای دیگری برپا می‌کنند. مرتع و هوا عامل تعیین‌کننده زمان کوچ است و دام‌رهرشان در این نوع از حیات، آسودگی خیال انسانها به سیری و سلامت دامها بستگی دارد. ایللیات طی قرن‌ها چنان با این نوع زندگی مانوس گشته‌اند که تصور ترك آن نیز برایشان دشوار است. یکجانشینی يك فرد ایللی هنگامی فرامی‌رسد که آخرین چارپای خود را از دست بدهد و می‌بینیم که در شرایط معمولی فقر یکی از عوامل یکجانشینی يك فرد ایللی است. وابستگی‌اش به زمین زراعی و حصول سود بیشتر از طریق کشت عامل دیگرش.

از اواخر تابستان و اوائل پائیز که هوا کم‌کم در سردسیر رو به سردی می‌گراید و مراتع علوفه‌اشان پایان می‌پذیرد و دام بی‌غذا می‌ماند، مراتع گرمسیر در انتظار پذیرائی از دام است و زمان کوچ فرارسیده است. ایللیات‌ها همه احتیاجات دوره کوچ و سایر لوازم زندگی را از چلگرد تهیه کرده‌اند. اولین «مالی» که به حرکت درآمد دیگران آرامشان بهم می‌خورد و همه آهنگ «بار» دارند. کم‌کم چادرها را می‌خوابانند و بار می‌کنند و گروه گروه برای می‌افتند. این دیگر گریز ناپذیر است و هیچ قدرتی نمی‌تواند مانع باشد. این امر معمولاً از پانزدهم شهریور ماه شروع می‌شود و به نوبت که برای می‌افتند آخرین چادرها اول مهر بار می‌شود. کوچ پائیزه پانزده روز طول می‌کشد. همه در این راه یار و یاور یکدیگرند و در ضمن مسئول خود و دام خود و لوازم زندگی ایللی خود. خرجین‌ها فرش بافت و گلیم بافت است که در اینجا ارزش معلوم می‌شود. سبك و راحت تمام خرت و پرت زندگی را در خود جای می‌دهد و بر راحتی در دوسوی چهارپایان آویخته می‌شود. تنها اشیاء شکستنی‌اشان که عبارت باشد از استکان و نعلبکی و قوری و قنداق و خلاصه وسائل چای درجعه کوچکی که برای همه اینها درون آن جاسازی شده جای می‌گیرد و توی یکی

با بهم پیوستگی ایلخانی و حاج ایلخانی، ایل‌یگی نقش خود را در ایل از دست می‌دهد و ازدور ایللی خارج می‌شود. حاج ایلخانی و ایلخانی پس از کشمکش‌های زیاد به این نتیجه می‌رسند که برای گرفتن مالیات و تسلط کامل بر ایل، آنرا به دو قسمت کاملاً مساوی تقسیم کنند. با تعیین کردن چهار کلانتر برای هر طایفه سازمان ویژه‌ای به آن می‌دهند. دو کلانتر از دسته حاج ایلخانی و دو کلانتر از دسته ایلخانی و کلانترها هم افراد طایفه را به ایلخانی و حاج ایلخانی تقسیم می‌کنند تا جائیکه دو عموزاده و یا دو برادر هر کدام در يك دسته قرار می‌گیرند و تفرقه کامل در ایل بوجود می‌آید و آماده برای حکومت خوانین می‌شود. کلانتران بر اساس تحریکات خوانین، بانفوذ و تبلیغ و بوجود آوردن نزاعهای موضعی، این دو دستگی را کامل‌تر می‌کنند به حدیکه تك تك افراد ایل نسبت به ایلخانی و حاج ایلخانی بودن خود سخت متعصب می‌شوند و هر دسته‌ای مدافع منافع خان خود می‌گردند. باین ترتیب نظر خوانین کاملاً صورت عمل بخود می‌گیرد و کدخدایان (سرتیره‌ها) و کلانتران حاج ایلخانی و ایلخانی بر راحتی قادر به وصول مالیات از افراد تحت نفوذ خود می‌شوند. این عمل یکی از عواملی است که موجب متشکل شدن دو دسته در ایل می‌شود. هر طایفه‌ای با همه ایلخانی و حاج ایلخانی بودن افراد آن، نسبت به تعرض طوایف دیگر یکنوع همبستگی خاص دارند و بهنگام چنین تعرضی اختلافات داخلی را فراموش می‌کنند و یکپارچه به دفاع از منافع طایفه‌ای خود قیام می‌کنند. اگر در چنین شرایطی قتلی اتفاق افتد، با همه دخالت سازمانهای حقوقی و جزائی و اعمال قانون، کدورت همچنان میان دو طایفه بر جای خواهد ماند تا روزیکه این خون بامیان کشیدن قانونی که در ایللیات مرسوم است و «خون بست» می‌نامندش، حل گردد و این امر یا کدخدایان می‌ودادن زنی از طایفه قاتل به مقتول و مقداری وجه نقد حل گردد و این نسبت خانوادگی خون را می‌شوید و کینه‌ها سرد می‌شود و دوستی‌ها برقرار و می‌بینیم که بختیارها چقدر به علقه خویشاوندی و خانوادگی پای بندند و به آن حرمت قائلند. این علقه خویشاوندی و تیره‌ای و طایفه‌ای و ایللی و مناسبات نزدیک اقتصادی - اجتماعی چنان در میان بختیارها ریشه دوانده که بهنگام ضرورت کلیه اختلافات داخلی را کنار می‌گذارند و در مقابل تعرض و تهاجم بیگانگان می‌ایستند.

در اینجا اشاره‌ای به وظایف مرد وزن در ایل می‌کنیم. نان پختن - پشم ریسیدن، دوشیدن دام، هیزم آوردن، لباس دوختن، آب آوردن، آشپزی و بچه‌داری فقط کار زن‌هاست و مردها هرگز این کارها را انجام نمی‌دهند.

درو کردن، حاصل خرد کردن، بنائی کردن، چراندن گله و خرید و فروش دام کار مردهاست و زن‌ها را در آن شرکتی نیست.

از خرچین ها جای داده می شود که همیشه دم دست باشد چون همیشه به آن احتیاج دارند . این جعبه را خودشان « هزارپیشه » می نامند . این خرچین ها هنگام گذر از معا بر تنگ همه اصطکاکهای سنگهای کوهها را براحتی می گذرانند .

ما در این جا به ذکر مسیر طایفه بابادی می پردازیم : اولین شبشان ، یعنی اولین اطراقشان در پای زرد کوه است . سختی و صعوبت راه وجدال با عوامل سرسخت طبیعی از این پس آغاز می شود . زرد کوه تابستانش سرد است و همیشه مقداری برف و یخ در یخچالهای طبیعی خود ذخیره دارد چه برسد به پائیز و زمستانش و باران و برف و کولاک بی حد و حسابش . از این پس قبرا قترند و جمع و جور تر و سریعتر ، حرکت بیشتر و امتراحت کمتر . غیر از این باشد تعداد کثیری از دامهایشان را از دست خواهند داد که برایشان خیلی مهم است و اصل زندگیشان . و شاید هم آسیبی به کودکان و پیران برسد که کمتر به آن فکر می کنند . در طول راه نا نشان نان بلوط است و قاتقشان پیاز ، دیگر از شیر و ماست و کره اثری نیست ، پختن نان بلوط هم دشوار است . بلوط را در میان « بردله - Bardla » که همانند هاون سنگی است خرد می کنند و آب جوش رویش می ریزند . سه شب می گذارند که بلوط خرد شده در آب بماند . یک شب نیز توی سبدی که « سله - sala » می نامندش در آب روان قرار می دهند که تلخی اش از بین برود . بعد زنها آنرا روی « بردنخته » که جای خمیر کردن است خمیرش می کنند که در این حال « کلک - kalk » می نامندش ، باندازه همین خمیر بلوط ، خمیر آرد گندم نیز به آن اضافه می کنند و خمیر می کنند و با تیر روی ساج پهن می کنند که « کل پتیر - kalpatir » می گویند و می زنند که نان بلوط بدست می آید . اگر آرد کمتر بکار رفته

باشد و خمیر بلوط بیشتر ، این نان را باید با دست روی ساج پهن کنند و نام این نوع نان را خودشان « کل دسی - kaldassi » می گویند . باز هم از بلوط استفاده دیگر می کنند . اولین قطرات باران که به بلوطهای رسیده می خورد آن را قهوه ای رنگ می کند . دم و سر آن را می کنند و در خاکستر داغ آتش می گذارند که بپزد . آن را « بلیط بوهل - Blit Bohol » می گویند .

خلاصه چنان سریع می جنبند که يك شبه از زرد کوه می گذرند . بدین معنی که شب اول را در پای زرد کوه می مانند و شب دوم در وسط زرد کوه جائی بنام « آب سفید » . روز سوم از زرد کوه سرازیر می شوند و به دره « بازفت - Bâzof » می رسند . و شب را در « بنوی - Bonevi » بازفت بیتوته می کنند . از این پس به ترتیب در محل های « خانباغ » ، « بازار گه » ، « کوشك » ، « تنگ هونی » که همه در منطقه بازفت قرار دارند شبها را اطراق می کنند و سپس از کوه « تاراز » می گذرند و به منطقه « چلو » می رسند و سرازیرشان « بابازید » ، « شیمبار » ، « چال منار » و « چهار تنگان » قرار دارد که هر شب را دریکی از این مناطق می مانند تا اینکه به « چلبار » می رسند که ابتدای خاک گرمسیر طایفه بابادی است و تیره ها از همین نقطه شروع به تقسیم می کنند و هر تیره ای به جای خود می رود . سردسیر و گرمسیر هر کدام از تیره های بابادی را طی جدولی نشان داده ام .

کوچ بهاره اشان معمولاً از اول فروردین آغاز می شود تا پانزدهم فروردین بار کردن نوبتی چادرها طول می کشد از همین راه بر می گردند ولی بدلیل داشتن بره ها و پر آبی چهار رودخانه بنامهای « بازفت - Bazaft » ، « چلبار - Galbâr » ،

سردسیر و گرمسیر تیره های طایفه « بابادی »

نام تیره	سردسیر	گرمسیر
اولاد	چم در ، قله تك ، خسرو آباد ، چل گرد ، سرخ کوه ، سوراخ گرگك	خراج ، صلواتی ، جاستون سیاه ، ابجدان ، خارکله
حاجی ور	چل گرد ، ده نو ، گره کوشك	بدر آباد ، ندیدوند ، سرکمری
احمد شمالی	نیاکان	دره سوری
جلیل	میان رودان ، قلاتك	خراج ، سرشاه
عبداللہی	ده نو ، میان رودان	طراز خرکش ، صلواتی ، خارکله
میر قائد	دارکان ، شیخ علی خان	آب نی يك ، کهرتی ، صلواتی
آرپناهی	شیخ علیخان	چلبار ، آرپناه ، گریوه ، انبار سفید
لك	چم در ، آب بخشان ، سوراخ گرگك	طراز خرکش ، خارکله ، صلواتی

غوره‌ای در حدود کیلوئی ۱۳۰ ریال . کنیرای گل در حدود کیلوئی ۳۰۰ ریال که تقریباً نایاب است . کنیرای خرمنی کیلوئی ۲۰۰ ریال .

گز - گرد سفیدی است که از بوته‌های گز کوهها می‌گیرند و کیلوئی ۱۹۰ تا ۲۰۰ ریال می‌فروشند .

مسکن :

غیر از تر کمنها و شاهسونها که در زیر آلاچیق زندگی می‌کنند و تعداد کمی از بلوچها که در جنوب بلوچستان هستند و در هنگام کوچ توی کپرهائی که از شاخه‌های خرما می‌سازند و با حصیر می‌پوشانند ، بقیه عشایر ایران منجمله بختیاری‌ها ، آنهائیکه بدنبال رمه و گله دست از زندگی شبانی برنداشته و برای رسیدن به مراتع سرسبز مجبور به کوچ هستند ، در زیر سیاه چادر زندگی می‌کنند .

سیاه چادرها بطور کلی بدست زنان عشایر از موی بز بافته

« شیمبار - çimbâr » و « شیخ علیخان - çixalixân » که فقط رودخانه « بازفت » پل دارد و سه تایی دیگر بدون پل است ، در حدود یکماه این کوچ طول می‌کشد و از اول اردیبهشت تا پانزدهم اردیبهشت به منطقه کوه‌رنگ می‌رسند و هر تیره‌ای به محل سردسیر خودش می‌رود .

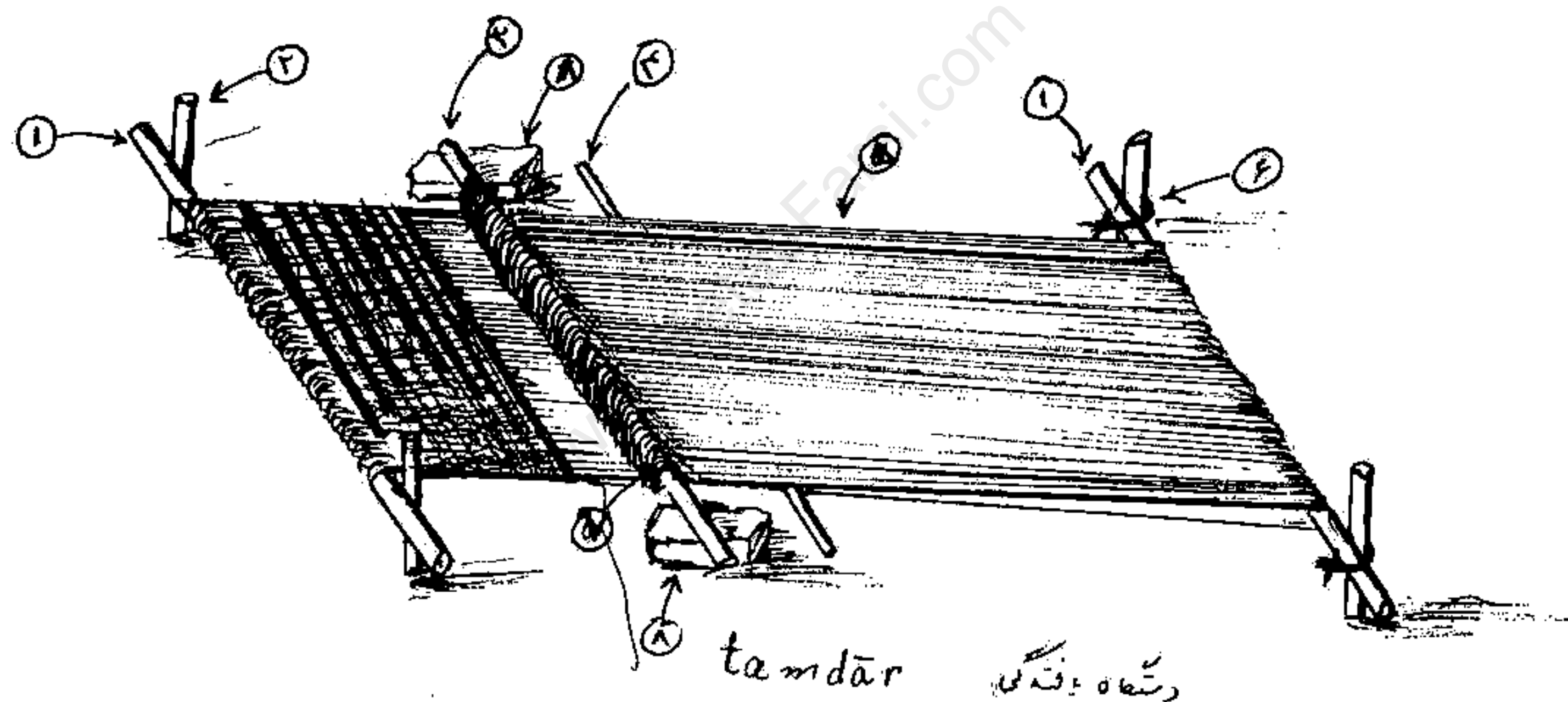
بختیاریها ضمن کوچ و اطراق علاوه بر دامداری و کشاورزی به گردآوری فرآورده‌های طبیعی گیاهان نیز می‌پردازند و آنها را به دکاندارهای چلگرد می‌فروشند از این قرار :

مهلب - مثل هسته آلبالو می‌ماند ، پوستش را می‌کنند و هسته را کیلوئی ۱۳۰ تا ۱۵۰ ریال می‌فروشند . این محصول در جنگلهای بختیاری بدست می‌آید و جزو ادویهجات است .

ثعلب - ریشه علفی است و از کوهها بدست می‌آورند و کیلوئی ۱۶۰ ریال می‌فروشند .

جفت - پوست بلوط است و در رنگریزی بکار می‌رود کیلوئی ۷ الی ۸ ریال است .

کنیرا - از گون می‌گیرند و سه نوع است : کنیرای



۱ - Cuq tamdār

۲ - mu بیج جوبی

۳ - Cuq pîx

۴ - Post pîx حرکت داره آهسته آهسته به بیرون می‌بره

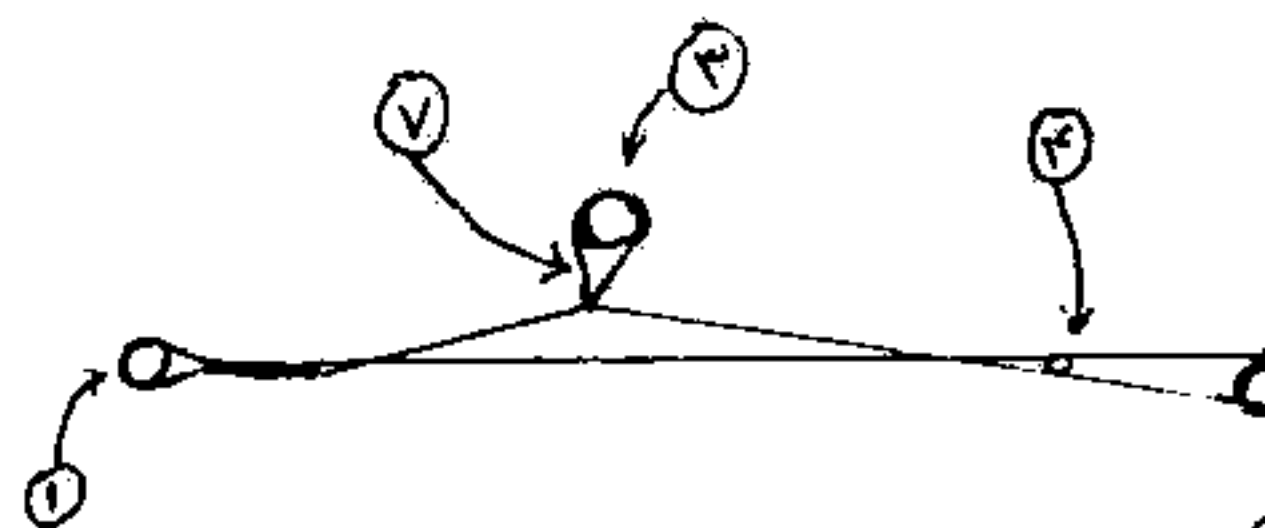
۵ - cerk (Rectan)

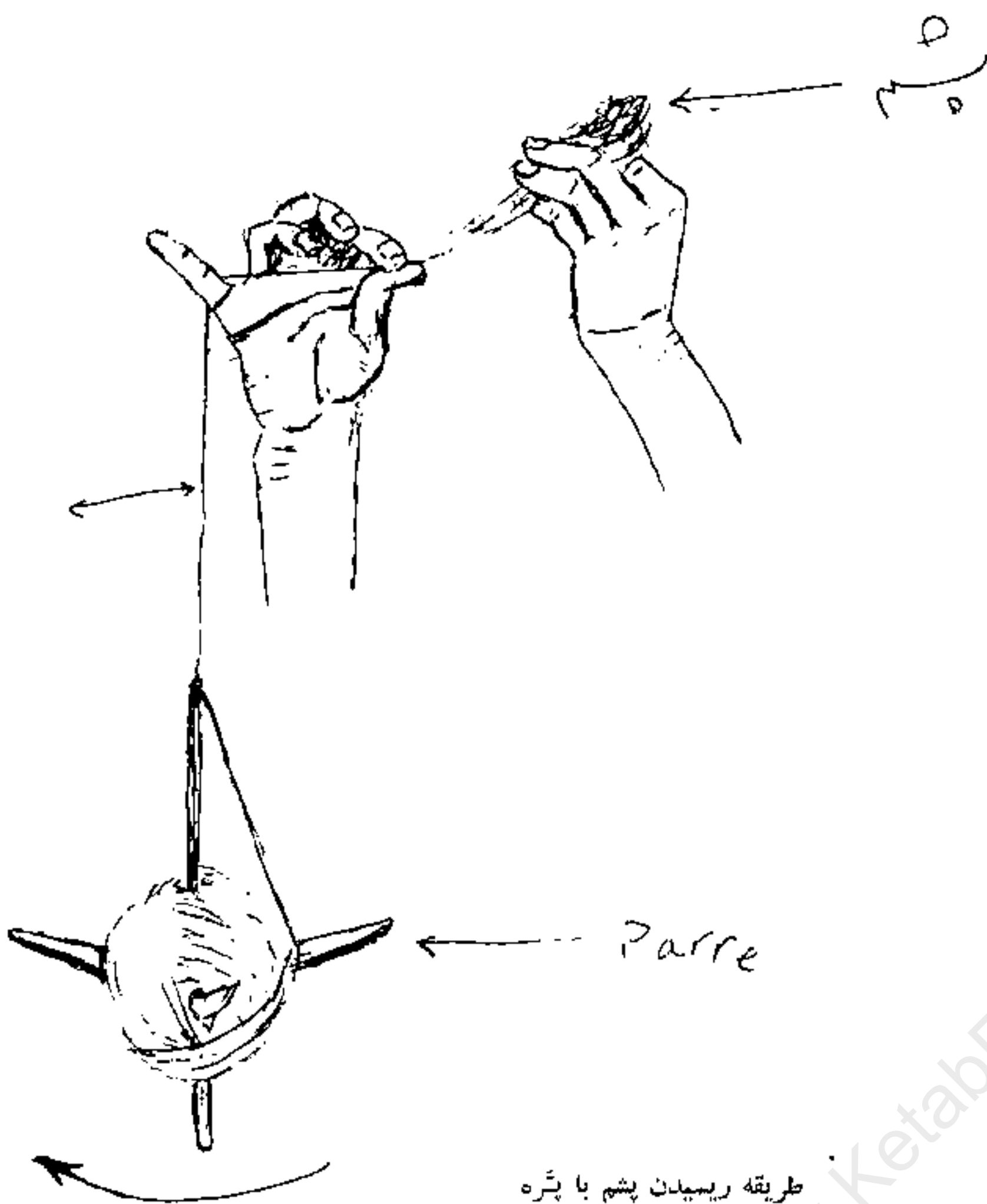
۶ - Ban

۷ - Pîx

۸ - Bard

برای لایند داشتن یک رشته از نخ
سیمی که در زیر پوست رانده لایند می‌دارد.





طریقه رسیدن پشم با پَره

تقریبی دو متر لازم است که چادر را سرپا نگهدارد. این چوبهای بلند را که در حکم ستون چادر است خودشان « ستیم - Stim » می نامند. يك سر این ستون ها که در بالا قرار می گیرد دوشاخه است.

۵ - به تعداد ستونها، چوبهایی لازم است که بلندی آنها در حدود یک متر است و نقش تیر حمال چادر را ایفا می کند. خودشان آنرا « منتل - mantal » می گویند. این « منتل » ها معمولاً کمی خمیده هستند.

۶ - « لت » ها که توضیحش گذشت و از ترکیب آنها اساس ساختمان سیاه چادر بوجود می آید.

۷ - مقداری سنگ که باید در يك سمت درازای چادر چیده شود که مجموع چیده شده آن را « چل - col » می گویند.

۸ - در زمینهای نرم و بیشتر برای پشت چادر به تعداد نوارهای پشت چادر از شاخه های نرم که معمولاً دوشاخه اش را

می شود. آنطور که خودشان می گفتند علت اینکه سیاه چادرها را از موی بز انتخاب می کنند اینست که اولاً دواش بیشتر است، ثانیاً خطر بیدزدگی ندارد، ثالثاً موقع بارندگی چون از جنس مو است اولین قطرات باران باعث انبساط رشته ها و ریسمان های تابیده می گردد و آنها به هم فشرده می شوند و باران کمتر نفوذ می کند و همچنین در اثر گرما مو منقبض می شود و بادگیری اش بیشتر و هوای درون چادر خنک تر.

موی بز را می چینند و كرك آنرا جدا می کنند و دقت زیادی برای جدا کردن كرك بكار می برند. چون اگر چنین نکنند بید به كرك می زند و باعث از هم پاشیدگی رشته های تابیده شده می شود. این مو را با دوك بصورت ریسمان باریکی درمی آورند و از تابیدن سه چهار لا از این ریسمانهای باریك بوسیله همان دوك ریسمان ضخیمتری بدست می آید. ریسمانهای تابیده شده را بصورت تار و پود، روی « تمدار - tamdâr » (دار گلیم بافی زمینی) می بافند. قطعات این تکه های بافته شده معمولاً به عرض پنجاه سانتیمتر و طول آن بسته به طول چادری است که در نظر است بافته شود. در انتهای تکه های بافته شده منگوله های کوچکی از جنس همان موی بز برای تزئین می گذارند. هر تخته ای که بافته می شود خودشان « لت - lat » می نامند. از ترکیب چند « لت » سیاه چادر بوجود می آید و طریقه آن دوختن « لت » ها از پهنا به هم است. این « لت » ها کمی پس و پیش دوخته می شوند که موقع برپا کردن چادر قسمتهائی از « لت » ها از دوسوی پهنای چادر آویخته شود و سایه بیندازد. هر سیاه چادر از پنج « لت » کمتر و سیزده « لت » بیشتر نیست و اگر هم باشد من ندیدم.

قطعات لازم برای برپا کردن چادر :

۱ - چند میخ چوبی به بلندی تقریباً شصت سانتیمتر که اگر برایشان مقدور باشد معمولاً سر آن دوشاخه است و شاخه کوچکتر که در حدود ده سانتیمتر است رو به پائین یعنی بعد از کوبیدن میخ ها رو به زمین قرار می گیرد که طناب از آن فرار نکند. این میخهای چوبی را خودشان « می - mi » می نامند.

۲ - به تعداد میخ ها نوار پهن بافته شده لازم است. این نوارها که پهنی اشان باندازه پنج سانتیمتر است بدست زنان عشایر بافته می شود و جنس بافت آن ترکیبی است از پشم گوسفند و موی بز که تارها از موی بز است و پودها از پشم و بیشتر نقشینه است، یا سفید و سیاه و یا اینکه پشم را رنگ می کنند و نقش و نگارها رنگین مینماید. نام محلی این نوارها « وریس - Veris » است.

۳ - باز هم به تعداد این « وریس » ها چوبهایی لازم است باندازه تقریبی ۱۲۰ سانتیمتر که خودشان « پیش - Piça » می نامند.

۴ - به نسبت درازی یا کوتاهی چادر، چند چوب با ارتفاع



راست : ابزارکارشان در چوقا یافی فقط « کرکیت karkit » است که با آن ریسانها رنده از میان تارها را می‌کوبند که بافت آن‌جا بیفتد

چپ : چند رشته ریشمان رسیده شده ، به کمک همان پَره به هم تابیده می‌شود و بصورت ریمان ضخیم‌تری برای بافندگی درمی‌آید

صفحه مقابل : یشم‌های چینه شده ، پس از شستن و خشک کردن بوسیله « پَره parre » (دوک) رسیده می‌شود و بصورت ریمان باریکی درمی‌آید

انتخاب می‌کنند و دوسر دوشاخه زیر سنگ سنگین جای می‌گیرد ، بجای میخ استفاده می‌کنند . این شاخه‌ها را خودشان که در اینجا نقش همان میخ‌ها را ایفا می‌کنند « هرکه - hareka » می‌نامند .

این وسائل که آماده شد ، میتوان سیاه چادر را برپا کرد و طریقه برپا کردن آن چنین است : قبل از هر چیز ، از مجموع سنگهای تهیه شده سکوئی با ارتفاع بیست سانتیمتر و پهنای تقریباً هفتاد سانتیمتر که درازایش با اندازه درازای چادر است روی زمین می‌سازند . یکی دوجا از این سنگ‌چین را خالی می‌گذارند که ماست و مشک را توی آن قرار دهند که محفوظ بماند . این سنگ‌چین را خودشان « چل - col » می‌نامند و همیشه در قسمت عقب چادر روبروی در ورودی قرار دارد . این « چل » محل چین خوردگی‌ها و ریختن خوابها و سایر خرت و پرت زندگی است . و برای اینکه این وسائل دور از چشم باشد و چادر نمائی پیدا کند ، روی سرتاسر آن گلیمی پهن می‌کنند که آنهم بدست

بالا تر می ایستند که بشود به راحتی داخل و خارج شد و سپس اثاثیه روی چل جا به جا می گردد . يك چاله كوچك توی چادر و يك چاله بیرون چادر برای درست کردن آتش و آماده کردن چای و خورد و خوراك نیز می کنند که همان اجاقشان است . و باین طریق این چادر که اکنون نامش « بهون - bohun » است ، آماده برای مأوای يك خانواده بختیاری است و برای برپا کردن آن بیش از دویست نفر لازم نیست و يك زن و يك مرد بختیاری در عرض چند دقیقه این کار را به سهولت انجام می دادند . معمولاً در يك سوی پهنای چادر بكمك « نی چیت - ney cit » که از نی های در کنار هم قرار گرفته و بوسیله ریسمان به هم متصل شده بوجود آمده است ، محلی می سازند که شبها بره ها و بزغاله های خیلی كوچك را در آن جای دهند .

کلاترآن و سرکردگان طوایف برای پذیرائی از مهمان چادری برنگ سفید می زنند که کاملاً بین ساه چادرها مشخص است . دوتکه فرش تویش می اندازند و يك یا دودست رختخواب (بسته به تعداد مهمان) در آن قرار می دهند که نقش پستی را نیز بازی می کند .

دامداری :

رکن اصلی اقتصاد در بختیاریهای کوچر دامداری است . همین دام است که عامل کوچ می شود و ایل را بدنبال خود به سردسیر و گرمسیر می کشاند . از ابتدا چنین بوده و گریز از آن امکان ندارد .

دام باید سیر باشد و از گرما و سرما محفوظ تا بتوان با تکیه به آن چرخ اقتصادی زندگی را گرداند . در زمستان و تابستان به مراتع سرسبز و آب و هوای ملایم احتیاج دارد و چون بختیاری کوچر با دام زندگی می کند و دامداری برایش اعتبار و سرمایه ایست ، برایش عادی شده که به این زندگی خو بگیرد و حتی نوع دیگرش را قبول نداشته باشد .

البته دامداری تنها رکن اقتصادی در میان بختیاریهای کوچر نیست بلکه کشاورزی نیز به همراه آنست ولی يك شغل جنبی محسوب شده و برای كمك به معیشت است و در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد و فقط احتیاجات داخلی را تأمین می کند . ولی این دامداری است که شعاع تأثیرش به بیرون از حیطه ایل کشیده می شود و مازاد احتیاجش را بر طرف می کند . بدین معنی که با فروش دام سایر احتیاجاتش را که خود قادر به تهیاش نیست مثل قند و چای و لباس و سایر لوازم دیگر را تأمین می کند . از فرآورده های دامی فقط دوغ و كشك و ماست و مقداری از روغنش را به مصرف داخلی میرساند و بقیه را به بیرون از ایل می فروشد . اهم فرآورده های دامی که به خارج از ایل فروخته می شود به ترتیب اهمیت گوشت و پشم و روغن است .



زنان بختیاری بافته می شود و خودشان آنرا « لی - ley » می نامند . البته چینن اثاثیه بعد از برپا کردن چادر صورت می گیرد . بعد از چینن سنگها چادر را روی زمین پهن می کنند و در قسمتی که قرار است در چادر باشد ، باندازه نیم متر در حاشیه آن میخهای چوبی را روی زمین می کوبند و « وریس » ها را که يك سرش به چادر متصل است به میخ ها می بندند و « وریس » های پشت چادر را به « هر که » ها قلاب می کنند و دوسر « هر که » ها را زیر سنگها می گذارند . چون پشت چادر در اثر چینن خورجینها و رختخوابها گرفته می شود و مانع نفوذ آفتاب می گردد ، معمولاً قسمت جلوی چادر يك یا دو « لت » اضافه تر باید داشته باشد . با در نظر گرفتن این محاسبه « منتل » ها را به زیر چادر می گذارند و دوشاخه ستونها را به میان « منتل » ها تکیه می دهند و چادر را برپا می کنند . اگر قدرت کشش « وریس » ها زیاد بود آنها را کمی شل می کنند . باین ترتیب چادر برپا می شود و با قرار گرفتن « پیش » ها دروازه چادر

پشم چینی :

پشم برده ها و موی بزها را هر سال در اواسط بهار می چینند. ابزار کارشان قیچی آهنینی است که خودشان « چره - Căra » می گویند که تشکیل شده از دو تیغه آهنی لب تیز که دو حلقه در انتهای هر تیغه دارد و از میان این دو حلقه چوب کوچکی رد شده است که حکم لولا را دارد. موقع پشم چیدن از هر دو دست استفاده می کنند. دام را یکی روی زمین می خواباند و دیگری چره را به یک دست می گیرد و با کمک دست دیگر دهانه قیچی را باز و بسته می کند و به کمک فشار هر دو دست پشم را می چیند.

گوسفندان را هر سال چره می کنند ولی موی بز را تا لازم نباشد نمی چینند بخصوص موی بز ماده را. خودشان می گفتند که طبیعت گوسفند گرم است و پشمش هم زود در می آید و چیدنش اشکالی ندارد ولی طبیعت بز سرد است و مویش هم دیر در می آید و اگر به چینند در اثر سرما از بین می رود. فقط بزهای نری را که می خواهند روانه کشتارگاه کنند مویش را می چینند. مهمترین استفاده ای که از موی بز می برند برای بافتن سیاه چادرها و ریسمانهاست. در موقع پشم چینی عده ای که در این امر تقریباً استاد هستند دعوت می کنند و با کمک چوپان پشم چینی را تمام می کنند.

شیردوشی :

برای دوشیدن شیر، دامها را باید از بین دو دیواره که یا از سنگ است و یا از نی چیت عبور داد. این معبر را خودشان « دوم - dum » می گویند. انتهای این گذرگاه تنگ و ابتدایش باز است. دامها یا همی چوپانها به میان این گذرگاه رانده می شوند و دو نفر زن در انتهای این معبر، پشت به دهانه باز آن می نشینند و هر کدام دیگچه ای جلوی پایشان می گذارند. دو نفر از چوپانها هم بالای سرشان می ایستند. دامها را دو تا دو تا پیش می کشند و سر هر کدام را یکی از چوپانها نگه میدارد و زنها دویای عقب دام را به در دو طرف دیگچه قرار می دهند. سرانگشتان را با شیر داخل دیگچه تر می کنند و شیر را توی دیگچه ها میدوشند. معمولاً پارچه نازکی روی دیگچه ها می کشند که شیردوشیده شده از صافی بگذرد و به درون دیگچه برود. این کار به نوبت و به سرعت انجام می گیرد تا همه دامها دوشیده شوند، یکی از چوپانها، گوسفند هائی را که شیر ندارند از میان این معبر رد می کند و به بیرون می فرستد. بعد از دوشیدن بزها را توی گله می فرستند تا باقیمانده شیری که در پستان مانده است بمکند.

ایل که از گرمسیر بر می گردد بره ها کم کم جانی گرفته اند و بره های نر تقریباً سه ماهه و چهار ماهه می شوند و آماده برای پشم چینی و فروش به چوبدار و قصابهای محلی. بعد از اینکه پشمشان چیده شد سر و کله چوبدارها پیدا می شود و گله گله می خرنند و می برند. البته چوبدارها حساب و کتابی پیش خودشان دارند. بره را دید می زنند و قیمتی رویش می گذارند، قیمت يك كيلو گوشت را از قیمت اصلی کم می کنند برای اضافاتی که در قصابی از آن جدا می شود و هدر می رود. ده تومان برای باربری و ده تومان برای مزد چوپان که تا مقصد برساند و ده تومان هم برای سود خودشان از قیمت اصلی که دید زده اند کم می کنند. در حقیقت در مجموع بین سی و هفت تا چهل تومان از قیمت اصلی کم می شود و بهائی که چوبدار برای بره می پردازد مازاد آن است که اگر بازار گوشت مناسب بود مورد توافق طرفین قرار می گیرد و معامله انجام می شود.

شرایط طبیعی و زمان کوچ و فاصله سردسیر و گرمسیر و نحوه معاملات و آشنائی با پيله و ران از ابتدا چنان تنظیم شده که طوایفی از بختیاری که سردسیرشان کوه رنگ و کوههای اطراف آن است، هیچوقت دام خود را در گرمسیر نمی فروشند. میش و قوچ و بز نر و ماده را در سردسیر به هم می آمیزند. میش و بزها در گرمسیر می زاینند و بعد از یکی دو ماه با ایل به سردسیر می رسد. بره های سه ماهه نر قابل پشم چینی و فروش هستند، پس، فروخته می شوند. ولی بزغاله ها باید جان بگیرند و گوشتی شوند که یکسال وقت لازم دارد، بزغاله با ایل به گرمسیر بر می گردد و در بهار آینده در سردسیر قابل فروش می شود. قصابهای محلی و چوبدارهای اصفهان خریدار دامهای ایشانند و سود و زیانشان بستگی تامی با بازار گوشت در استان اصفهان دارد.

در خود ایل گوشت خیلی کم مصرف می شود و اگر گوسفند یا بز را سر می برند بیشتر بخاطر مرضی یا پرت شدگی است. خودشان معمولاً پوست گوسفند و بز را درسته در می آورند. از پوست گوسفند که نازک است و کم دوام، برای مشک دوغ استفاده می کنند و از پوست بز که ضخیم تر است و مقاوم تر برای مشک آب.

برای جلوگیری از مرگ و میر، دامها مرتب واکسینه می شوند. در حین واکسیناسیون دامها، با دامپزشک طایفه بآبادی که جوانی بوند فوق العاده سخت کوش و تیز هوش و دلسوز که همیشه همراه ایل است، در سردسیر و گرمسیر، آشنا شدیم. نظرش این بود که دامهای بختیاری از نقطه نظر شیر و پشم نسبت به نقاط دیگر مرغوب ترند. از لحاظ پشم که در ایران در درجه سوم قرار دارند. اول مال مشهد است یعنی مال قره گل.

آمیزش و باروری دامها :

نر میش و نر بز را بیست روز از تابستان مانده یعنی در حدود دهم شهریور توی گله رها می کنند. برای بارور کردن هرصد رأس میش ۵ قوچ و برای بارور کردن هرصد رأس بز ۵ رأس بز نر « بعدر - Bāde » لازم است. خودشان می گفتند که : موقعی که نروماده در گله به هم آمیخته شد، با در نظر گرفتن اینکه بعضی نمی زاینند و بعضی ها نر میش رویشان نمی رود و در عوض بعضی ها دقلو « جومولو - Jomulu » می زاینند. با هم که جور شوند جمعاً برای صدتا میش توی گله میتوان صد رأس بره برای سال بعد در نظر گرفت و اگر میش و بز ماده سالم بمانند قادرند که تا ده رأس بره و بزغاله تولید کنند.

بعد از این آمیزش، ۶ ماه و خرده ای دوره آبستنی طول می کشد و در ۴۵ زمستان یعنی اواسط دیماه بره ها زائیده می شوند. دوره باروری و شیردهی میش معمولاً چهارماه و دوره شیردهی بز هفت ماه است.

قوچ تخمی (قوچ آماده برای بهره کشی) تا هفت سال می تواند کار کند و همین مدت هم برای بارور کردن میش ها از آن بهره کشی می کنند ولی بز نر را تا پیش از سه سالگی نمی گذارند کار کند و بعد اخته اش می کنند. بز بعد از سه سالگی هیكلش درشت می شود و به بزهای ماده آسیب می رساند.

طایفه بابادی که من بیشتر در میان آنها بودم بطور تخمینی ۱۰۰,۰۰۰ میش و بز دارند که در حدود ۱/۳ این رقم را گله های بز تشکیل می دهد و در حدود ۴۰,۰۰۰ رأس گاو و گاومیش و اسب و خر و قاطر. تعداد گاومیش ها در حدود سه هزار و خرده ای است که همیشه در گرمسیری می ماند و دیگران نگهداری می کنند. زمستانها در اطراف عنبر و لالی و تابستانها در شیرین بهار، سارن، سیگوند، صلواتی نگهداری می شوند. هر گاومیشی سالی ۷ من روغن می دهد (من در خوزستان برابر ۷ کیلو است) کسی که گاومیش را نگهداری می کند دومن روغن برای مزد نگهداریش بر میدارد و ۵ من بقیه را به صاحب گاومیش بابت اجاره اش می پردازد. استفاده از دوغ و کشک و همچنین استفاده از خود گاومیش برای باربری و کارهای دیگر از حقوق اجاره دار است.

خوراك دامها و مسئله مراتع :

خوراك دامهای دامداران بختیاری فقط علوفه مراتع است و از این بابت هیچگونه ای هزینه را متحمل نمی شوند. فقط اشکالشان بر سر مراتع است که مرتب مورد اختلاف قرار می گیرد. در این مدتی که من در آنجا بودم مرتب و همه جا صحبت از پروانه مرتع و تصرف مراتع از طرف کسانی که

پروانه چرا نداشتند و درگیری های جزئی بین چوپانهای رمه ها و یا صاحبان رمه ها که غالباً با کدخدانمنشی و یا بوسیله مأموران گارد جنگل حل می شد. از صحبت های شان می شنیدیم که خودشان راه حلهائی را پیشنهاد می کردند منجمله :

هرکس باندازه گوسفندانش حق چرا در مرتع را داشته باشد و مثل می زدند که اگر کسی ۵ رأس گوسفند دارد پنج روز و هرکس ۲۰۰ رأس دارد دویست روز حق چرا داشته باشد. برای این کار باید عده ای را حکم قرار داد که دیگر کسی علوفه مراتع را نچیند و نفروشد و فقط باید دام در آن چرا ندهد شود.

یکی می گفت باید برای ده محدوده مرتع تعیین کنند و برای ایلایات محدوده دیگر. دیگری می گفت که هرکس به اندازه دامش مرتع داشته باشد و مختص خودش و هیچ دامدار دیگری حق چراندن دام در این مراتع را نداشته باشد.

چوپان :

زندگی چوپانان شاید ساده ترین نوع زندگی انسان باشد. همیشه در کوه و کمر بدنبال رمه اند و شب و روزشان در بیابان می گذرد و مونسشان گوسفندان و سگ نگهبان گله و گاهی هم نی هفت بندشان. ذوق و سلیقه چوپان است که به گردن بز پیش آهنگ زنگوله ای بزرگ آهنین بنام « درگ - darq » می آویزد و به گردن بره ها و بزغاله ها زنگوله های کوچک برنجی بنام « تیریک - tirik » و به گردن گوسفندان زنگوله های برنجی کوچک دهان بسته ای بنام « گر - gor »، و چه خوب صدای زنگهارا می شناسد و تشخیص می دهد که کدام بز یا بزغاله یا بره یا گوسفند از رمه جدا مانده است و در پشت کدام تپه ای از نظر دور است.

وسائلی که چوپان در کوه و بیابان همراه دارد خلاصه می شود درون يك كوله پشتی که بصورت توبره است و خودشان « کول بچه - kulbaca » می گویند. اگر این توبره را خالی کنید این چیزها را می بینید: تکه ای نان به هم فشرده برای غذای سگ گله که خودشان این نام را « وله - vala » می گویند. يك سفره چهار گوش از پارچه شطرنجی که تکه نانی تویش است برای غذای خودش. يك كتری كوچك سیاه شده و يك استکان و زیر استکانش که این دوتوی کیسه ای نم دین است و همین کیسه را هم خودشان « جوه - java » می نامند. و يك قوطی محتوی قند و جای همین. این چیزها هم همیشه همراهشان است: چوبدستی اشان که « کلاک - kalak » می گویند و تکه ای باریک برای راندن گوسفندان. kalak (کلاک) تنها وسیله دفاعیشان است در مقابل حیوانات درنده. مشکي كوچك که « مشکور - maşkur » می گویند برای آب آشامیدنی. لباسش مثل دیگر بختیارهاست،



زن و مرد بختیاری در کنار یکدیگر با نوای کرنا و دهل به دستمال بازی «رقص با دستمال» می‌پردازند که از نقطه نظر برداشتن یا انواع مختلف دارد و هر نوع رقص آهنگی خاص خودش

برای خود چوپان می‌گیرند. این چوپانان برای چراندن گله‌ها، خرج و لباسشان را می‌گیرند و در آخر کار برای هرده تا گوسفندی يك بره مطابق میلش برای خودش انتخاب می‌کند و بر میدارد و همچنین پشم يك بره را باز هم مطابق میلش و بهترین و زیاده‌ترین پشم را.

وظایف چوپان :

وظیفه عمده‌اش چراندن رمه است و به کوه بردن و نگهداریش. در موقع دوشیدن شیر، دامها را بگه میدارد تا زنها بدوشند. باید تشخیص دهد که کدام شیر دارد و کدام ندارد. موقع پشم‌چینی، گوسفندان را بشوید و آماده برای پشم‌چینی کند. در موقع پشم‌چینی هم کمک می‌کند. وظیفه

شلوار گشاد و کلاه زرد نوک‌تیز کارگری (نه کلاه خسروی). فقط کپنک نم‌دینی اضافه دارد که خودشان عبا می‌گویند. آستین ندارد و بلندیش تا زیر زانو است و جلوی سر تا سر باز است. این عبا موقع خواب و بیداری، از برف و باران و سرما محفوظ نگهش میدارد. چوپانی که ما دیدیم اضافه بر اینها در يك توبره کوچک، توله سگ نوزاد سگ گله‌اش را هم به این طرف و آنطرف می‌کشید تا بزرگ شود و سگ گله‌ای و یار و یاورش باشد.

مزد چوپان

دامداران بختیاری برای چراندن رندهای خود از بختیارهای زرنگ که از کودکی به چوپانی اشتغال داشته‌اند

گوسفند

barra	تا شش ماهه
kâva	از شش ماهه تا یکساله
çiçak	از شش ماهه تا یکساله
miç	میش ماده در اول سال سوم
narmiç	میش نر در اول سال سوم

بز

big	تا شش ماهه
tiçtar	بعد از شش ماه
tirboz	اول دوسالگی
boz	بز ماده در اول سه سالگی
bahda	بز نر در اول سه سالگی
sehis	بز نر جلوی گله

اسامی چهارپایان

اسب

korra	یکساله
kol	دوساله
nuzdin	سه ساله
asb	نر بعد از سه ساله
mâyun	مادیان بعد از سه ساله

خر

hawli	کره
qodu	یکساله
nupâlun	دو ساله
xar	سه ساله
xarrama	خر مناسب برای جفت گیری با اسب که قاطر زائیده شود.

قاطر

çira	یکساله
qodu	دو ساله
nupâlum	سه ساله
qâter	چهار ساله

چوپان در این مواقع میش آوردن و میش بردن و نگهداری است. دشوارترین کارش موقع زایمان میش هاست. همانطور که گفتیم نر میش و نر بز را که یک روز داخل گله می کنند و میش ها و بزها هم همه با هم می زایند و غالباً هم شبها این اتفاق می افتد. چوپان در این موقع در کوه دست تنه است. باید دهان هر بره ای که زائیده شد به پستان مادر نزدیک کند تا مقداری شیر بمکد و جان بگیرد، خودشان این عمل را «فیه fiya» می گویند. بعد از اینکه شیر را مکید درجائی محفوظ می گذارد و این عمل را باید به سرعت برای همه میشهائی که می زایند بکند. صبح که شد باید هر بره ای را پیش مادرش بگذارد که شیرش را بمکد و نباید هم اشتباه کند و این یکی از عجایب است که چوپان خوب تشخیص میدهد که هر بره ای مال کدام میش است. با وجودیکه فقط یک نظر آنرا دیده و آنهم در شب تاریک. میش بره اش را با بو کردن تشخیص میدهد و چوپان با نگاه. خود بختیارها هم از این مهارت چوپانان در تعجبند.

اگر تحت عوامل و شرایط مختلف مثل گرگ به گله زدن یا مریض شدن یا پرت شدن، تلفاتی به رمه وارد آمد، چوپان متحمل هیچگونه خسارتی نیست و ضرر متوجه صاحب رمه است. با این حال سرشکستگی ناشی از این خسارت را چوپان در اثر تربیت ایلی نمی تواند تحمل کند و غالباً پیش آمده که در اثر چنین حوادثی چوپان خجل شده و خودش از پیش صاحب رمه رفته است هرچند که مدتی بیکار بماند. برای اینکه چنین وضعی پیش نیاید، با جان و دل از رمه نگهداری می کند و همه نوع دشواری را متحمل می شود.

اسامی دامها:

گاو

guvar	بچه گاو نوزاد تا نزدیک به یکسال
pârîna	یکسال
pel	دو ساله نر
çangol	دو ساله ماده
nuand	سه ساله نر
nuhri	سه ساله ماده
mâgâ	چهار ساله ماده
varzâ	چهار ساله نر

دیری نویسنده کی

(۸)

محمد تقی دانش پژوه

ششم - منشآت و نامه های دیران و کارکنان دیوانها و مستوفیان که از بهترین منابع تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران به شمار است و میتوان با خواندن آنها تاریخی مستند تدوین نمود و بسیاری از مشکلات متون تاریخ و جغرافیا و ادب را با آنها حل کرد و اصطلاحات علمی و اداری بیشتری از آنها بیرون کشید.

فهرست کردن تکتک نامه ها و سندها که جداگانه و یا در مجموعه ها و جنگها و کتابها هست کاری است بسیار دشوار و هنوز کتابی کامل در این زمینه نداریم در فهرستهای اروپایی و ایرانی پاره ای از آنها را شناسانده اند. در کتاب فهرست ترویتکایا Troitskaya چاپ ۱۹۶۸ مسکو اسناد مربوط به خانان خوقند در سده ۱۹ که شماره آنها به ۳۸۰ میرسد سیاهه و فهرست شده و بسیار سودمند است. مؤسسه علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگه هایی از روی فهرستهای دانشگاه و مجلس تهیه کرده که نمیدانم سرنوشت آنها چیست. این کار در صورتی عملی میشود که کتابخانه های مجلس و ملی و دیگر کتابخانه های مجموعه ها اسناد خود را خواه مدون یا جدا جدا با تحلیل و تجزیه فهرست کنند و کسی بنشیند از روی فهرستها سیاهه ای از نامه ها و اسناد با روشی علمی تهیه نماید. تا محققان بتوانند آنچه را که میخواهند بیابند و دنبال اصل آنها بروند و از آنها بررسی کنند.

من در اینجا از چندین مجموعه منشآت و اندکی از سندهای تکی یاد میکنم که به این دوره ها مربوط خواهد بود:

۱ - سده ششم

۲ - سده هفتم و هشتم

۳ - دوران تیموری

۴ - پس از این تا دوران صفوی

۵ - روزگار تیموریان هند.

۶ - دوران نادر و زند و قاجار.

۱ - قبالة فارسی از ختن مورخ ۵۰۱.

در مجله انجمن نمایونی آسیایی در ۱۹۰۳ و ۱۹۴۲ هر يك مقاله ای درباره آن هست و آقای مجتبی مینوی توانستند آن را درست بخوانند.

(فهرست اونس ۱۱ - نشریه ۴ : ۶۸۸ - فرهنگ ایران زمین ۱۴ : ۲۷۷).

* موزه بریتانیا Or 6410

۲ - قبالة دیگر از همانجا بهمین تاریخ .

* موزه بریتانیا Or 6411

۳ - منتجب‌الدین مؤید (یمین) الدولة علی بن احمد کاتب بدیع اتابک جوینی دبیر سلطان سنجر (۵۱۱ - ۵۵۲) وزنده در ۵۱۶ پیش از مرگ سنجر به فرمان ناصرالدین ملک‌الوزراء ابوالفتح طاهر بن فخرالملک مظفرین نظام‌الملک طوسی وزیر سنجر درج ۵۲۸/۱ تا مرگش در ذیح ۵۴۸ عتبه‌الکتبه ساخته است .

(یادنامه دین‌شاه ایرانی گفتار قزوینی ص ۱ - ۱۷ چاپ ۱۹۴۸ - جهانگشای جوینی ۲ : ۹ - لب‌البالباب ص ۷۷ - سبک‌شناسی ۲ : ۳۷۷ و ۱ : ۷۸ - بیست مقاله قزوینی ۲ : ۱۵۸ - تذکره دولتشاه ص ۹۰ - فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۱۱۲ - ادبیات ۱ : ۵۳۳ - معارف ۲ : ۱۸۲) .

* قاهره مورخ ۶۷۱ ش ۱۹ ادب فارسی (ش ۱۶۲۶ فهرست طرازی) .

۴ - رشیدالدین محمد بن محمد بن عبدالجلیل وطواط منشآت دارد که معین‌الدین سدیدالائمة محمد بن عبدالخالق میهنی مؤلف دستور دبیری آنها را بنام عرایس الخواطر و نفایس النوادر گردآوری کرده است (استوری ۱ : ۲۵۹) .

* ایاصوفیا ش ۴۱۵ (فهرست فیلمها ص ۵۲۳) .

* پاریس A.B. 1615 (فهرست فیلمها ص ۲۰۹) .

* سنا ش ۲۱۸ ش ۷۲ بیانی (نشریه ۲ : ۴۴ و ۶ : ۴۸) .

* فاتح ۴۰۱۵/۱ و ۴۰۷۴/۱ (فیلمها ص ۴۱۷ و ۵۲۳) .

* لنینگراد Or C 816 ص ۵۷۴ فهرست (فیلمها ص ۲۰۷) .

* موزه بریتانیا (فهرست فیلمها ص ۵۲۹) .

۵ - بهاء (شمس) الدین محمد بن موبد نسوی بغداد منشی علاءالدین تکش درگذشته ۵۹۶ اتتوسل‌الی‌الترسل دارد درسه قسم : مناشیر دیوانی و فتوح و عهود و معاهدات ، امثله و مکاتبات از حضرت به ملوک و اصحاب اطراف ، اخوانیات و ملاطفات که خود بغدادی به بزرگان و دوستان نوشته است ، مورخ ۵۷۷ - ۵۸۰ و ۵۹۶ (استوری ۱ : ۲۶۰ و ۲۱۲۷ - فهرست فیلمها ۶۱ و ۲۰۹ و ۵۹۳) .

* ادبیات ۴۴ ج (۱ : ۴۶۳) تکه‌ای مورخ ۵۲۸ (?) .

* پاریس S.P. 1353 مورخ ۶۸۴ (بلوشه ۲ : ۲۶۰ ش ۱۰۵۱) .

* لیدن ش ۲۸۶ (۱ : ۱۶۹) مورخ ۶۶۸ و ش ۲۸۷ (۱ : ۱۷۲) مورخ ۸۵۰ .

* ملی (معارف) ۲ : ۱۸۲ (عکس نسخه پاریس و نسخه ۳۷۶۳ لیدن) .

* ملک ۶۳۲۳/۵۴ .

* مجلس ش ۵۳۲۰ ازسده ۱۰ (۱۶ : ۲۳۳) .

* نورعثمانی ۴۳۰۰ مورخ ۶۶۲ .

۶ - سعدالدین وراوینی (آغازسده هفتم) مکاتیب دارد .

(مجله ادبیات س ۵ ش ۱ و ۲ ص ۵۱ - فهرست ادبیات ۱ : ۴۲۱) .

* فاتح ۵۴۰۶/۵ مورخ ج ۱ ر ۷۰۹ (فهرست فیلمها ص ۴۰۵) .

۷ - محمد بن صدرالدین خوارزمی دیوان المراسلات من کلام‌البغاء یا منشآت دارد که نامه‌های درباری و دیوانی سلجوقی و خوارزمشاهی و مغولی است از منتجب‌الدین بدیع اتابک جوینی و رشید وطواط و عبدالواسع جبلی و مخلص‌الدین ابوالفضل منشی و معین‌الدین اصم و نصیرالدین محمود بن ابی‌توبه درنامه‌ها و احکام سلاطین ماضی و از شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی و عظام‌الملک جوینی و معین‌الدین سلیمان پروانه .

(دیباجه حدایق السحر فی بدایع الشعر از اقبال ص ۴۶ - ۵۲ - دیباجه اسناد و نامه های تاریخی ایران از مؤید ثابتی ص ۹ - ۱۸ به نقل از قزوینی - فهرست فیلمها ۲۰۷ - نشریه ۲ : ۲۶۰).

لنینگراد موزه آسیایی Or. C. 816 (ص ۵۷۴ فهرست).

۸ - منشآت سلجوقی و خوارزمشاهی مورخ ۶۱۶ (دیباجه اسناد و نامه های تاریخی مؤید ثابتی ص ۱۷ - نشریه ۴ : ۳۴۱).
* ملی تبریز (نخجوانی).

۹ - نورالدین منشی کرکندی نیشابوری پسر تاج الدین علی بن ابی المعالی کریم الشرق وسائل الرسائل و دلائل الفضائل در چهار قسم گویا از ۶۱۸ تا ۶۲۲ نگاشته است.
(دیباجه آقای مینوی بر سیرت جلال الدین فینکبرنی ص نو - معارف ۲ : ۱۸۱).
* قونیه (عزت قویون اوغلو).
* منیچستر (جان رایلند).

۱۰ - رضی احمد بن محمد (محمود) بن احمد سمرقندی نقایس الکلام و عرایس الاقلام دارد که در ۶۴۳ ساخته و در دو بخش است :
امثله ، مفاوضات .

منشآت آن پس از مقدمه آغاز میشود و آراسته است به نظم ، نام «حضرت داد ملک شاه به کاشان» و امیر بهاء الدین مرغینانی و ناصر الدین امامزاده در آن دیده میشود .
* ایاصوفیا ش ۴۳۳۶ (فهرست فیلمها ص ۲۶۷).
* انیورسیت ش ۱۲۰۲ (فهرست فیلمها ص ۲۶۷).
* ملک ش ۸۵۰ از سده ۹ .

۱۱ - ابوبکر بن زکی مطب قونیوی صدر^۱ روضة الکتاب و حقیقة الالباب را در اواخر رمضان ۶۷۷ پایان برده است .

* آنکارا ایل خلق ش ۶۶۴ مورخ اواخر رمضان ۶۷۷ واصل .

* استانبول دانشکده ادبیات مورخ آغاز محرم ۸۷۷ .

* ایاصوفیا ۴۰۱۵/۲ (فهرست فیلمها ۵۲۳).

* برلین ۱۰۵۴/۱۰ پرچ .

* نخجوانی ش ۳۶۸۷ نوشته در ۱ ج ۷۳۷/۲ (نشریه ۴ : ۳۰۳).

از اوست ریحانة الکتاب فی رسائل الاصحاب که در دیباجه چاپ ۱۳۴۹ تبریز ص ۲۵ ازان یاد شده است .

۱۲ - رشید الدین فضل الله همدانی در دیباجه التوضیحات الرشیدیه نامه هایی از ۱۰۲ دانشمند زمان خود گذارده که از کتاب اوستایش کرده اند و من فهرستی از آنها از روی نسخه های ۱۸۸ ج ادبیات و ۲۳۰۰ و ۲۳۲۲ احمد ثالث (فهرست فیلمها ص ۳۷۶) در فهرست کتابخانه دانشکده ادبیات (۱ : ۴۸۰) داده ام یکی از این دانشمندان در نامه خود به زبان لری نوشته است .
از اوست سوانح الانتکار رشیدی یا مکاتیب رشیدی : که محمد ابرقوهی نامه های او را در آن گذارده است (استوری ۱ : ۷۲ و ۱۲۳۰ - چاپ محمد شفیع) پنجاه و دو نامه در آن هست برخی مورخ شعبان ۶۹۰ از نیساریه یا سلطانیه و شعبان ۶۷۰ از طوس .
* اونیورسیت ش ۸۸۴ فارسی (فهرست فیلمها ص ۲۰۳).
* برون (فهرست نیکولسون ص ۱۴۶).

۱ - چلی می نویسد که او در ۷۹۴ در گذشته است و گویا غلط چاپی باشد و درست آن گویا ۶۹۴ است .

* لنینگراد B 938 (ص ۵۷۴ فهرست) .
 * ملك ش ۳۷۰۲ ، نیز مجموعه ۵۶۸۵ كه نامه رشید به صائن تركه و دیگران
 در آن هست .

۱۳ - المختارات من الرسائل من انشاء الصدور والافاضل ، پس از دیباچه نخستین عنوان
 آن چنین است « كتاب كتبه الصدور السعيد كمال الاسلام عبدالله الخجندی الى ظهير الدين البسطامي »
 از انتشارات سده ۷ است .

* جامع یزد ۱۸۱۰۳ ، نسخ محمود بن بختیار اتابکی در روز چهارشنبه ۱۷ محرم
 ۶۷۳ ، از آن تاج الدین عبدالله بن ناصر الدین عمر خالویه ، خریداری منصور بن محمد بن نصر
 در رمضان ۷۳۵ و مسعود بن محمود مولوی ، از آن محمد شفیع ، در ۱۵۵ برگ .

۱۴ - مشرف بن مؤید بغدادی خوارزمی نامه هایی به فخر رازی و صدر بخارا نوشته است .
 * ملك ش ۴۶۵۷ مورخ ۱۰۶۳ .

۱۵ - عزیز الدین عبدیل انشاء دارد به فارسی و اوگویا از دانشمندان سده ۷ است
 (فهرست فیلمها ص ۴۲۳ و ۴۲۸) . در تشریه (۶ : ۸ - ۴۹۷) از محمود بن علی بن ابی علی عبدیل
 زنده در ۶۸۰ یاد شده است ، نام ابوعلی بن عبدیل در تاریخ قم (ص ۳۲) دیده میشود .

۱۶ - امیر خسرو دهلوی در گذشته ۷۲۵ رسائل الاعجاز یا اعجاز خسروی دارد كه در
 ۷ شوال ۷۱۶ درباره ده گونه سبك بنام علاء الدین محمد شاه خلجی و پسرش قطب الدین
 مبارك شاه ساخته است . چاپ لكهنو در ۱۸۷۶ و ۱۸۶۵ .

* ایوانف ۲ : ۱۱۴ ش ۱۲۵ .

* بادلیان ۱۳۳۷ .

* بانکیپور ۹ : ۷۳ و ۸۱ ش ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۷۱ .

* بمبئی (دانشگاه) ص ۳۳ ص ۲۰ .

* بهار ۱ : ۲۰۶ ش ۲۶۷ .

* پاریس S.P. 1183 (بلو ش ۲ : ۲۶۵ ش ۱۰۵۳) .

* پرچ ش ۱۰۵۵ ص ۱۰۰۶ .

* دانشگاه تهران ۲ : ۱۸۰ .

* ملك ۶۱۸۰ .

* موزه بریتانیا (ریو ۲ : ۵۲۷) .

عنوان نامه خیالات او در بنگال (ایوانف ۲ : ۱۱۴ ش ۱۲۶) و در دیوان هند (ش
 ۱۲۲۱) هست .

۱۷ - جنگ تاج الدین احمد وزیر مورخ ۷۶۸ و ۷۸۲ كه در نشریه كتابخانه مرکزی
 دانشگاه (۴ : ۴۷۰) و مجله وحید (۲ : ۸ ص ۵۰) و فهرست فیلمهای كتابخانه مرکزی
 (ص ۶۸۴) از آن یاد شده است .
 * شهرداری اصفهان ش ۳/۲۱۰ ، فیلم ش ۲۴۲۵ دانشگاه .

۱۸ - جنگ سده ۷ و ۸ دارای منشآت شمس الدین محمد جوینی و صاحب علاء الدین
 وقاضی فخر الدین هروی (مانند جنگ ماردینی) و دیگران كه نسخه آن در اونیورسیتته (ش ۵۵۲)
 هست (فیلم ش ۲۴۲ دانشگاه تهران ، ص ۴۴۳ و ۶۲۱ فهرست فیلمها) .

۱۹ - منشآت و مكاتیب فرید الدین چلبی به بهاء الدین وحاجی پاشا و محمود چلبی
 و نامه عبدالجبار باو و شعرهای نجومی همین چلبی .
 * ادبیات ش ۱۹۳/۳ حکمت (۲ : ۵۱) .

۲۰ - ملك الشرق و الوزراء عين الملك عين الدولة والدين عبدالله محمد شرف ماهرو (پایان سده هشتم) منشآت دارد که در آن نامه‌های درباری و خصوصی مربوط به تاریخ هند آمده است (چاپ شده است).
* ایوانف ۱ : ۱۴۵ ش ۳۳۸ .

۲۱ - بدرالدین یحیی بدخشی رومی درباره نامه‌های دربار سلجوقیان روم (۴۷۰ و ۶۹۶) التوسل ائی التوسل دارد (فهرست فیلمها ص ۵۹۳).
* پاریس S.P. 1353/1 مورخ ۸۱۶ (بلو شه ۲ : ۲۶۱ ش ۱۰۵۱) .

۲۲ - عبدالحی ماردینی جنگی دارد مورخ ۸۲۰ اندی که در یادداشت‌های قزوینی (۵ : ۹) و بحث در آثار و افکار واحوال حافظ دکتر غنی (۱ : یزوسج و ۹) و فهرست مجلس (۱۲ : ۲۴۱ ش ۴۵۵۹) از آن یاد شده است و فیلم آن به شماره ۱۶۰۶ در دانشگاه هست (فهرست فیلمها ص ۶۱۵) .

۲۳ - قوام‌الدین محمد بن ضیاءالدین ابی بکر حسین بن علی یزدی در گذشته ۸۳۰ منشآت دارد .
* سنا ش ۳۱۶ (۲ : ۴۵ و ۶ : ۵۳۰) .
* دانشگاه ۲۵۷۶ مورخ ۸۲۸ بادیوان .

۲۴ - شرف‌الدین علی بن ضیاءالدین ابی بکر حسین بن علی یزدی در گذشته ۸۵۸ منشآت دارد که در شیراز سال ۸۲۸ بنام ابوالفتح ابراهیم سلطان ساخته است در یک مقدمه و سه مقاله ، آغاز آن در نسخه برون مانند فتح‌نامه صاحب قرانی (ش ۱۹۰ دیوان هند و ۱۶۰ بادلان) است از ابوالفتح ابراهیم سلطان که گزیده ظفرنامه یزدی است (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۱۲۰۲ - استوری ۱ : ۲۸۴ و ۲۸۷ - نشریه ۲ : ۴۵) .

* برلین ش ۱۰۹۵ (پرچ) نستعلیق در ۵۳ گ ۱۷ س .
* دانشگاه ۲۵۷۶ (دیوان و منشآت قوام‌الدین محمد یزدی) .
* روان کوشکو ۱۰۱۹ مورخ ۸۶۷ (فیلم ۴۸۴ ص ۲۵۹ فهرست فیلمها - نشریه ۲ : ۲۸۱) .
* سنا ش ۳۱۶ (۶ : ۵۳۰) .
* طویقیوسرای ش ۶۷۶ مورخ ۷ شعبان ۸۶۷ با اشعار او .
* کیمبریج (7) H 5 برون (ص ۱۰۷ فهرست نیکولسون) از سده ۹ با تاریخ ۸۴۹ .
* ملك ۳۶۸۵ در دیوان از سده ۹ .

۲۵ - شهاب‌الدین منشی محمد بن غیاث‌الدین علی بن معین‌الدین جمال‌الاسلام همایون‌نامه دارد که بنام غیاث پیر احمد در ده باب ساخته است و او را ترسلی هم هست (ملك ش ۳۸۳۱) .
* دانشگاه ۵۷۶۰ (۲۶۰ نفیسی) .
* سلطان‌القرائی از سده ۱۱ .

۲۶ - جلال‌الدین یوسف اهل جامی در ۸۰۴ - ۸۴۱ فرائد غیائی نگاشته است که نسخه لیدن آن تاریخ ۱ ج ۸۶۱/۱ دارد و من از نسخه‌های آن در فهرست دانشگاه ۱۴ : ۳۷۱۰ و ۴۰۵۷ و فهرست فیلمها (ص ۱۴۵) یاد کرده‌ام (نیز فهرست لیدن ۲ : ۸۵ ش ۶۰۶۸) محمد شفیع لاهوری درباره آن مقاله‌ای دارد (یادنامه او (ارمغان علمی) ص لچ) در دیباچه اسناد و نامه‌های تاریخی مؤید ثابتي (ص ۱۸) از نسخه مورخ نزیک ۸۴۵ ملك یاد شده است .

۲۷ - منشآت دوره سلطان محمد فاتح (۸۵۵ - ۸۸۶) به عربی و فارسی و ترکی ، از روی نسخه کتابخانه ملی وین H. O. 161 که تاریخ ۸۷۱/۲۴ تا رجب ۸۷۸ دارد و یکوشی نجاتی لوغال وعدنان ارزی در استانبول سال ۱۹۵۶ چاپ شده است .

۲۸ - شیخ بهاء الدین نهنوی چونپوری در گذشته پیش از ۹۰۰ صحائف الطریقه دارد که در ۸۹۶ ساخته و پسرش من الله ادهن چونپوری (در گذشته ۹۷۰ در ۱۰۰ سالگی) بر آن دیباچه‌ای نگاشته است. شماره نامدهای آن به نود میرسد و برخی از آنها مورخ ۸۷۰ است و تاریخ ۹۰۴ هم در آن دیده نمیشود.

* موزه بریتانیا (ریو ۱ : ۴۱۳).

۲۹ - نورالدین عبدالرحمن بن نظام الدین احمد جامی (۸۱۷ - ۸۹۸) رقعات و مراسلات و منشآت دارد که در مجله ادبیات تبریز از ش ۸۱ تا ۸۴ بچاپ رسیده است.

(فهرست آثار جامی چاپ تاشکند سال ۱۹۶۵ فهرست نامها - جامی حکمت ص ۲۰۵).

* افغانستان ص ۱۳۵ فهرست بورکوی.

* ایوانف ش ۱۲۹ ج ۲ ص ۱۱۶.

* باکو ش ۱۲۰۸ - ۱۲۲۰.

* بانکپور ج ۹ ش ۸۶۳ تا ۸۶۵ و ج ۱۸ ش ۱۸۰.

* آتش ۸/۵۸۵ و ۲۰/۵۸۶ و ۲۱/۵۹۱ و ۱۲/۵۹۲ و ۶۳۳.

* دانشگاه (۲۰۵ نفیسی).

* ملك ۶۰۴۵ مورخ ۱۲۰۵.

* موزه بریتانیا Or. 10906 مورخ ۸۹۸ (فهرست اونس ۷۸ - نشریه ۴ : ۶۸۹).

۳۰ - نظام الدین امیرعلی شیرنوازی جغتایی هروی (۸۴۴ - ۹۰۶) که نامه او به ملك

افضل درست هست (ملك ۴۱۷۱).

۳۱ - حسین هروی : جوامع الانشاء دارد که در نخستین نامه آن از شیخ الاسلام احمد

و مقامات او یاد شده و دومین آن نامه حسن بیک است به سلطان حسین میرزا، در پایان نامه سلطان

اویس والی آذربایجان است به شاه شجاع کرمانی و نامه شاه شجاع در پاسخ سلطان حسین. در میانه

نامه امیرعلی شیرهم هست.

* نور عثمانی ش ۴۳۰۱ نستعلیق در ۲۵۱ برگ، وقف عثمان خان بن مصطفی خان

(فیلم ش ۱۸۰ ص ۷۰ فهرست).

۳۲ - خواجه شهاب الدین عبدالله پسر خواجه شمس الدین محمد مروارید بیانی کرمانی

(۸۶۵ - ۹۳۲) در منشآت شرف نامه دارد در یک مقدمه و چند مقاله و یک خاتمه و در آن فتح نامه

مورخ ۸۹۲ آمده است و آن در و سباین به سال ۱۹۵۹ بچاپ رسیده است (دانشگاه ۲ : ۲۸۶ -

خوشنویسان بیانی ص ۳۵۰ - راهنمای کتاب ۱۰ : ۵۲۱).

* آستان قدس ۷ : ۳۳۶ و ۵۹۳.

* اصفهان نسخه روضاتی (نشریه ۵ : ۱۴۳).

* افغانستان ص ۲۶۳.

* ایوانف ۲ : ۱۱۶ ش ۱۳۰.

* بادلیان ۱۳۶۰.

* بیانی ۱۳۶۰ (نشریه ۲ : ۴۵).

* تاجیکستان ۱ : ۲۳۷ فهرست.

* دانشگاه ۱۴/۴۸۶۴.

* رهاتسک ص ۶۱ ش ۸.

* طویقیوسرای ص ۱۲۴ ش ۳۲۸.

* قاهره ۲ : ۱۹۴.

* مجلس ۶ : ۲۰۹.

- * ملك ۳۷۹۸ نستعلیق ملك محمد كاتب تبریزی مورخ ۹۸۰ .
- * موزه بریتانیا (ریو ۱۰۹۴ - اونس ۷۷) .
- * وین (فلوگل ۳ : ۴۵۴) .
- ۳۳ - جواهر الانشاء گویا ازسده نهم است .
- * تبریز نخجوانی (دیباچه اسناد و نامه های تاریخی مؤید ثابتی ۱۸۶) .
- ۳۴ - نصرالله بن عبدالمؤمن سمرقندی منشآت دارد که در آن نامه هایی از خود و فریدون عکاشه و تاج الدین ملك اختسان و خواجه نعمان الدین شیرازی معین الدین جامی و مرتضی اعظم وسید مطهر شیرازی و خواجه شهاب الدین مسعود شیرازی و جلال الدین شاه خوافی و رشید وطواط و برهان الدین ابواسحاق کرمانی گذارده و بنام شاه رخ آن را ساخته است (نشریه ۲ : ۴۳ و ۶ : ۴۷۹ دانشگاه ۲ : ۲۸۱) .
- * سنا ش ۲۱۸ (۷۲ بیانی) ازسده نهم .
- * دانشگاه ش ۸۹۰ و ۵۵۶۷/۲ (۶۶ نفیسی) .
- ۳۵ - مجموعه اسناد شهر گرگان که چند تایی از آنها در استرآباد نامه چاپ شده و عکس بسیاری از آنها در کتابخانه مرکزی دانشگاه هست و ازسده دهم آغاز میشود .
- ۳۶ - کتاب تمثیل دریک دیباچه و پنج بخش به ساخت مرقع به خط اختیار بن علی منشی جنابدی .
- * مجلس ۵۱۱۹ (۷۶ : ۱۵) .
- ۳۷ - قاضی میرحسین بن معین الدین یزدی در گذشته ۹۱۱ را منشآت است که چندین نسخه دارد (فهرست فیلمها ص ۲۵۸) .
- * آستان قدس (۳ : ۱۹۴) .
- * ادبیات ش ۱۵ و (۱ : ۴۹۱) .
- * سنا ش ۳۱۵ .
- * قاهره (فهرست طرازی ۲ : ۱۹۵ دونسخه) .
- * ملك ۱۷۴۲/۶ و ۳۸۳۳/۱ ازسده ۱۰ .
- ۳۸ - شیخ ابواسحاق ، منشآت و مکاتیب او را مرید او حسین بن معین الدین میبیدی در چهار رکن و یک دیباچه گرد آورده است .
- * ملك ش ۶۲۷۷ مورخ ۱۰۴۳ .
- ۳۹ - سلطان حسین میرزای بایقرا (۸۷۵ - ۹۱۱) را مکاتیبی است (راهنمای خطوط خوش کتابخانه سلطنتی ش ۲۰ و ۲۱) .
- * شاهنشاهی ، تعلیق قاضی اختیارالدین حسن گنابادی در ۹۳۵ در ۳۲ ص .
- * شاهنشاهی ، شکسته تعلیق خواجه اختیارمنشی در ۹۷۰ در ۳۰ ص .
- * موزه بریتانیا Or 7731 (فهرست اوش ۷۷) .
- ۴۰ - عبدالغفار صدیقی حسینی خراسانی نیشابوری هروی گویا شاگرد جامی در بخارا سال ۹۲۲ بنام سلطان سلیم شاه یکم به پیروی از عبدالرحمان جامی به سبکی بسیار شیوا صحیفه الاخلاص ساخته است .
- پاریس AF 212 (بلو ش ۲ : ۲۷۶ ش ۱۰۶۱) .
- ۴۱ - کتاب الخطاطین منشآت و مکاتیب زمان ظهیرالدین بابر شاه (۹۳۲ - ۹۳۷) است به فارسی .
- * ملی تبریز ۲۷۵۷ نوشته ۹۲۷ (نشریه ۴ : ۳۱۴) .

۴۲ - نامه بابر پادشاه (۹۳۲ - ۹۳۷) به میرزای کامران .

* تاجیکستان ۱ : ۲۴۹ .

۴۳ - نامه امیر معصوم بیک پسر دانیال به خانهای خراسان .

* دانشگاه ۱/۶۵۳۳۴ (ش ۱/۱۰۳۸ نفیسی) .

۴۴ - شریف بن علی حسنی جنگی ساخته و در آن شعرها و نامهها و مطالب تاریخی

و اخلاقی و عرفانی گذارده است .

* نسخه موزه آرکئولوژی ترکیه ، به شماره ۸۶۲ در ۱۹۷ گ (فهرست فیلمهای

دانشگاه ص ۴۰۸ ش ۱۰۱) .

به خط نستعلیق راسته و چلیپای او و دارای تاریخهای ۹۳۶/۲۴ با امضای او «شریف الحسنی» (ه ر) و شب پنجشنبه ۲۱ ج ۲/۹۳۵ (۳۹ ر) و روزیکشنبه رجب ۹۳۴ ، در پایان تازیانه سلوک یا نامه احمد غزالی است به عین القضاة همدانی (۵۵ - ۶۲ ر) با نام او «شریف بن علی حسنی» . در آن گذشته از مطالب پراکنده بندی است به فارسی از ابویعقوب بن ایوب همدانی شاگرد ابوعلی فارمدی به فارسی (۷ پ) و از کیمیای سعادت و احیاء و رسائل اخوان اصفاء وحدائق الانوار رازی و شواهد النبوة با تاریخ ۹۳۶ (۹۰ پ) و سلسله عرفاء از اسحاق ختلائی ، سید علی همدانی ، محمود مزدقانی ، علاءالدوله سمنانی ، نورالدین عبدالرحمن اسفراینی ، احمد ذاکر جوزقانی ، علی لالا به نجم الدین کبری ، عمار یاسر بدلیسی ، ابوالنجیب سهروردی ، احمد غزالی ، ابوبکر نساج ، ابوالقاسم کرکانی ، ابو عمر مغربی ، ابوعلی کاتب ، ابوعلی رودباری ، جنید بغدادی ، سری سقطی ، معروف کرخی ، امام علی رضا ، امامان بعدی تا پیامبر (۶۸ ر) .

همچنین در آن علم الرمل است و ماده تاریخ مرگ سید شریف قاضی پسر علی قزوینی در ۱ شعبان ۹۳۹ (۹۶ ر) گویا از خود همان حسنی و علم قلع آثار و نامه تاجاحسنابه ابوی (۱۱۱ پ) و شعر خود شریف بن علی حسنی در ۷ دح ۹۳۵ (۱۱۳ پ) و انشاء خواجه نورالدین منشی در فتح اخلاط (۱۲۷ پ - ۱۲۸ ر) نیز تاریخ ۱۲ محرم ۹۳۴ (۱۳۰ پ) آنگاه نقل از عجایب البلدان قزوینی به عربی به خط نسخ ترکی محمد بن شیخ کمال در ۲۹ دح ۹۶۵ در ماردین (۱۷۲ پ) ، سلسله شاهان عثمانی از عثمان خان تا محمود خان در ۱۱۴۳ (۱۷۴ پ - ۱۷۵ ر) نیز رساله شرایط ذکر جامی که محمد امین سابقی در دمشق شام برای صاحب المجموعه محمد افندی دفتر دار شام در ۹۸۳ می نویسد (۱۸۰ پ ۱۸۲ پ) فرمان ابوالغازی محمد عمر بهادر خان درباره اینکه سید یادگار به حج می رود و حکام و داروغگان و ارباب و کلان تران و اعراب و احشام و اترک و اباقان و صحرائشینان ممالک و ولایات او را و رفقاء و یاران و مریدان و متعلقان او را گرامی و ارجمند بشمرند ، مورخ محرم ۹۸۵ در حصار شادمان ، سپس تاریخ تولد و مرگ خاندان و فرزندان همان محمد بن شیخ کمال (متولد روز شنبه ۶ ذق ۹۲۲) در دوجا (۱۹۱ پ ۱۹۲ ر و ۱۹۴ پ و ۱۹۵ ر) (از ۹۲۲ تا ۱۰۳۲) نیز نامه ای به سید یادگار به فارسی (۱۹۲ پ ۱۹۳ ر) پیدا است که این جنگ که شریف علی حسنی آنرا در ۵ - ۹۳۴ و گویا تا ۹۳۹ نوشته است در ماردین به دست محمد بن شیخ کمال می افتد (پس از ۹۳۹) سپس به دست محمد افندی دفتر دار شام در ۹۸۳ .

۴۵ - شاه طاهر بن شاه رضی الدین حسینی سندی از خاندان خواندی سیدان و از فاطمیان

مصر و از مردم قزوین که در کاشان مدرس بوده و از ترس صدر میر جمال الدین استرآبادی و شاه اسماعیل صفوی در ۹۲۶ به هند رفته بوده و به درخواست برهان نظام شاه بسال ۹۲۹ به احمد نگر دکن شده و به مناصب دولتی رسیده و در ۹۵۲ در گذشته است «رساله در بعضی قواعد علم انشاء و بعضی از مکاتیب شاه دکنی» بسال ۹۳۸ ساخته است ، و آنرا انشاء شاه طاهر الحسنی هم خوانده اند .

* دیوان هند ۲۰۶۵ .

* موزه بریتانیا Hart 499 (ریو ۳۹۵) .

۴۶ - قاسم طبسی انشائی نگاشته که در آن نامه‌های درباری و دوستانه‌ای گنج‌انیده است ، برخی از آنها از دربار قطب شاه فرمانروای گلکنده (۹۵۷ - ۹۸۹) و دوتای آن خطاب به شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴) و برخی خطاب به علی بن ابراهیم عادل شاه بیجاپوری (۹۶۵ - ۹۸۷) است ، ماده تاریخ ۹۵۶ دارد .

* استوات ش ۵ ص ۸۸ .

* دیوان هند ۲۱۰۷ .

* بنگال ش ۳۵۱ فهرست ایوانف ۱ : ۱۵۳ (جزو یکم) .

۴۷ - میرم سیاه قزوینی پیرشاگرد جامی و هم‌زمان حسین بایقرا و همایون وزنده در ۹۵۷ ، انشائی دارد که در آن نامه‌هایی به بایقرا و بایر و همایون و شاه اسماعیل صفوی و حسین واعظ کاشفی و شناختگان دیگر و درویشان و صوفیان معروف آمده است .

* بانکیپور ۹ : ۷۵ ش ۸۶۵/۲ .

* دیوان هند ۲۰۶۱ مورخ ۱۲ محرم ۱۱۰۷ و ۲۰۶۲ مورخ ۲۸ محرم ۱۱۱۴ .

* فهرست گارت ش ۱۰۵ .

۴۸ - اختیار منشی فرزند علی کتابندی منشآت دارد که چندین نسخه از آن هست و تاریخهای گوناگون در آنها دیده میشود و گفته اند که او در ۹۳۵ تا ۹۷۰ زنده بوده است . از او در مناقب هنروران (ص ۶۰) و گلستان هنر (ص ۹ ترجمه انگلیسی) و نمونه خطوط کتابخانه شاهنشاهی ایران (ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۵) و راهنمای نمایشگاه خطوط خوش کتابخانه سلطنتی (ش ۱۹ و ۲۰ و ۲۱) یاد شده است . تنبیل نسخه ۵۱۱۹ مجلس (۱۵ : ۷۶) بخط اوست . (نیز : ذریعه ۹ : ۶۲ و ۳۰۵ - فرهنگ سخنوران ۳۲ - ایران شهر ۱ : ۷۶۶) .

* پاریس S. P. 485 (بلو ش ۱۱۱۴) بنام محمدزمان بهادرخان . محمدعلی خان نایب‌الوزاره دول خارجه وایلچی مخصوص مختار دولت ایران می‌نویسد که اختیار بهترین تعلیق‌نویس است و منشی شاه رخ بهادر پسر تیموری بوده است .

* شاهنشاهی ش ۱۰۱۴۱ .

* شاهنشاهی منشآت پراکنده است با رقم خواجه اختیار منشی بی‌تاریخ .

* شاهنشاهی مکاتیب سلطان حسین میرزای بایقرا (دوتا) یکی به خط «اختیارالدین حسن گنابادی» مورخ ۹۳۵ دومی بنام «خواجه اختیار منشی» در ۹۷۰ (راهنمای کتاب بیانی ش ۱۹ و ۲۰ و ۲۱) .

* مجلس نسخه مورخ ۹۶۹ (فیلم ۴۹۹۵ دانشگاه) و نسخه دیگر مورخ ۹۷۰ بنام معین السلطنه به خط تعلیق چلیپای آراسته به زروشنگرف و مشکى در ۱۷ گ ۲۲ ص با شعرهایی به خط محمدرضای تنگابنی مستوفی در پایان و ازان مستوفی الملکی قواما خواجه محمدجعفر بن محمدعلی مازندرانی بوده است با مهر احمد شاملو و با سرلوح باندازه ربعی ، آغاز آن مانند نسخه دیگری است در همانجا مورخ ۹۷۴ در ۱۴ گ چلیپای به رنگهای مشکى و سفیداب و شنکرف و باندازه ربعی .

* نسخه دیگری هم دیده‌ام در ۱۷ قطعه مرقع باندازه ربعی رویهم ۳۳ ص نوشته چلیپای ۶ س ۱۵×۵/۵ و ۲۸/۵×۱۸/۵ در کاغذ متن ساده با جدول و حاشیه سازی زرین در زمینه سبز با گل و بوته سرخ در جلد تیماج قهوه‌ای سوخته ضربی مقوایی .

مدرسه در ادبیات فارسی

ز مضمون جبر در شعر زردشتی که در دانشنامه فرهنگستان

دکتر سید محمد دامادی

استاد یار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جندی شاپور

شاید هنوز سیمای مدارس و مکاتب قدیم، از لوح خاطر و حافظه نیرومند بسیاری از کسانی که تنها تمتع زندگانی و حاصل حیات آن‌ها، جفای پدر و سیلی استاد!^۱ بوده است محو و فراموش نشده باشد و بیان شدت عمل و شیوه اجرای حدود و مقررات تحصیلی و چگونگی تنبیه بدنی از جانب مسئولان تعلیم و تربیت قدیم، خود فصلی مشبع و قسمتی دلکش و شنیدنی از خاطرات ایام کودکی و نوجوانی کسانی است که در مدرسه‌های آن روزگار ظلمت سرنوشت و اثر بیداد مطلق و جفای طبیعت را در سیمای خشن و فاقد عطوفت معلمان و مربیان کهنه کار و قادر و قاطع و سخت گیر و دور از انعطاف خود یافته بودند و شاید روشن ترین نمودار و تابناک ترین تصویری که از این قبیل مدارس و کیفیت فرمانروایی معلمان آن مدرسه‌ها در ادبیات فارسی می توان یافت همانست که شیخ اجل سعدی در باب هفتم کتاب شریف گلستان آورده است و برآستی حد همین است سخندانی و زیبایی را^۲:

«معلم کتّابی^۳ دیدم در دیار مغرب ترش روی تلخ گفتار بدخوی مردم آزار گداطیع ناپرهیزگار که عیش مسلمانان به دیدن او تبه گشتی و خواندن قرآنش دل مردم سیه کردی جمعی پسران پاکیزه و دختران دوشیزه به دست جفای او گرفتار نه زهره خنده و نه یارای گفتار که عارض سیمین یکی را طینچه زدی و گه ساق بلورین دیگری را شکنجه کردی. القصه شنیدم که طرفی از خباثت نفس او معلوم کردند و بزدند و برآندند و مکتب او را به مصلحتی دادند. پارسایی سلیم نیک مرد حلیم که سخن جز به حکم ضرورت نگفتی و موجب آزار کس بر زبانش فرفتی کودکان را هیبت استاد نخستین از سر برفت و معلم دوّمین را اخلاق ملکی دیدند دیو یک یک شدند به اعتماد حلم او ترك علم کردند اغلب اوقات به بازیچه فراهم

نشستندی و لوح درست ناکرده بر سرهم شکستندی.

استاد و معلم چو بود کم آزار

خرسک بازند کودکان در بازار

بعد از دو هفته بر آن مسجد گذر کردم معلم اوّلین را

دیدم که دل خوش کرده بودند و به جای خویش آورده.

انصاف برنجیدم و لاجول گفتم که مر این ابلیس را معلم ملائکه

چرا کردند؟ پیرمردی ظریف جهان دیده گفت:

پادشاهی پسر به مکتب داد

لوح سیمینش بر کنار نهاد

بر سر لوح او نوشته به زر

جور استاد به ز مهر پدر^۴

تمثیلی را نیز که جلال الدین محمد بلخی مشهور به

۱ - معنول بر مضمون این بیت:

تمثلی که من از عمر خوشتن بر دم

همان جفای پدر بود و سیلی استاد

۲ - مصرع دوم این بیت شیخ اجل سعدی (۹۴ - ۶۹۱ - ۶۰۶

ه. ق.) است:

به حدیث من و حسن تو نیفزاید کس

حد همین است سخندانی و زیبایی را

۳ - کتّاب در عرف ادبیات فارسی به معنی مکتب و باصطلاح

متداول امروز مرادف با «دبستان» تکرار رفته است:

مادران شان خشمگین گشتند و گفت

روز کتّاب و شما با لهور جفت

(مثنوی شریف مولوی دفتر سوم بیت ۱۵۹۲ ص ۹۰)

کودکان خرد در کتّاب ها وان امامان جمله در محراب ها

(دفتر سوم بیت ۳۶۴۴ طبع نیکلسون)

۴ - گلستان سعدی چاپ شادروان عبدالعظیم قریب باب هفتم ص

۱۶۶ و ۱۶۷.

«مولوی» (۶۷۲ - ۶۰۴ ه. ق.) در دفتر سوم کتاب شریف مثنوی آورده است، داستانی خواندنی و خود دلیلی دیگر است به کیفیت اداره مدارس و مکاتب قدیم که سرشار از ملالت ناشی از رفتار علمای بی عمل و گران بار از تکلف و ادیبی و اجتهاد بوده است. داستان وفاق و تبانی کودکان بمنظور در وهم افکندن کودکان استاد را و حکایت رنجوری عارضی او در نتیجه تلقین شاگردان^۵، شاهد صادقی است بر طغیان روح کودکان معصوم و لطیف طبعی که در مکاتب قدیم به اسارت معلمان سخت گیر و شدیدالاحتساب گرفتار آمده بودند.

اگرچه این سخت گیری مبالغه آمیز و آزار بیش از حد معلمان قدیم برای بسیاری از فرزندان سایه پروردگان و متنعمان و بزرگ زادگان اشراف منش قابل تحمل و خوش آیند نبود، و خود یکی از موجبات گریز آنها از مدارس و ترك تحصیل از مکاتب قدیم بشمار می رفت.

مطلب مهم آن که از دیرباز گروهی برای فهم و ذوق فطری و فراست ذاتی و محاسن اخلاق، بیش از علوم و معارف متخرجان مدارس اکنسای ارزش قائل بودند و هدف از تحصیل را برای وصول و تحقق به اصول اخلاقی می دانستند یعنی آدم شدن را از مثلاً شدن مهم تر می شمردند.

بازتاب ذوق ظریف و احساس لطیف این دسته اخیر در ادبیات فارسی در دوره اسلامی بسیار جالب توجه و درخور اعتناست. و در شعر شاعران صاحب ذوق فارسی زبان، رمیدگی و ملال و آزرده گی از قیل و قال مدرسه، فراوان بچشم می خورد. و مدرسه نشینان با اشارت و کنایتی که ابلغ از تصریح است مورد حمله و انتقاد ظریف واقع گردیده اند نگارنده این سطور در اینجا سر آن ندارد که از همه موارد متعدد و فراوانی که شاعران و سخن سرایان فارسی زبان از مدرسه و مدرسه نشینان داغ شکایت بر سینه دارند یاد کند و استقراء تامی نیز درباره این موضوع دلکش تاکنون بعمل نیاورده است و اگر صاحب ذوق فارغ البالی روزی از دیوان قضا خطا مانعی یابد و به استقراء تام و تجزیه و تحلیل تمام بمنظور بسط و گسترش این مقال بپردازد بی گمان خود مبحثی دلکش و پژوهشی دلپذیر خواهد بود و آن گاه مقاله حاضر و شواهدی که بمنظور بیان قسمت هایی از آزرده گی خاطر شاعران ایرانی از مدرسه و مدرسه نشینان در ذیل آورده می شود، در حکم مدخلی بر تحقیق مزبور تواند بود. خیام شاعر نامدار ایرانی بطوری که خود اظهار می دارد عمر خود را در مدرسه ها تنه ساخته است:

ما جامه نمازی بسر خم کردیم
بر خاک خرابات تیمم کردیم
شاید بدر می کنده ها دریابیم
آن عمر که در مدرسه ها گم کردیم

و باز می گوید:

نازم به خرابات که اهلش اهل است
چون نیک نظر کنی بدش هم سهل است
از مدرسه بر نخواست يك اهل دلی

ویران شود این خرابه دارالجهل است.
حافظ که از ورد نیم شب و درس صبحگاه به بارگاه قبول دست یافته است^۶ و رونق مدرسه از درس و دعای او بوده^۷، بهنگام بهار از مدرسه و بحث کشف و کشف سخت آزرده شده است^۸ و گاه نیز از قیل و قال مدرسه حالی دلش گرفته است^۹ و زمانی نیز اشاره به مباحثی نموده است که در حلقه جنون، ورای مدرسه و قیل و قال مدرسه، از آن ها سخن رفته است^{۱۰}.

شیخ بهائی عالم و شاعر و فیلسوف و عارف و منجم و ریاضی دان معروف روزگار صفویان در یکی از منظومه های دلکش عرفانی خود از اهل مدرسه، انتقادی بلیغ نموده و آنان را با بیانی دلنشین ارشاد و هدایت فرموده است:

ایها القوم الذی فی المدرسه
کلما حصلتُموه وسوسه
علم نبود غیر علم عاشقی
ما بقی تلویس ابلیس شقی
کل من لم یعشق الوجه الحسن
قرب الجلل الیه و الرسن
هر که را در سر نباشد عشق یار
گو بر او پالان و افساری بیار
اندر این ویرانه پروسوسه
دل گرفت از خانقاه و مدرسه
نه ز خلوت کام جستم نه ز سیر
نه ز مسجد طرف بستم نه ز دیر
عالمی خواهم ازین عالم بدر
تا بکام دل کنم خاکی بسر!

شاعری «خواجه مسعود» نام که در شمار اعیان قم بروزگار صفویان می زیسته است، بیت دلکشی دارد:

- ۵ - مثنوی معنوی طبع نیکلسون، دفتر سوم ص ۸۶ تا ۹۲
- ۶ - مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید.
- ۷ - سال ها دفتر ما در گرو صها بود رونق مدرسه از درس و دعای ما بود
- ۸ - بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر چه جای مدرسه و بحث و کشف و کشف است
- ۹ - از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت يك چند نیز خنعت معشوق و می کنم
- ۱۰ - مباحثی که در آن حلقه جنون می رفت ورای مدرسه و قیل و قال مدرسه بود

هر که در می‌کده يك لحظه نشیمن سازد

جای بحث است که در مدرسه مسکن سازد^{۱۱}

این شعر را نیز که ظاهراً منسوب به مثلاً احمد نراقی صاحب کتاب معراج السعاده است روزگاری به دیوار راهرو ورودی یکی از مدرسه‌های قدیم اصفهان نوشته دیدم :

در حیرتم آیا که چرا مدرسه کردند ؟

جایی که در آن می‌کده بنیاد توان کرد

حاج میرزا حبیب خراسانی نیز درین مورد سخنی دلکش

دارد :

ز مردم جوی دانش نی ز دفتر

که راز دین و دانش دفتری نیست

حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۸۹ - ۱۲۱۲ ه. ق.)

متخلص به «اسرار» حاصل يك عمر تحصیل در مدرسه را بیک غمزه ساقی فروخته است :

آنچه در مدرسه يك عمر بیندوختمی

بیکی عشوه ساقی همه بفروختمی

یغما شاعر معروف اواخر دوره قاجارها نیز اهل مدرسه

را بسادگی رها نکرده و در وصف آن‌ها بشیوه خاص خود اییاتی دلنشین دارد :

مردم مدرسه را نیک شناسد یغما

کافر من، اگر این طایفه دیندارانند

و درجای دیگر گفته است :

زمین مدرسه را تا به حشر اگر بشکافند

بجای علم و عمل ، نطفه نبسته درآید

و خطاب به خود می‌گوید :

یغما مرو به مدرسه ترسم که خرشوی

تحصیل حاصل است مگر کثره خرشوی

غمام همدانی شاعر معاصر نیز ضمن غزلی معروف ،

فرموده است :

در مدرسه دانا ننهد پای که آنجا

جز کشمکش مردم نادان خبری نیست

محمدحسن قاضی (متوفی در سال ۱۳۰۱ قمری) در انتقاد

به شیوه مدرسه‌نشینان که فروتن و متواضع به مدرسه می‌رفتند

و خودخواه و متکبر و ریاکار بیرون می‌آمدند رباعی دلکشی

دارد :

از مدرسه گر پیامبر آید بیرون

شک نیست در آن که کافر آید بیرون

ویران شده منزلی است کاندرووی اگر

عیسی بمثل رود، خر آید بیرون

گفتار خود پیرامون « مدرسه در ادبیات فارسی » را

با اییاتی دلکش از «امیدی تهرانی» (مقتول ۹۲۵) که سرشار

از ملاحات و زیبایی است پایان می‌برم :

علی الصبح که ساقی دهد شراب طهور

بنوش و باک مدار آن ربنا لغفور

مرید پیر خرابات گشتم و شستم

به آب می‌کده دست و دل از متاع غرور

بنای مدرسه از جنس عالی و سافل

خراب گشت و خرابات همچنان معذور

رواق مدرسه گرسرنگون شود، سهل است

قصور می‌کده عشق را مباد قصور^{۱۲}

۱۱ - تحفه سامی تألیف میرزا صفوی ، چاپ وحید دستگردی

۱۳۱۴ شمی ص ۱۰۶ .

۱۲ - تحفه سامی تألیف سام میرزا ص ۱۰۱ .



شیراز، در ترانه های محلی

گردآورنده - ابوالقاسم فقیری
از انتشارات اداره فرهنگ عامه اداره کل فرهنگ و هنر فارس

شکوه و زیبایی چشم گیر شهر شیراز سبب شده است که سخت مورد توجه سرایندگان داخلی و خارجی و مستشرقین قرار گیرد ، و همه در يك موضوع متفق القولند که شیراز زیباست و هریک این زیبایی را بنوعی ستوده اند . شاید تعجب کنید که شیراز در ادبیات عامیانه هم مقامی دارد و سرایندگان گمنام ترانه های محلی هریک بطریقی از شیراز و شیرازی سخن گفته اند ، با همان ویژگی هایی که در دنیای ترانه ها سراغ دارید .

حال این شما و اینهم شیراز از دریچه چشم سرایندگان گمنام ترانه های شورانگیز محلی :

عجب آب و هوایی داره شیراز
پسین دلگشایی داره شیراز
پسین دلگشا و صبح سعدی
عجب شاه چراغی داره شیراز

*

بقربون سر هر کازرونی
که شیرازی نداره مهربونی
آگه خواهی ببینی مهربونی
برو به رول بگیر از کازرونی^۱

*

خداوندا دلتم از دس^۲ رفته
به پیش دلبر چیش مس^۳ رفته
تموم حاجیون شهر شیراز
برای خاطر چیش مس^۴ رفته^۲

*

صفاهونم ، صفاهونم چه جایی
که هر یاری گرفتم بی وفا بی

یشم^۵ یکسر بتازم تا بشیراز
که در هر منزلش صد آشنا بی^۶

*

خدایا یار من کو ، یار من کو ؟
بشیراز میروی سوقات من کو ؟
بشیراز میروی سوقات بفرس
سرانداز گلی با نار بفرس^۷
سرانداز گلی با نار شیرین
شکر بر گوشه دستان بفرس

*

ز جهرم او مدم شیراز میترم
سبکبار او مدم پر بار میرم
الهی شهر شیراز تش بگیر^۸
که با یار او مدم بی یار میرم

*

عجائب دختری دیدم نمدمال
نمد بر کولش و میرفت به کربال^۹
مرو کربال هممش کک است و پخشیه^{۱۰}
برو شیراز که گلها میدرخشه

*

تو که نازناز میری مثم میایم
بلند پرواز میری مثم میایم
بلند پرواز میری در شهر شیراز
تو که شیراز میری مثم میایم

*

کبوتر میکنی پرواز ، پرواز
از اینجا یکسره تا شهر شیراز

بگو با دلبرافسونگر من
که از بهر جدائی چاره‌ای ساز
*

رفیقون بره نازاست نومزد
چو نقره ازدم گاز است نومزد
هرآنکس قدر نومزدش بدونه
خراج ملک شیراز است نومزد
*

دم دروازه شیراز نشینم
سیه چشمون درآین مو، بینم
سیه چشمون درآین گله گله^۲
رقم دارم که سرگلهش بگیرم
*

خود دلبر بودیم هم عهد و هم راز^۸
تفاقی افتاد نگارم رفت شیراز
بیو با دوسلامم را برسون
که شاید بازگردد دلبرم باز
*

تو درلاری و من از لار سیتم
تو در شیرازو من در گرمسیرم
بخور از آب رکنی نوش جونت
که من از آب رکنی بی نصیبم
*

بگردم کوه به کوه پوزه به پوزه^۹
بگیرم پیرهنی دلبر بدوزه
اگه دلبر ندوزه کی بدوزه
بغیر از شاه چراغ شیراز بسوزه
*

سه تا از شهرها باشد پیایی^{۱۰}
اول مشهد دویتم دامغان سیوم ری^{۱۱}
سه شهر این طرف قم با صفاهون
قتیلا شهر شیراز مرکز کی^{۱۲}
*

ولتم جونم دلتم کرده هوایت
کجا جویم ، کجا جویم ، کجایت ؟
سر راحت نشینم تا ز شیراز
رسونه باد برگوشم صدایت
*

شو ابراست و بارون خواهد اومد^{۱۳}
جلودار صفاهون خواهد اومد
جلودار صفاهون یا که شیراز
که امشو ماه تابون خواهد اومد^{۱۴}

*

خدایا پر بده پرواز گیرم^۱
دم دروازه شیراز گیرم^۲
اگر شیرازیان با من نسازند
جلو اسب شاه طهماسب گیرم^۳

*

دوتا کفتر بودیم هر دو خوش آواز
شبا در لونه روزها به پرواز
الهی خیر نبینه مرد صیاد
که اوتای مرا برده به شیراز^۴
*

*

گلتم را می‌برند چاره ندارم^۵
آگه دسم رسه کی میگذارم^۶
گلتم را می‌برند از سوی شیراز
چکار سازم ، خدایش می‌سپارم
*

*

حسینا یارت اومد ، یارت اومد
درخت میوه پربارت اومد
رسیده نوگلت از راه شیراز
گل شکفته پربارت اومد
*

*

بیا دلبر برایم دلبری کن
چکش وردار برایم زرگری کن
چکش وردار برو در شهر شیراز
خودت انگشتی مارا نگین کن
*

*

قدوبالات بسروناز مونه
دو چشمونت بچشم باز مونه
لب و دندون شیرینی که داری
بشربت خونه شیراز مونه

-
- ۱- به ول Ye-Vel يك يار
۲- دس^۱ «دست» مَس^۲ «مست» چیش Gic چشم
۳- بفا - وفا - یِشتم Becom بروم
۴- بفرس «بفرست» نار - انار
۵- تش - Tac - آتش
۶- کربال - بلوکی است در فارس . پخشه Paxce - پشه
۷- سیه - سیاه
۸- خود - با - باتفاق - مو - من
۹- پوزه Puze پیشرفتگی کوه در دشت را پوزه می‌گویند.
۱۰- دویم - دوم - سیوم - سوم
۱۱- قتیلا - نام سراینده ترانه است
۱۲- شو - شب
۱۳- امشو - امشب
۱۴- اوتای - جفت

خوانندگان و ما

درباره تابلوی سی‌وسه پل - خواننده گرامی آقای کامبوزیا طاهری مینویسد :

« در شماره ۱۰۴ در مقاله جالب نویسنده ارجمند جناب ایرج افشار تحت عنوان گنجها و گوشه‌ها ذکر از تابلو معروف سی‌وسه پل اثر با ارزش رخسار شده است و در آن قید گردیده که تابلو موقع آفتاب تند بعد از ظهر را نشان میدهد و

از آنجا که توصیف آثار هنری بغلط ممکن است باعث گمراهی تعدادی گردد و احیاناً ارزش ذاتی تابلویی را کم نماید بنظر میرسد مطلب زیر را بعرض برسانم :

تابلوی سی‌وسه پل موقع بعد از ظهر را نشان نمیدهد بلکه زمان نقش آن مربوط به قبل از ظهر و احتمالاً ساعات بین ۱۰ - ۹ می‌باشد بدلائل زیر :

الف : امتداد پل در تابلو از راست بچپ شمالی جنوبی است چون در شمال اصفهان کوهی وجود ندارد و نقش کوه موجود در تابلو مربوط به کوه صفه واقع در جنوب اصفهان است و از طرفی سایه‌ها نیز مؤید این موضوع است .

ب : با توجه به اصل بالا چنانچه زمان نقش تابلو بعد از ظهر باشد اجباراً می‌بایست قسمت شرقی پل در سایه قرار گیرد در حالیکه روشنی آفتاب در این ضلع می‌باشد .

پ : سایه‌های موجود آبریز دیوار ، کوتاه و متمایل به شمال است و تابندگی آفتاب در قسمت‌های داخلی حجره‌های پل مشخص است با توجه به فصل نقاشی که بیان میشود و طلوع و غروب خورشید در زمستان ساعت نقش بین ۱۰ - ۹ می‌باشد .

ت : بیان جملائی مانند آفتاب تند بعد از ظهر و انعکاس نور تند این مفهوم را در مغز متجلی می‌سازد که تابلو یک بعد از ظهر گرم و سوزان را نشان میدهد در حالیکه وجود شانه‌های عریان درخت‌ها (غیر از کاج) و وجود برف در کوه صفه (که غیر از زمستان روی آن نمی‌ماند) نشان میدهد که منظره پل مربوط به زمستان می‌باشد .

با عرض مراتب بالا فکر میکنم موضوع فوق برای کسانی که نقاشیهای دوره قاجاریه را بررسی مینمایند و تابلوهای معروف این دوره را چون تابلوی یاد شده با زیرنویس توصیف مینمایند مفید باشد » .

چند غلط چاپی - همکار گرامی آقای ابوالقاسم فقیری نوشته‌اند :

« در مطلبی که از اینجانب در شماره « ۱۰۶ » درج شده بود چند غلط چاپی مشاهده می‌شود که خواهشمند است دستور فرمایند تصحیح شود :

۱ - گاب حسن چه بوره که « بوره » غلط و صحیح آن « جوره » می‌باشد .

۲ - زن «کاکا» ندیدم که «کاکا» غلط و صحیح آن «کاکام» می باشد .
 ۳ - دشتمال شا سوخته که «دشتمال» غلط و صحیح آن «دستمال» می باشد .
 روایتی از يك داستان - آقای کمال الدین رضائی خواننده گرامی روایتی از داستان سرگنبد کبود را بنابر آنچه شنیده اند چنین مرقوم داشته اند :

«روزی بود ، پشت حموم گودالی بود ، بچه موش ناله میکرد ، موشه ماسوره میکرد ، گربه حلاجی میکرد ، سگه وراجی میکرد ، خره خراطی میکرد ، گاوه نونوائی میکرد ، فیلده آبیاری میکرد اوفتاد و دندوش شکست ، گفت چه کنم چکار کنم ، بهتره مقداری گوشت کباب کنم ، اگه بخورم خورده میشه ، اگه بذارم مونده میشه ، وردارم روی بدروازه کنم ، صدای بزغاله کنم .»

درباره تیمچه قم - دوست محترم آقای محمدرضا وکیل ضمن نامه عنایت آمیز خود اطلاعاتی درباره تیمچه بزرگ قم لطف کرده نوشته اند :

۱ - مرحوم آقای حاج سید محمود طباطبائی قمی پدر بزرگوار آیت الله العظمی مرحوم آقای حاج آقا حسین قمی اعلی الله مقامه الشریف در سال ۱۲۸۶ قمری مصمم ساختن تیمچه شد . مرحوم آقای حاج سید ابراهیم یکی از فرزندان خود را که پدر مرحوم آقای حاج حمید طباطبائی قمی بازرگان ساکن تهران را که امسال در سفر عمره مفرده در حجاز وفات کرد و در مدینه طیبه مدفون گردید مأمور این عمل قرارداد .

۲ - مرحوم استاد حسن معمار قمی که معمار صحن مطهر اتابکی حضرت معصومه علیها السلام است بود .

۳ - مدت ۶ سال ساختمان مزبور بطول کشید بعلم آنکه پایه های بنا را که پی ریزی کرد معمار مزبور غایب شد و همینطور موقع زدن سقف بعلم آنکه میخواست پایه ها نشست بنماید و صاحب بنا اجازه نمیداد و علت دیگر قحطی ۸۸ بود .

۴ - آقای اتابکی در سال ۱۳۲۴ شمسی که باصلاح آن روز وزیر داخله بود آمد قم و عکس سقف پائین و بالا را برداشت و مقداری نمونه از مواد مصرفی در سقف برداشت و فرستاد در نیویورک که در غرضه ایران نوین آویخته شده و اداره فرهنگ و مهندسی آنجا اعلانی انتشار داد که هر که تشخیص دهد از چه ماده ترکیب و بنیان گذاری شده ۱۰۰ هزار دلار جایزه دارد .

۵ - معمرترین سکنه تیمچه اظهار داشت که دوره استعمار هندوستان نایب السلطنه هند به تماشای این تیمچه آمد و سقف بالا و پائین آنرا تماشا نمود و عکس برداری کرد و گفت بصاحب این ساختمان بگوئید اگر این فضا را کسی از دلار پر نماید ممکن نیست نظیر آن ساخته شود .

۶ - عرض تیمچه ۱۰ متر و طول آن ۱۲ متر میباشد و از تاریخ ساختمان تا امروز یکصد و پنجاه سال قمری است و کوچکترین نقصی در این بنا پیدا نشده است .

اشعاری در قواعد نوشتن - میدانیم که خوشنویسان از دیر باز ملاک های خاصی در زمینه زیبایی خط بکار می برده اند و از آن جمله نقطه را واحد اندازه گیری حروف دانسته مثلاً اندازه سر حرف میم را يك نقطه یا طول حرف «ر» را دو نقطه ذکر می کرده اند . خواننده گرامی آقای رضا محمودی در این باره مینویسند :

چند روز قبل چند صفحه کاغذی که عنوان جنگ داشت دیدم در این میانه اشعاری درباره تعلیم خط منسوب بمرحوم عماد حسنی خطاط معروف دوره صفوی به نظرم برخورد کرد که در صفحه مقابلش این جمله نوشته شده بود شعرهای مرقومه اشعاریست در خصوص رسم الخط که از مرحوم عماد الحسنی تغمد الله . . . بیادگار مانده است اشعار مذکور را استنساخ نموده تقدیم آن مجله شریفه مینماید . بطوریکه از قراین استنباط می گردد مقداری افتادگی دارد (باز بمقتضای مالا یدرک کله لا یتدرک کله) در هر صورت تحقیق این موضوع منوط بعهد صاحب نظران هوشمند و فضلاء دانشمند است .

ترکیب گرفت چون بمعیار باء وسطی بشد نمودار ؛

را نیز دو نقطه گفته دانا
 دندانیه اول سر سین
 یکنقطه و نیم دیگری دان
 مدّ سر سین کشیده خواهی
 اینطور که گفته است دانا
 باید سر صاد را چنان ساخت
 اینگونه که گرشود نیگونسار
 تردیک خرد و ران استاد
 اما الفش دو نقطه باید
 در حلقه عین و حلقه جیم
 عین وسطی که یافت ترتیب
 هردو چو بهمرسند شاید
 شد وصل که برحروف یکسر
 هر جا که نوشته اند فائی
 قاف است بقول ذوفنونی
 کاف است بقول نیکرائی
 سرکش بچه ماند ای یگانه
 لام است الف بنون مرکب
 استاد هنروران سر میم
 بنویس دو نقطه گردن آن
 نون شش نقطه است بشنو از من
 واو است بقول نیکرائی
 گویند مدبران عالم
 از هاء دو چشم گر کلامی
 یکنوع که از ازل رسوم است
 یکنوع گشایمت سر راز

یکنقطه سر است و دیگری پا
 یکنقطه نموده اند تعیین
 آن زهره دگر چومشتری دان
 نه یافت ز نقطه بیکماهی
 يك سرکش کاف هست و یکبا
 کزوی سرعین هم توان ساخت
 يك صاد دگر شود نمودار
 طا يك الف است و یکسر صاد
 وز صاد گشاده تر نماید
 یکنون نموده اند ترقیم
 از دو سر جیم گشت ترکیب
 یکمین صحیح حاصل آید
 گردید خجسته دال آخر
 یکنقطه مدوّر است بائی
 یکنقطه مدوّر است نونی
 پیوند الف بحرف بائی
 تیری زده بر سر نشانه
 گردیده بدین صفت مرتب
 یکنقطه نموده اند ترقیم
 زیبا الف است دامن آن
 دو گردن و دو تن و دودامن
 یکنقطه مدوّر است ورائی
 را را دو الف برابر هم
 خواهی که بخط دهی نظامی
 مانند دو چشمهای بوم است
 دو بال کبوتری پیرداز



برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر مراجعه فرمایند :

ژ کفر	خانه آفتاب
خیابان تخت‌جهشید - مقابل سفارت امریکا - شماره ۳۸۹	خیابان روزولت روبروی دانشسرای عالی شماره ۱/۱۵۴
شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر	انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن
کتابفروشی ابن‌سینا	خانه کتاب
میدان ۲۵ شهرپور	خیابان شاهرضا - روبروی دانشگاه
کتابخانه چهر	کتابفروشی سخن
روبروی دانشگاه	خیابان نادری
کتابخانه سنائی (شماره ۱)	کتابفروشی دهخدا
خیابان شاه‌آباد	روبروی دانشگاه
کتابخانه سنائی (شماره ۲)	کتابفروشی طه‌وری
خیابان آذر روبروی دادگستری	روبروی دانشگاه
دفتر مجله هنر و مردم	
خیابان ایرانشهر شمالی شماره ۳۰۰	

